

الف) تعرف دین و پیشینه آن در تاریخ صفحه ۲۳

تعرف دین

دین در لغت به معنای فرمانبرداری، خضوع، پیروی، اطاعت، تسلیم و جزا

در اصطلاح، مجموعه عقاید و قوانین و مقررات است که خداوند از طریق پیامبران برای هدایت و سعادت انسان ها نازل فرموده و دارای ابعاد مختلفی نظیر بعد شناختی و آموزه ای، اخلاقی، فردی، عبادی، حکومتی، اقتصادی، حقوقی و جزایی، احساسی و روانی و آرمانی است.

تعریف دین از دیدگاه قرآن: دین در نزد خدا اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر خدا بودن؛ از این رو هر کس جز دین اسلام دین دیگری را طلب کند و پیرو آن گردد، هرگز از وی پذیرفته نیست. ((ان الدین عند الله الاسلام وما...)) (آل عمران(۳):۱۹).

پیشینه دین در تاریخ

هنگامی که حضرت آدم و حوا می زیستند، حضرت آدم پیامبر الهی بوده و پیامهای الهی بر وی نازل می شد. البته دین ایشان بسیار ساده و مشتمل بر کلیاتی چند بوده است؛ از جمله یکتا پرستی، باور به معاد و زندگی و ابدی،

فطری بودن دین صفحه ۲۴

دین امری فطری است؛ بدین معنا که دین مجموعه اعتقادات و اعمالی است که فطرت و ساختار وجودی آدمی آن را اقتضا می کند و در پرورش استعداد های آدمی موثر است. بی شک توحید، نبوت و معاد به عنوان عناصر اصلی دین، اقتضای وجودی آدمی است.

مراتب دین

شریعت ها و مذاهب، در طول تاریخ، دارای حقیقتی واحدی هستند که همان اسلام (تسلیم بودن در برابر خدا) است. اختلاف آنها نیز بر حسب درجات کمال است قرآن می فرماید:

لکل جعلنا منکم شرعه و منها جا؛ برای هر یک از شما [امت ها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم.

همه این شریعت ها و روش ها، راههایی برای رسیدن به اصول و اهداف کلی هستند که فراخور استعداد های امت ها و مقام انبیا شکل گرفته است. این راهها مکمل هم اند، نه ناسازگار با هم

پیدایش و فرجام یهودیت (صفحه ۲۵)

یهودیت یا قوم اسرائیل: عنوان دین حضرت موسی (ع)، از پیامبران بزرگ الهی، است. اسرائیل یکی از نام های یعقوب (ع) از نوادگان حضرت ابراهیم (ع) است. که نیای بزرگ خود را ابراهیم (ع) می دانند، لذا خود را قوم اسرائیل یا بنی اسرائیل می خواند. حضرت یعقوب (ع) دوازده پسر داشته که همگی به بنی اسرائیل معروف شدند. زبان این دین، زبان عبری است. عبرانی از ماده (ع ب ر) به معنای گذر کردن از نهر میاید؛ بدین اعتبار که حضرت ابراهیم (ع) از رود فرات گذر کرد و وارد کنعان شد.

در دوران فرمانروایی حضرت یوسف(ع) ، حضرت یعقوب (ع) با فرزندان خود به مصر آمد. در این زمان، به گفته تورات، افراد خاندان اسرائیل هفتاد تن بودند. جمعیت بنی اسرائیل به سرعت رو به فزونی نهاد و دوازده قبیله بنی اسرائیل که در اصطلاح ((اسباط)) نامیده شدند، در علوم و فنون پیشرفت کردند. این امر موجب وحشت فراعنه مصر (رامسیس دوم) گردید و از این رو آنان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. همچنین کاهنان به آنها گفته بودند قدرت آنان توسط فردی که از بنی اسرائیل متولد خواهد شد، نابود میگردد. این رو، فرعون مصر به قابله های اسرائیلی دستور داد پسران را هنگام تولد بکشند ، ولی دختران را زنده نگه دارند.

اما مشیعت الهی به این تعلق گرفته بود که حضرت موسی (ع) در چنین اوضاعی تولد شود و در برابر فرعون پرورش یابد تا هم قوم بنی اسرائیل را نجات دهد و هم فرعون و پیروان او را نابود سازد.

روزی موسی از قصر فرعون بیرون آمد و برایش ماجراهایی پیش آمد که مجبور شد از مصر بگریزد و به سوی سرزمین مدین حرکت کند. در آنجا با یکی از دختران حضرت شعیب ازدواج نمود؛ مشروط بر آنکه هشت سال و در صورت تمایل ده سال در خدمت حضرت شعیب (ع) باشد.

او پس از ده سال اقامت در مدین تصمیم گرفت آنجا را به قصد مصر ترک گوید. در بین راه آتشی دید و وقتی نزد آتش آمد، از سمت راست بیابان از درختی ندا داده شد: «ای موسی! من پروردگار جهانیانم. من تو را به پیامبری برگزیدم و به آنچه وحی می شود، گوش فرا ده.» خداوند دو معجزه اژدها شدن عصا و ید بیضا را در اختیار او نهاد تا به کمک آنها رسالت خود را به فرجام رساند. حضرت موسی (ع) بر آن بود تا هم فرعون و پیروان او را به خداپرستی بخواند و هم بنی اسرائیل را از ستم فرعون برهاند و به سرزمین موعود ببرد. در این راه حضرت موسی (ع) از خدا خواست برادرش هارون را نیز با او همراه کند. خداوند نیز درخواست حضرت موسی (ع) از خدا خواست برادرش هارون را نیز با او همراه کند. خداوند نیز درخواست موسی (ع) را پذیرفت و هر دو را به پیامبری برگزید.

حضرت موسی و برادرش هارون، فرعون را به خداپرستی خواندند و برای اثبات صحت ادعای پیامبری خود به معجزه متوسل شدند، اما فرعون سخن آنان را نپذیرفت و مدعی شد که این سحری آشکار است. او ساحران را برای خنثی کردن معجزه حضرت موسی (ع) گرد آورد، اما آنها موفق نشدند و چون ضعف خود را در برابر معجزات او دریافتند، به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

هنگامی که فرعون از حيله های خود طرفی نسبت، بر آن شد تا موسی (ع) را به قتل رساند و پیروان او را شکنجه کند. خداوند نیز چندین بار فرعونیان را به عذاب های مختلف نظیر قحطی و کم شدن میوه ها، طوفان، هجوم ملخ ها و تبدیل شدن آب ها به خون دچار کرد. اما هر بار که عذاب بر آنان فرود می آمد، می گفتند: ای موسی! خدا را به خاطر آن عهدهی که پیش تو دارد، بخوان و هر گاه بلا را از ما برطرف کند، به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را آزاد می سازیم، اما هرگز به قول خود عمل نکردند. پس از تصمیم فرعون، خدا به موسی (ع) دستور داد شبانه بنی اسرائیل را از مصر حرکت دهد تا از دریا عبور کنند و دست فرعونیان از آنان کوتاه شود. موسی به همراه بنی اسرائیل حرکت کردند و در طلوع آفتاب به ساحل دریا رسیدند. فرعون که از حرکت بنی اسرائیل آگاه شد، با تمام قدرت آنان را تعقیب کرد. هنگامی که سپاه فرعون به بنی اسرائیل نزدیک شد، خداوند به موسی (ع) وحی کرد عصای خود را به دریا زند. حضرت موسی (ع) نیز چنین کرد و دریا شکافته شد و خشک گردید و بنی اسرائیل به آسانی از آن عبور کردند. هنگامی که فرعونیان خواستند از این راه بگذرند، امواج آب آنها را

فراگرفت و همگی غرق شدند. فرعون به هنگام غرق شدن اظهار ایمان کرد، ولی ایمان او سودی نبخشید و جسد بی جان او عبرتی برای آیندگان گردید.

قوم بنی اسرائیل پس از سال‌ها محنت و سختی، استقلال و آزادی خود را به دست آوردند و در سرزمین موعود سکنی گزیدند و خداوند نیز آنان را مشمول رحمت و نعمت‌های فراوان خود قرار داد، تا جایی که ابرها را سایبان آنان قرار داد و من و سلوی (مرغ بریان و ترنجبین) را برای آنها مهیا ساخت. در این هنگام، موسی (ع) از جانب خداوند مأموریت یافت سی شبانه روز از قوم خود جدا شود و در جایگاه خاصی به نام طور اقامت گزیند. از این روی، او برادرش را جانشین خود قرار داد. بعد از اتمام سی شب دستور آمد که ده روز دیگر باید در میقات بمانی. سرانجام چهل شبانه روز در آنجا ماند و الواح (تورات) را دریافت کرد به سوی قوم خود بازگشت.***

از آنجا که غیبت موسی طولانی شد، فردی به نام سامری با سوء استفاده از جهالت و پیشینه بت پرستی بنی اسرائیل، از زر و زیور آنان گوساله ای زرین ساخت که صدایی نیز از آن خارج می شد و بدین ترتیب مردم را به پرستش و عبادت آن دعوت کرد. راهنمایی‌های هارون نیز سودی نبخشید و بنی اسرائیل که در عقیده خود ضعیف بودند، به گوساله پرستی روی آوردند. هنگامی که موسی در طور سینا بود، پروردگار او را از مکر سامری و سرگذشت قوم بنی اسرائیل آگاه ساخت. موسی پس از پایان اقامت در کوه طور، اندوهناک و خشمگین به سوی قوم خود بازگشت. وی ابتدا هارون را مورد ملامت قرار داد. هارون در پاسخ گفت: «ترسیدم که میان بنی اسرائیل تفرقه افتد. همچنین بنی اسرائیل در غیاب تو مرا ناتوان کنند و نزدیک بود مرا بکشند. از این رو مرا رها کن و دشمنانم را شاد مکن و مرا در شمار ستمگران قرار مده» هنگامی که خشم موسی (ع) فروخوابید، الواح را که مایه هدایت و رحمت بود، برداشت و متوجه قوم شد و آنان را ملامت نمود و به آنها گفت: آیا خدا به شما وعده نیکو نداد؟ چرا صبر نکردید؟ بنی اسرائیل در جواب گفتند که ما به اختیار خود عهدشکنی نکردیم. سرانجام بنی اسرائیل توبه نمودند و از خدا طلب آمرزش کردند و خداوند نیز توبه آنان را پذیرفت. اما سامری که عامل این انحراف بود، به عذاب اخروی وعده داده شد و در دنیا نیز گرفتار عذاب الهی گشت و به مریضی مبتلا شد که از دیدار مردم وحشت می کرد. حضرت موسی (ع) گوساله او را سوزاند و باقیمانده آن را به دریا افکند. خداوند برای تکمیل نعمت و احسان خود بر بنی اسرائیل به موسی (ع) وحی کرد که آنان را به سرزمین مقدس و موعود فلسطین ببرد. اما چون بنی اسرائیل سال‌ها به زندگی ذلت بار خو کرده بودند، و ورود به آن سرزمین نیز با مشقت‌هایی همراه بود، به موسی (ع) گفتند که در آن سرزمین قومی ظالم زندگی می کنند و ما هرگز به آن شهر نمی رویم، مگر آن که آنها این شهر را ترک گویند. حتی دو نفر از بنی اسرائیل که ایمان قوی تری داشتند، آنها را ترغیب کردند تا به سرزمین مقدس بروند اما سودی نبخشید.

در نهایت به موسی (ع) با درشت گویی گفتند: «ای موسی تا هنگامی که ساکنان سرزمین مقدس در آنجا هستند ما به شهر وارد نمی شویم. تو و پروردگارت بروید و بجنگید؛ ما در اینجا نشستیم». در این حال موسی نا امید شد و فرمود: «خدایا بین ما و فاسقان حکم کن و ما را از آنها جدا ساز.» دعای حضرت موسی (ع) مستجاب شد و خطاب آمد که این جمعیت از ورود به این سرزمین که سرشار از مواهب مادی و معنوی است محرومند و باید چهل سال در این بیابان سرگردان بمانند تا نسلی دیگر بتواند این سرزمین مقدس را فتح کند. در تورات نقل

شده است که موسی (ع) در سن ۱۲۰ سالگی در مکانی به نام موآب، در حوالی دریای میت در گذشت و بنی اسرائیل سی وز برای او عزاداری کردند. قبر او تا به امروز مخفی است. البته بعدها یوشع بن نون بیت المقدس را فتح کرد.^۱

پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل صفحه ۲۹

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می دانند که تنها از آن نژاد بنی اسرائیل است. با این وصف، اگر کسی یهودی شود او را می پذیرند. یهودیان معمولاً مردم را به صهیونیسم فرا می خوانند. البته برخی از یهودیان، با صهیونیسم مخالفند. «صهیون» نام تپه ای است در اورشلیم که در زمان شکوفایی دولت بنی اسرائیل در عصر داوود و سلیمان مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور دوارن اقتدار آن قوم است. صهیونیسم عنوان جنبشی است که طرفدار بازگشت یهودیان به فلسطین و ایجاد کشوری ویژه ی بنی اسرائیل در این سرزمین است. بنیان گذار این نهضت در عصر جدید، فردی یهودی به نام تئودور هرتزل، (۱۸۶۰-۱۹۰۴) است. در اواخر قرن نوزدهم گروهی بزرگی از یهودیان روسیه اخراج شدند. گروهی از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و عده ای نیز به فلسطین رفتند. با ایجاد نهضت صهیونیسم و تشویق یهودیان برای بازگشت به فلسطین، دولت انگلستان در سال ۱۹۱۷ در اعلامیه ای معروف به «بالفور» موافقت خود را مبنی بر تأسیس حکومت مستقل یهودی در منطقه فلسطین اعلام کرد. پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۷ به بهانه فشارهایی که نازی های آلمان بر یهودیان وارد کردند، سازمان ملل متعهد رأی به تقسیم سرزمین فلسطین و ایجاد کشوری یهودی نشین داد و در سال ۱۹۴۸ کشور مستقل اسرائیل اعلام موجودیت کرد. صهیونیسم ها بی توجه به مهمان نوازی مسلمانان فلسطین که آنها را به گرمی پذیرفته بودند، با قساوت آمیز ترین شیوه آن سرزمین را اشغال کردند و پس از چندی بخش هایی از کشورهای اسلامی همسایه را نیز غصب و ضمیمه کشور صهیونیستی نمودند. این در حالی است که تورات، یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاک همسایه بر حذر داشته و کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد ملعون دانسته است.^۲

پیدایش و فرجام مسیحیت صفحه ۳۰

حضرت عیسی (ع) از بزرگترین پیامبران الهی است که دارای کتاب آسمانی و شریعت و معجزات بسیاری بوده است. او از مادری پاک دامن و با تقوا به نام مریم زاده شد. پدر و مادر مریم، عمران و حنه نیز پاک دامن و با فضیلت بودند. مادر مریم زنی نازا بود و همواره از خدا می خواست فرزندی به او عنایت کند، از این رو نذر کرده بود اگر خدا به او پسر عطا کند، او را خادم و خدمتگزار حرم بیت المقدس گرداند. خداوند نیز دعای او را استجابت کرد، ولی به جای پسر، دختری به او عطا کرد که او را مریم نام نهادند. به هنگام تولد مریم، پدرش عمران از دنیا رفته بود. مادر در این اندیشه بود که شاید دختر نتواند همانند پسر خدمتگزار حرم شود، اما سرانجام تصمیم گرفته شد که مریم

۱- بنگرید به: اعراف (۷): ۱۰۲-۱۶۰؛ طه (۲۰): ۹۹-۹۹؛ جعفر سبحانی، منشور جاوید (تجزیه و تحلیل از زندگی پیامبران خدا از حضرت شعیب تا حضرت موسی)، ج ۱۲، ص ۲۶۱-۲۵، عبدالله جوادی عاملی، سیره پیامبران در قرآن.
۲- سفر خروج، ۱۷/۲۰؛ سفر تثئیه؟؟؟

خدمتگزار حرم گردد. متولیان حرم در تکفل و سرپرستی این فرزند با هم اختلاف داشتند؛ چرا که پدر مریم در بین خادمان، مقامی والا و ارجمند داشت و پیشوای آنان بود و هر یک از خادمان می خواستند افتخار سرپرستی فرزند او نصیب آنان شود. سرانجام تصمیم گرفتند به قرعه متوسل شوند و بدین ترتیب قرعه به نام زکریا افتاد. زکریا به خوبی از مریم مراقبت می کرد، ولی هر گاه به محل عبادت مریم وارد می شد، غذای او را آماده می دید. وی که از دیدن این منظره به شگفت آمده بود از مریم پرسید: این غذاها از کجا می آید؟ مریم در پاسخ گفت: از جانب خداست و خدا به هر کس که بخواهد، روزی فراوان می دهد. بدین ترتیب مریم به تدریج بزرگ و جوان شد و خداوند دل او را با نور معرفت و تقوا نورانی ساخت. روزی طبق عادت معمول مریم به نماز و عبادت خدا مشغول بود که اضطراب و نگرانی بی سابقه ای را احساس کرد. در این حال فرشته ای آسمانی به صورت مردی پیش روی مریم ظاهر شد. مریم با مشاهده مرد به خدا پناه برد. در این حال، مرد ناشناس به مریم رو کرد و گفت: مترس! من فرستاده پروردگار تو هستم و مأموریت دارم پسر پاکیزه ای به تو بخشم. مریم از این خبر شگفت زده شد و گفت: چگونه ممکن است من فرزند پسری آورم در حالی که هرگز مردی با من تماس نداشته و من زن بدکرداری نبوده ام. فرشته گفت: «خدایت چنین خواسته و این کار برای او آسان است. خدا می خواهد این حادثه، آیت و رحمتی باشد از جانب او برای مردم. تولد این فرزند مورد مشیت و قضای حتمی الهی است.» پس از مدتی مریم احساس بارداری کرد، و برای دوری از اقوام خود به مکانی دور رفت. هنگامی که به آنجا رسید، درد زایمان او را فراگرفت. او به تنه درخت خرماي خشکیده ای تکیه کرد، در حالی که وحشت او را فرا گرفته بود؛ تا آنجا که آرزو کرد پیش از این حادثه مرده و فراموش شده بودم! بار دیگر رحمت خدا شامل حال او شد و خطاب آمد: محزون مباش که رحمت حق شامل حال توست. زیر پای خود بنگر، چشمه ای مشاهده می کنی و می توانی خود و نوزاد را با آب آن بشویی. درخت خشک خرما را نیز تکان بده تا خرماي تازه بر تو فرو ریزد. از آن میل کن و از آب نیز بنوش و چشمت به این نوزاد روشن باشد و در اعتراض مردم نذر سکوت کن. این کودک می تواند در گهواره سخن بگوید. مریم با شنیدن این سخنان، آرامش یافت و به همراه کودک به سوی قوم خود بازگشت. در چنین شرایطی، برخی او را مورد اعتراض قرار دادند و گفتند: این کار عجیب چیست؟! پدر تو مرد بدی نبود و مادرت نیز زن بدکرداری نبود. مریم در مقابل این اعتراض سکوت پیشه کرد و به آنها فهماند که اگر طالب حقیقت هستند، با این نوزاد سخن بگویند. آنها این کار به نوعی تمسخر خود پنداشتند و گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوئیم؟! ناگهان کودک به فرمان الهی به سخن درآمد و چنین گفت: [کودک] گفت: «منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است؛ و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است؛ و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است؛ و درود بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.»

پس از این سخنان، مردم دریافته اند که این کودک با خواست خدا خلق شده و نسبت به دیگران امتیازات والایی دارد و از این رو باید از ملامت و سرزنش مریم دست بشویند. هنگامی که عیسی (ع) به ۳۰ سالگی رسید، فرشته رسالتش را به او ابلاغ کرد و سپس از خداوند انجیل را دریافت نمود، در حالی که تصدیق کنند تورات بود. شریعت او کامل کننده تورات تلقی شده است؛ به گونه ای که همه آنچه که در تورات تشریح گشته، پذیرفته است، جز برخی از مواردی که حرام بوده و انجیل آنها را حلال کرده است. در عین حال او بشارت دهنده پیامبر بعد از خود یعنی پیامبر گرامی اسلام نیز بوده است. عیسی (ع) کوشید یهودیان را از انحراف و گمراهی به راه راست هدایت کند؛ چرا که آنها آیین

حضرت موسی (ع) را تحریف نموده بودند. رجال دینی یهود تصمیم گرفتند با عیسی (ع) که انحراف و گمراهی های آنها را بر ملا کرده بود، به شدت برخورد و او را تکذیب کنند، اما عیسی (ع) بی اعتنا به آنها به رسالت خویش ادامه می داد. مردم برای تأیید ادعای نبوت از او معجزه می خواستند تا به او ایمان آورند. او نیز پرنده ای از گل می ساخت و در آن می دمید و بلافاصله پرنده به اذن خدا جان می گرفت. و پرواز می کرد و مردم را به آیین خود می خواند و در این تبلیغ خستگی ناپذیر بود. در نتیجه تعداد پیروان او رو به فزونی می نهاد. از این رو، خشم و غضب عالمان یهود برانگیخته شد و تصمیم گرفتند او را آزار واذیت کرده، یا به قتل برسانند. آنان حتی خشم حکومت را علیه او برانگیختند و چنان وانمود کردند که دعوت عیسی کاخ سلطنت و رژیم حکومتی قیصر را نابود خواهد کرد.

سرانجام اجتماع عالمان یهود در بیت المقدس تشکیل شد و در چگونگی برخورد با عیسی به مذاکره نشستند و در نهایت تصمیم گرفتند او را به دار آویزند. مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی (ع) به صلیب کشیده شد، ولی خداوند در قرآن می فرماید: « در حالی که تصور می کردند عیسی را کشته اند، اما او را نکشتند و به دارش نیاویختند و به عوض فردی شبیه او را دار زدند و گمان کردند که عیسی است. از آن جا که مشیت خدا بر نجات او از چنگال یهود تعلق گرفته بود، او را نجات داد و به سوی خود برد و خداوند مقتدر و کرش همه از روی حکمت است. »

بدین ترتیب مأموریت و رسالت یکی از پیامبران اولی العزم که دارای شریعت و کتاب بود، به پایان رسید.

(ج) آشنایی با کتاب مقدم (عهد عتیق و جدید) و مقایسه آن با قرآن صفحه ۳۴

کتاب مقدس و بخش های تشکیل دهنده آن

«کتاب مقدس» عنوان مجموعه ای از نوشته های کوچک و بزرگ است که مسیحیان و همه، یهودیان نیز بخشی از آن را « کتاب آسمانی » خود می دانند. عنوان معروف این مجموعه در زبان انگلیسی و بیشتر زبان های اروپایی « بایبل » و یا کلمه های هم خانواده آن است که برگرفته از کلمه *biblia* به معنای کتاب ها است.

در زبان های فارسی و عربی، عنوان «عهدین» نیز برای این کتاب به کار می رود که به اعتقاد مسیحیان، به دو عهد و پیمانی که خدا با انسان بسته، اشاره دارد: یکی «عهد قدیم» که در آن خدا از انسان پیمان گرفته است که بر شریعت الهی گردن نهد و آن را انجام دهد. این عهد ابتدا با حضرت ابراهیم بسته شد و سپس در زمان حضرت موسی تجدید و تحکیم گردید.

با ظهور حضرت عیسی دوران عهد و پیمان مزبور پایان یافت و خداوند عهدی دیگر با انسان بست که این «عهد جدید» پیمان بر سر محبت خدا و عیسی مسیح است، بنابراین مسیحیان به دو دوره و عصر قائل اند: عهد قدیم و عهد جدید.

آن‌ها متناظر با این تقسیم، کتاب‌های مربوط به دوره اول را عهد قدیم و کتاب‌های مربوط به دوره جدید را عهد جدید می‌خوانند و هر دو قسمت را مقدس و معتبر می‌شمارند. بنابراین این نام‌گذاری مربوط به مسیحیت است و میلئوس، اسقف ساردس، در سال ۸۰ میلادی برای نخستین بار واژه عهد قدیم، و ترتولیان در سال ۲۰۰ میلادی برای نخستین بار واژه عهد جدید را برای این کتاب‌ها به کار بردند.

اما یهودیان معتقدند خدا تنها یک پیمان با انسان بسته که همان پیمان شریعت است. بر این اساس، آنان تنها بخش عهد قدیم را قبول دارند. در این جا به اختصار درباره عهد قدیم و جدید خواهیم گفت.

۱- عهد قدیم صفحه ۳۵

عهد قدیم که تنها بخش مورد اعتقاد یهودیان است، نزدیک به سه چهارم کتاب مقدس را در بر می‌گیرد. این مجموعه که گفته می‌شود طی قرن‌ها و به دست نویسندگان گوناگون نگارش یافته، شامل مطالب متنوعی از قبیل تاریخ، شریعت، حکمت، مناجات، شعر و پیش‌گویی است. از این مجموعه، از سده‌های قبل از میلاد دو نسخه باقی مانده است: یکی به زبان عبری و دیگری به زبان یونانی.

معروف است که این مجموعه در اصل به زبان عبری نگاشته شده و بعدها به زبان یونانی ترجمه گشته است. این ترجمه در قرن سوم پیش از میلاد صورت گرفته است و چون مترجمان آن هفتاد نفر از عالمان یهود بوده‌اند، این کتاب به نسخه عبری اضافاتی دارد که این اضافات یا به صورت کتاب‌های مستقلی است که در نسخه عبری وجود ندارد، یا به این صورت که برخی از کتاب‌های موجود در هر دو نسخه، در نسخه سبعینه بخش‌هایی اضافه دارد. تفاوت دیگر این دو نسخه در ترتیب کتاب‌ها و تقسیم‌بندی آن‌ها است.

از آن‌جا که یهودیان نسخه عبری را قبول دارند، اضافات نسخه سبعینه را جزء کتاب مقدس خود نمی‌شمارند. اما مسیحیان در ابتدا نسخه یونانی را به عنوان بخشی از کتاب مقدس خود پذیرفتند. بنابراین آنان اضافات نسخه یونانی را که اپوکریفا (به معنای مخفی و پوشیده) خوانده می‌شوند، کتاب‌های قانونی درجه دوم می‌دانند. بعدها پروتستان‌های مسیحی نسخه عبری را پذیرفته، کتاب‌های اپوکریفایی را از کتاب مقدس خود حذف کردند.

کتاب مقدس یهود به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱- شریعت موسی یا تورات که مشتمل بر پنج دفتر اول کتاب مقدس بوده و به اسفار خشمه معروف است. (سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثنیه). یهودیان بنابر سنت، این کتاب را منسوب به موسی می‌دانند، چرا که در پایان این کتاب، وفات حضرت موسی و عزاداری بنی اسرائیل آمده است. این عقیده نه تنها به دلیل نقد ادبی، بلکه بدین روی که موسی نمی‌توانسته مرگ خود را از پیش ثبت کند، آشکارا باطل است.

۲- بخشی که به انبیاء شهرت دارد و در برگیرنده کتاب های یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان، اشعیا، ارمیا، حزقیال و ده نبی کوچک تر است. اعتقاد بر این است که این کتاب ها را انبیا و شخصیت های دیگر آورده و عزرا و کاتبان، پس از اسارت بابل تنها آن ها را جمع آوری و حفظ کرده اند.

۳- مکتوبات که شامل مزامیر، ایوب، غزل غزل ها، سلیمان، روت، مراثی، جامعه سلیمان، استر، دانیال، عزرا، نحیا و تواریخ ایام است. این مجموعه رسمی نوشتار مقدس، تا روزگار مسیح و پس از آن، عینی تا نیمه اول قرن دوم میلادی، شکل نهایی خود را بازنیافته بود.

۲- عهد جدید صفحه ۳۶

بخش دوم کتاب مقدس عهد جدید است که تنها مسیحیان آن را قبول دارند و یهودیان آن را معتبر نمی دانند. این بخش نیز مشتمل بر کتاب ها، رسالت متنوع و نیز مطالب گوناگونی است.

عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است در حالی که حضرت عیسی و حواریان او به زبان آرامی - لهجه ای زبان عبری - سخن می گفتند.

۱- زندگی نامه و سخنان حضرت عیسی این بخش مشتمل بر چهار انجیل است که گفته می شود « متی » از حواریان حضرت عیسی مرقس شاگرد خاص پطرس حواری، لوقا شاگرد پولس حواری که پس از حضرت عیسی ایمان آورد و یوحنا یکی از حواریان که در زمان حضرت عیسی طفل خردسالی بود، آن ها را نگاشته اند. در واقع این چهار کتاب سیره عملی و گفتاری حضرت عیسی است که افرادی آن را روایت می کنند.

سه انجیل نخست، سبکی یکسان دارند و مطالب مندرج در آن ها هماهنگ است و با فرهنگ یهودی اختلاف چندانی ندارد. در این سه انجیل، از اوهیت حضرت عیسی سخنی نیست. انجیل چهارم از نظر مطالب به سه انجیل دیگر متفاوت است و با فرهنگ یهودی نیز سازگاری ندارد و الوهیت حضرت عیسی در آن مطرح شده است. سه انجیل اول، انجیل هم نوا یا هم دید نامید می شوند. اغلب محققان بر آن اند که قدیمی ترین انجیل بیش از سی سال بعد از حضرت عیسی نگاشته شده است.

جان . بی. ناس در این باره می گوید: انجیل مرقس قبل از دو انجیل متی و لوقا موجود بود و در حدود ۶۵ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است. انجیل یوحنا نیز از همه متأخر است و در آخر قرن اول نگاشته شد و بیشتر به کیفیت موت و حیات عیسی مربوط می شود.

هم چنین او می گوید: بی گمان عیسی تعالیم خود را تحریر نکرد، بلکه به شاگردان خود اعتماد فرمود و به آن ها امر کرد. به اطراف جهان بروند و آن چه آموخته اند و در حافظه خود به یاد دارند، به دیگران تعلیم دهند. اما شاید برخی اقوال بر آن افزوده شده باشد که به سهو و غلط آن ها را به عیسی نسبت داده اند.

۲- تبلیغات و مسافرت های تبلیغی مبلغان مسیحی: در این بخش تنها یک کتاب به نام اعمال رسولان وجود دارد که اقدامات حواریان و دیگر مسیحیان، به خصوص پولس را بیان می دارد.

۳- نامه ها: حواریان و رسولان مسیحی صدر اول، نامه هایی به شهر ها و افراد گوناگون نگاشته اند که ۲۱ نامه از آن ها در مجموعه عهد جدید وجود دارند.

۴- رویا و مکاشفه: در این بخش نیز تنها یک کتاب وجود دارد که به یوحنا منسوب است و در پایان عهد جدید آمده است.

اعتبار کتاب مقدس از دیدگاه متفکران یهودی و مسیحی صفحه ۳۸

۱- در قرون وسطی نقد دیدگاه سنتی درباره تاریخ نگارش و نویسندگان کتاب مقدس، آغاز شد. به گونه ای که برخی دانشمندان یهودی برای نخستین بار این دیدگاه را زیر سوال بردند. یکی از معروف ترین کسانی که در گذشته دیدگاه سنتی را به ویژه در خصوص اسفار پنج گانه تورات نقد کرد، ابراهیم بن عزرا (۱۱۶۴-۱۰۸۹ م) است. او در کتاب تفسیر خود بر سفر تثبیه، به این موضوع پرداخته است. او که نمی توانست با صراحت در این باره سخن بگوید، مطالب خود را رمز آلود آورده است.

وی از درون اسفار پنج گانه تورات به موارد خاصی اشاره کرده که این موارد بیانگر آن است که نویسنده واقعی اسفار پنج گانه حضرت موسی نیست، بلکه این کتاب باید قرن ها پس از حضرت موسی به دست فرد دیگری نوشته شده باشد.

۲- همچنین در قرن نوزدهم به دنبال عصر روشنگری در خصوص مکتب مقدس، جریانی در غرب ظهور کرد که امروزه به نقد تاریخی کتاب مقدس معروف است. تحقیقات نظری نشان می دهد حضرت موسی موارد و مطالب تورات را به صورت قطعی نهایی نکرده است.

۳- هم چنین جریان نقادی کتاب مقدس نشان داد که تردیدهایی جدید در باب اعتبار کتاب مقدس وجود دارد، نویسنده ای مسیحی در این باره می نویسد:

نقادان به طور کلی عقیده دارند که بر خلاف نظر سنجی، نویسنده پنج کتاب اول کتاب مقدس، موسی نبوده است، بلکه نویسندگان آن لاقابل چهار شخص بوده اند. یکی از نتایج این عقیده این است که در کتاب پیدایش، دو نوع مختلف شرح آفرینش وجود دارد. نقادان معتقد بودند که کتاب ها، قسمت هایی که در آن ها درباره ی وقایع آینده پیش گویی هایی وجود دارد. بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده اند.... آن چه مهم تر از همه این جزئیات می باشد، این موضوع است که درباره ی هر مطلبی که کتاب مقدس بیان می کند، شک و تردید به وجود آمد.

۴- نبیینان اسمارت، دین پژوه مغرب زمین درباره ی نقادی کتاب مقدس می گوید: قرن نوزدهم در عین حال که این نهضت های متنوع احیا را به بار آورد، باعث شد مسیحیت با بزرگ ترین بحران نظری تاریخ خود رو به رو شود. هر چند کتاب مقدس همواره به عنوان حقیقت لفظی مطلق (بدین معنا که عین تعابیر کتاب مقدس، وحی باشد) لحاظ نشده است، قرن ها متمادی کلامی وحی شده در نظر گرفته

شده بود. شاید مردم نسبت به مکانیسمی که به موجب آن نویسندگان متون مقدس وحی و الهام دریافت کرده اند، اختلاف نظر داشته باشند، ولی عموماً اتفاق نظر داشتند که مجموعه کتاب مقدس وحی خدا به تفضیل نشان می دهد.

اما بررسی نقادانه کتاب مقدس شماری از عقاید مورد احترام را زیر سوال برد و صحت برخی رویدادهای مضبوط در متون مقدس را مورد تردید قرار داد و جنبه معجزه آمیز تاریخ کتاب مقدس را کم اهمیت جلوه داد. این مطالعات روند طولانی را که به موجب آن این نوشته ها تألیف و گردآوری شده بود، تا حدودی روشن کرد. همچنین امکان ساخت تصویری صحیح از عیسای تاریخی را زیر سوال برد. محقق برجسته ای چون دیود اشتراوس (۱۸۰۱-۱۸۷۴) توانست استدلال کند که عناصر ماورای طبیعی موجود در اناجیل به سبب اساطیری است که در دوره بین مرگ عیسی و قرن دوم بعد از میلاد به وجود آمده است. محققان پیرو مکتب توینگن - که ف. س. بور (۱۸۶۰-۱۷۹۲) تحت تأثیر افکار هکل (۱۸۳۰-۱۷۷۰) آن را بنیان نهاد - استدلال کردند که در سنت مسیحی حتی یک رشته پیوسته از حوادث و تحولات وجود ندارد که در گذر تاریخ به شخصیت خود عیسی بازگردد. بخش اعظم ترکیب دین متأخر به پولس نسبت داده می شود، نه به مسیح.

همو در جایی دیگر می گوید: نگرش های نقادانه به متون مقدس تنها در بخش پروتستان عالم مسیحیت به وجود نیامد، بلکه تأثیر تحقیقات علمی جدید در مورد کتاب مقدس به مذهب کاتالیک تروم نیز راه یافت. مشهورترین شخصیت، آلفرد لویزی (۱۸۵۷-۱۹۴۰) به این باور رسید که اگر چه مسیح شعایر را وضع نکرده است، ولی هنوز به عنوان بخشی از سنت کاتولیک ارزش محوری دارند.

۵- از عهد قدیم بر می آید که در زمان هایی تورات ناپدید شده و بعدها کسانی مدعی یافتن آن شده اند.

بنابراین شواهد بسیاری وجود دارد که کتاب مقدس را نمی توان وحی الهی و آموزه های حضرت موسی و عیسی دانست.

دیدگاه قرآن در باب کتاب مقدس صفحه ۴۱

قرآن کتاب آسمانی پیامبر گرامی اسلامن به همان صورتی اصلی که بر پیامبر وحی شده، در اختیار ما قرار گرفته است. دلایل زیادی بر عدم تحریف قرآن وجود دارد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

از دیدگاه قرآن، تورات و انجیل دو کتاب آسمانی بوده اند که خداوند برای هدایت قوم بنی اسرائیل و دیگران فرو فرستاده است. قرآن در این باره می فرماید:

و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.

ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم.

و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت ونوری است.

اما قرآن کریم در آیاتی دیگر بیان می دارد که در تورات و انجیل تحریفاتی راه یافته است:

برخی از آنان که یهودی اند، کلمات را از جاهای خود بر می گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام، با در آمیختن عبری به عربی) می گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو (که کاش) ناشنوا گردی ... ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز (گروهی) اندک ایمان نمی آورند.

از دیدگاه قرآن، ظهور دین اسلام و نام مبارک حضرت محمد در تورات و انجیل بشارت داده شده است. قرآن به صراحت اعلام می دارد که اهل کتاب به این موضوع آگاهی داشته و پیامبر اسلام را مانند فرزندان خود می شناخته اند، اما با این همه، حقیقت را کتمان کردند:

و هنگامی که را عیسی پر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، توریات را که پیش از من بوده تصدیق می کنمن و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارت تگرم. پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند:

« این سحری آشکار است.»

همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده، که (نام) او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند.

بنابراین اگر عالمان یهودی و مسیحی، کتاب آسمانی را تحریف نمی کردند، باز هم باید از آیین پیامبر اسلام که تورات و انجیل به آن بشارت داده بودند، تبعیت می کردند، اما آنان حق را با باطل در می آمیختند و حقیقت را پوشاندند.

دلیل دیگر تحریف کتاب مقدس آن است که در آن صفات بسیار ناپسندی به انبیای الهی نسبت داده شده است که از نظر قرآن، ساحت آنان میرا از این صفات است. از آن جا که قرآن تحریف ناشده و همان وحی الهی است، عقاید ناسازگار با آن نمی تواند منتسب به خدا باشد، بنابراین ناگزیر باید گفت کتاب مقدس تحریف شده است. هم چنین دلایل قطعی عقلی ایجاب می کند پیامبران و آموزگاران الهی از هر گناه و آلودگی و سهو و اشتباه پیراسته باشند، زیرا هدف از برانگیختن پیامبران، تربیت و راهنمایی انسان هاست و یکی از عوامل موثر در تربیت آن است که مربی، آلوده به گناه نباشد و به گفته خود عمل نماید. قرآن پیامبران الهی را معصوم و عاری از گناه و صفات ناپسند می داند، اما کتاب مقدس، صفاتی نظیر شراب خواری، مستی، دروغ گویی، بی غیرتی، شهوت رانی، بی بند و باری و بی احترامی به پدر و مادر را به انبیای الهی نسبت می دهد. مقایسه بین تصویر کتاب مقدس از انبیای الهی و تصویر قرآن از آنان، به خوبی دلالت بر آن دارد که کتاب مقدس موجود نمی تواند تعالیم انبیا و وحی الهی باشد.

در قرون وسطی حاکمیت مسیحیت بر جامعه غربی به گونه ای رقم خورد که مردم را از دین که تلبو آن در مسیحیت تحریف شده بود، گریزان کرد. آموزه های غیر عقلانی مسیحیت و ناسازگار نشان دادن آن ها با دستاوردهای دانش تجربی و خشونت و تفتیش عقاید و نیز فساد مالی و اخلاقی حاکمان کلیساء، از جمله عوامل زمینه ساز رویگردانی از دین مسیحیت بود.

هنگامی که ارباب کلیسا خود را خازنان بهشت معرفی و با اندیشه ی دنیا طلبی و مال اندوزی، سند بهشت موعود در قبال دریافت پول پیش فروش کنند، حیثیت دین و تعالیم دینی زیر سوال می رود و مفاهیم دینی ارزش واقعی خود را از دست می دهند.

افزودن بر این، مردم نیز با الگوگیری از این گروه در اندیشه دنیا طلبی و ثروت اندوزی فرو می روند و کم کمک از دین و ارزش های دینی می گریزند. بدین ترتیب دین نقش هدایت گری و تربیتی خود را از دست می دهد و فروغ هدایت انسان رو به خاموشی می گراید. تامس گسکوین، رئیس دانشگاه آکسفورد در سال ۱۴۵۰ میلادی آثار سوء فروش آموزش نامه ها را چنین باز می گوید:

امروزه گناهکاران می گویند: من پروایی ندارم که در برابر خداوند چقدر گناه و کار زشت می کنم، زیرا با اعتراف و طلب آمرزش نزد کشیش و خرید آمرزش نامه پاپ کلا از تمامی معاصی و کفاره ها برائت حال می کنم.

این عمل زشت ارباب کلیسا، در رویگردانی مردم از دین تأثیر بسزایی داشت. در بحث سکولاریسم، عوامل گریز مردم از دین مسیحیت را بیشتر باز خواهیم گفت.

یکی از اصول اساسی دین اسلام نبوت است. نبوت باور به این حقیقت است که خداوند حکیم انسان های والا و شایسته ای را برای هدایت و سعادت انسان ها برانگیخته است تا برنامه های حیات بخش و دستورهای سعادت آفرین او را که از طریق وحی الهی دریافت کرده اند، به آدمیان ابلاغ نمایند. این برنامه ها و دستورها «دین» نامیده می شود و حاملان آن نیز «پیامبران الهی» هستند. معمولاً پیامبران برای اثبات حقانیت پیام خود به معجزه متوسل می شوند و معجزه پیامبر اسلام (ص) خود پیام او، یعنی قرآن است. فیض الهی در قالب دین، از نخستین روزی که انسان شایستگی بهره گیری از آن را یافته، از جانب خدا نازل گردیده و تا عصر پیامبر اسلام، آخرین پیام آور الهی ادامه داشته است. آیین و برنامه هر پیامبری نسبت به زمان و امت خود، کامل ترین آیین و برنامه بوده است و با استمرار این فیض الهی است که انسان به کمال و سعادت واقعی خود می رسد.

بی گمان هر فردی، شایسته مقام پیامبری نیست و تنها کسانی لایق این مقام اند که در طول زندگی آلوده به گناه نشده و معصوم از گناه اند. پیامبران همچنین در ابلاغ پیام الهی از هر نوع خطا و اشتباهی ایمن هستند و حتی از هر نوع بیماری و نقص عضوی که موجب تنفر و دوری مردم از گرایش به آنها می شود، مبرایند.

عناصر محوری نبوت از دو چیز تشکیل یافته: یکی وحی الهی و دیگری پیام آوران این وحی الهی که پیامبران هستند. مباحث نبوت در قالب دو بخش نبوت عامه و خاصه مطرح می شود؛ بدین بیان که اگر این مباحث به طور کلی باشد، «نبوت عامه» و اگر مربوط به پیامبری خاص مانند پیامبر اسلام (ص) باشد، «نبوت خاصه» نامیده می شود.

ضرورت نبوت صفحه ۵۶

اکنون پرسیدنی است آیا با وجود قوه عقل و حس و علوم بشری، به پیامبران الهی نیازی هست؟ آیا عقل و دانش بشری نمی تواند راه سعادت خود را بیابد؟ متکلمان اسلامی بر پایه منابع دینی بر آن اند که انسان ها همواره به تعالیم پیامبران الهی نیازمند هستند و بر این نظر دلایلی نیز برشمرده اند. آنها سعادت اناسن را در گرو تعالیم پیامبران می دانند.

برای روشن شدن بحث، ابتدا مقدماتی را باز می گوئیم و سپس به نتیجه گیری می پردازیم.

۱. آفریدگار همه هستی (از جمله انسان) حکیم است و حکیم، کار لغو و بیهوده انجام نمی دهد.

۲. هدف از آفرینش هر موجودی آن است که به کمال مطلوب خود برسد، از این رو حکمت خداوند اقتضا می کند که زمینه نیل به کمال را نیز فراهم نماید.

۳. زندگی انسان، محدود به زندگی دنیایی نیست، بلکه آدمیان پس از زندگی دنیوی وارد زندگی دیگری می شوند که جاودانه است و نوع زندگی در آنجا نتیجه و بازتاب زندگی در این جهان می باشد. بنابراین از آنجا که هر عمل و تفکر انسانی در زندگی جاودانه اثرگذار است، باید در مورد آنها و تاثیرشان شناخت کافی یافت که از مهم ترین آنها شناخت در مورد خدا و زندگی اخروی است.

۴. این آگاهی شایسته، از عهده منابع شناخت در آدمی، یعنی عقل و حس و علوم بشری بر نمی آید. دیدگاه ها و نظریات مختلف و متعارض در باب خدا و معاد و مسائل اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و ...؛ شاهدهی بر نارسایی و ناکارآمدی عقل و دانش بشری است. در قرون اخیر با اینکه دانش و علوم بشری تا اندازه ای پیشرفت کرده است، هر روز فرضیه ای جایگزین فرضیه علمی دیگری می گردد و نظریات جدیدی در عرصه علم شکل می گیرد. همچنین با وجود این پیشرفت، هنوز مجهولات زیادی برای آدمی باقی است که به حقیقت آنها پی نبرده است. انیشتین فیزیکدان معروف می گفت: نسبت معلومات بشر به مجهولات او مانند نسبت نردبان کوچکی به فضای نامتناهی جهان است.

در حوزه خداشناسی با اینکه عقاد به خدا امری فطری است، در مورد مصداق آن، اختلاف های بسیاری وجود دارد. برخی مانند کمونیست ها ماده را به جای آفریدگار حکیم و علیم جهان دانسته اند و پاره ای دیگر نیز به جای پرستش خدا، بت می پرستند و از این سو دیگرانی چون مسیحیان، به تثلیث اعتقاد دارند. در حوزه اخلاق نیز برخی از عالمان اخلاق ملاک خوبی را لذت، پاره ای دیگر سودمندی مادی، برخی دیگر قدرت و گروهی هم عرف جامعه می دانند و معتقدان به خدا، اوامر خدا و عقل را ملاک خوبی بر می شوند. بی گمان اختلاف عقیده در همه حوزه های دانش وجود دارد.

البته هدف از طرح این مطالب آن نیست که به طور کلی منکر شناخت صحیح عقلی گردیم. عقل چه بسا به شناخت های صحیحی نایل می گردد، اما نمی تواند اطلاعات کافی در اختیار آدمی قرار دهد. عقل بدی ظلم و خوبی عدالت را درک می کند، ولی هنگامی که می خواهد

مصادیق آن را تعیین کند، به جهت رابطه و تاثیر متقابل انسان با موجودات دیگر، دچار مشقت و سختی می شود. برای مثال، عقل آدمی درک می کند که عدالت نیکوست، اما تعیین مصداق عدل مثلاً درباره ارث زن و مرد بسیار مشکل است. آیا عدالت در تساوی است، یا در اختلاف و در این صورت، میزان آن چگونه است؟

بنابراین حس و عقل و دانش انسانی به تنهایی نمی توان راه سعادت همه جانبه را بازشناسد، از این رو نیازمند شناخت معصومانه دیگری هستیم که راه صحیح را به ما بنمایاند.

خدای حکیم، انسان را آفرید تا با اختیار خود به کمال و سعادت برسد. زندگی انسان نیز محدود به زندگی این جهانی نیست، بلکه زندگی اخروی انسان - که جاودانه است - نتیجه و بازتاب زندگی این جهانی است. پیمودن راه سعادت نیز مستلزم شناخت و آگاهی دقیق نسبت به عوامل اثرگذار در سعادت آدمی است که بی شک این شناخت از عهده حسو عقل و دانش انسانی بر نمی آید. در نتیجه خداوند باید راه شناخت دیگری را که همان تعالیم انبیای الهی است، قرار دهد تا انسان در پرتو شناخت عقل و تعالیم وحیانی به کمال و سعادت واقعی خود نایل گردد، چرا که برخلاف حکمت الهی است که انسان برای تکامل و سعادت خلق شود، اما راه و ابزار سعادت در اختیار او قرار نگیرد.

در قرآن و روایات نیز بر این مسئله تصریح شده که انسان ها برای یافتن راه و شناخت صحیح به تعالیم انبیای الهی نیازمندند؛ چنان که در آیه ی می خوانیم:

کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و متذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه؛^۳ مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند.

واضح است که این اختلاف نظر حاکی از نارسایی فکر و علوم بشری است. از این رو، پیامبران با تعالیم الهی، حقیقت هر موضوع اختلافی را روشن می سازند.

قرآن در آیاتی هدف از ارسال رسولان الهی را آموزاندن تعالیمی می داند که هرگز انسان توان شناخت آنها را نداشته است.^۴

همچنین امام رضا (ع) فلسفه بعثت پیامبران را ضمن روایتی چنین بیان می نماید: از آنجا که قوای فکری بشر قادر به درک سود و زیان نیست و خداوند نیز برتر از آن است که خود بر انسان تجلی نماید و با آنان سخن بگوید، ناگزیر رسول خدا بین او و مردم واسطه می شود تا امر و نهی و آداب او را به آنان انتقال دهد و آنان را به سود و زیان خود آگاه سازد؛ زیرا در خلقت آنان چیزی وجود نداشت تا به وسیله آن بتوانند نیازهای خود را بشناسند.^۵

از این روایت به نیکی برمی آید که چون از یک سو فکر و اندیشه بشری برای تشخیص سود و زیان انسان کافی نیست و از سوی دیگر هر فردی شایستگی دریافت وحی الهی را ندارد، خداوند پیامبران را برانگیخت، تا تعالیم موردنیاز برای سعادت و کمال آدمی را از طریق آنان به انسان ها ابلاغ کند.

همچنین لازمه این استدلال آن است که انسان از همان آغاز خلقت به پیامبر نیاز دارد تا راه صحیح زندگی را به وسیله وحی باز شناسد.

^۳ . بقره (۲): ۲۱۳.

^۴ . « يعلمکم ما لم تکنوا تعلمون. » (بقره (۲): ۱۵۱).

^۵ . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۰.

انبیای الهی افزون بر نمایاندن راه صحیح برای تکامل و سعادت انسان ها، اهداف مهم فردی و اجتماعی دیگری نیز داشته اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. یادآوری فطریات

بسیاری از چیزهایی که عقل آنها را درک می کند و یا به صورت فطری در نهاد انسان هست تا هدایت گر انسان به سوی کمال و سعادت باشد، بر اثر اهتمام به مادیات و غلبه گرایش حیوانی بر انسانی و یا بر اثر تبلیغات سوء، مورد غفلت و فراموشی واقع می شوند. اما با یادآوری آن مطالب از سوی انبیای الهی و بیدار کردن فطرت خفته انسان ها، دیگر بار آنها مورد توجه قرار می گیرند و در جهت هدایت انسان موثر واقع می شوند. از این روست که خداوند، قرآن و پیامبر را تذکر و ذکر و تذکر دهنده می خواند:

فذكر انما انت مذکر؟ پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای.

و انه لتذکره للمتقین! در حقیقت [قرآن] تذکارتی برای پرهیزگاران است.

امام علی (ع) در این باره می فرماید که پس خداوند رسولانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی آنان روانه ساخت تا وفای به پیمان فطرت را از آنها بخواهند و نعمت های فراموش شده او را یادآور شوند و با ابلاغ [وحی الهی] حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه های عقول را بر ایشان آشکار سازند.^۶

۲. آزاد کردن انسان از قید و بندهای نادرست

یکی از اهداف انبیا آزادسازی انسان ها از سنت و ارزش های ناروا و دروغین است. پیامبران الهی آمده اند تا با این سنت های غلط - که مانع رشد و تعالی انسان اند - بستیزند و انسان را از چنگال اسارت طاغوت درون و بیرون برهانند و به تعبیری او را از ظلمات به نورانیت هدایت کنند:

ویضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم؛ و از دوش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، برمی دارد.

۳. دعوت به توحید

مهم ترین هدف انبیای الهی دعوت انسان به توحید و پرهیز از شرک است. آدمی با پذیرش توحید در تمامی ابعاد و مراتب نظری و عملی آن است که می تواند به رستگاری دست یابد. از همین روست که پیامبران الهی پیوسته با شرک و مشرکان درگیر بوده و در این راه رنج های بسیار دیده اند. قرآن کریم از این هدف پیامبران این گونه سخن می گوید:

و لقد بعثنا فی کل امه رسولا أن عبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت؛ و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم [تا بگوید]: خدا را پرستید و از طاغوت [فریبگر] پرهیزید.

^۶ . غاضیه (۸۸): ۲۱.

^۷ . حاقه (۶۹): ۴۸.

^۸ . نهج البلاغه، خطبه ۱.

^۹ . اعراف (۷): ۱۵۷.

^{۱۰} . نحل (۱۶): ۳۶.

قرآن در این باره می فرماید:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط؛^{۱۱} له راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

پیامبر خدا حضرت صالح نه تنها خود با اسراف و تبذیر و مسرفان مبارزه می کرد، بلکه افراد جامعه را نیز، برای تحقق هر چه بیشتر عدالت، به مبارزه با آنان فرا می خواند:

فاتقوا الله و اطیعوا* و لاتطیعوا امر المسرفین* الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون؛^{۱۲} از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید، و فرمان افراطگران را پیروی مکنید؛ آنان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

۵. آشنا کردن مردم با حکمت تعالیم الهی و تزکیه و تطهیر آنان

انبیای الهی می باید مردم را با تعالیم و آیات الهی آشنا سازند و آنان را از رذایل اخلاقی بپیرایند تا شایسته فراگیری کتاب و حکمت شوند.

هو الذی بعث فی المیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین؛^{۱۳} اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۶. بشارت و انذار

انبیای الهی وظیفه دارند با بشارت و انذار حجت را بر مردم تمام کنند و راه را بر هر گونه بهانه و عذر ببندند؛ چرا که اگر پیامبران الهی مبعوث نمی شدند، ممکن بود برخی بگویند اگر خدا پیامبرانی می فرستاد و ما را تبشیر و تنذیر می کرد، ما هرگز گرمای نمی شدیم:

رسلا مبشرین و منذرین لئلا یكون للناس علی الله حجه بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما؛^{۱۴} پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

۷. علاج امراض روحی

یکی دیگر از اهداف پیامبران مداوا کردن بیماری های روحی انسان است. به همین سبب که از قرآن نیز به داروی شفابخش یاد شده است.

امیرمؤمنان علی (ع) درباره مداوا کردن امراض روحی توسط پیامبر، می فرماید:

پیامبر، طبیعی است [روحانی] که به وسیله طب و معالجه خویش [برای بهبود مردم] همواره گردش می کند و مرهم های شفابخش خعلوم و معارفش را آماده کرده و ابزارها را سرخ کرده و تافته است. هر جا که لازم باشد، مرهم ها و ابزارهای داغ کرده را بر روی آن می نهد.^{۱۵}

۱۱. حدید (۵۷): ۲۵.

۱۲. شعراء (۲۶): ۱۵۰-۱۵۲.

۱۳. جمعه (۶۲): ۲.

۱۴. نساء (۴): ۱۶۵.

پیامبران می باید مردم را به فضایل و کرامت اخلاقی بخوانند و آنها را در این جنبه ارتقا بخشند. می توان انجام مناسک دین را نیز در این راستا توجیه نمود. پیامبر اسلام می فرماید

انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛^{۱۵} لمن برای تکمیل کرامت های اخلاقی مبعوث شدم.

برخی دستوره های اخلاقی پیامبر اسلام عبارت است از: احسان به پدر و مادر، نکشتن بی گناهان، نکشتن فرزندان به دلیل بیم از تنگدستی، دوری جستن از کارهای زشت، حفظ اموال یتیمان، پرهیز از کم کاری و کم فروشی (وجدان کاری داشتن)، برپایی حق، عدالت و تقوا پاکی، پرهیز از ظلم، وفای به عهد، شرک نوزیدن به خدا، راست گویی و پرهیز از تهمت.^{۱۷}

شاید بتوان هدف بعثت انبیا را در این جمله خلاصه نمودک انجام هر آنچه خوبی است و پرهیز از هر آنچه بدی است.

معنای وحی صفحه ۶۵

در لغت، هر نوع ادراک و تفهیم سرّی و پنهانی را وحی گویند. اگر « به آهسته سخن گفتن» را نیز وحی می گویند، از این روست که گوینده می خواهد به طور پنهانی و سری مخاطب را از مقصود خود آگاه سازد تا دیگری متوجه نگردد. اما وحی در اصطلاح، آگاهی ویژه ای است که خداوند آن را در اختیار پیامبران نهاد تا از طریق پیام ها و تعالیم خود را به انسان برساند. ماهیت و حقیقت این نوع وحی بر ما مجهول و یکی از مصادیق عالم غیب است که باید بدان ایمان آورد.

واژه وحی در قرآن افزون بر وحی به پیامبران در موارد دیگری نیز به کار رفته است؛ نظیر وحی به آسمان ها؛^{۱۸} وحی به زنبور عسل؛^{۱۹} وحی به مادر موسی^{۲۰} (الهام و القائنات قلبی) و وحی شیطان ها به دوستان خود^{۲۱} (القائنات و وسوسه های شیطانی). در واقع همه این معانی، به ریشه واحدی که بیان گردید، باز می گردند. هر گاه وحی به صورت مطلق و بدون قرینه بیان شود، مقصود وحی به پیامبران الهی است.

انواع وحی

وحی به پیامبران به صورت های گوناگونی است:

۱. گاه روح قوی پیامبر که مورد توجه خداوند نیز می باشد، حقایقی را در عالم رویا بسان فجر صادق می بیند و دستوره های الهی از این راه، به او می رسد؛ چنان که حضرت ابراهیم (ع) برای ذبح اسماعیل دستوره های خداوند را این گونه دریافت نمود.^{۲۲} لیلی گمان خواب پیامبران و اولیای الهی که همواره مورد مراقبت خدا و فرشتگان آسمانی اند، با خواب افراد معمولی که عصمتی ندارند، تفاوت دارد.

۲. گاهی دستوره های الهی به روح و قلب پیامبران الهی القا می گردد و روح والای آنان مرکز نزول وحی آسمانی می شود.

^{۱۵}. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷.

^{۱۶}. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

^{۱۷}. بنگرید به: انعام (۶): ۱۵۱-۱۵۳؛ بقره (۲): ۱۰؛ حجرات (۴۹): ۱۲.

^{۱۸}. فصلت (۴۱): ۱۲.

^{۱۹}. نحل (۱۶): ۶۸.

^{۲۰}. قصص (۲۸): ۷.

^{۲۱}. انعام (۶): ۱۲۱.

^{۲۲}. صافات (۳۷): ۱۰۲.

۳. زمانی ممکن است خدا که در حجاب غیبت است، از طریق « ایجاد صوت » با پیامبر خود سخن بگوید؛ همان گونه که به حضرت موسی (ع) در کوه طور وحی شد.

۴. گاه نیز وحی الهی توسط فرشته وحی - که در برابر دیدگان پیامبر به صورت خاصی ظاهر می شود - نازل می گردد.

قرآن مجید در آیه ای به تمامی صورت های وحی اشاره می کند:

و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم؛^{۱۱} و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده کار.

در این آیه، « وحیاً » به نوع اول و دوم، « من وراء حجاب » به نوع سوم « یرسل رسولاً » به نوع چهارم اشارت دارند. در همه اینها وحی کننده، خداوند و آنچه پیامبران از طریق وحی دریافت می دارند، عین سخنان و دستورهای خداست که بی هیچ تغییری توسط آنان در اختیار آدمیان قرار می گیرد.

تفسیرهای ناروا از وحی

تفسیرهای نادرستی از وحی مطرح است که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱. برخی، پیامبران را از نوابغ دانسته و وحی را نیز محصول تفکر و آرای آنها پنداشته اند. اینان بر آن اند که انبیا آرا و افکار خود را در قالب تعالیم وحیانی باز گفته اند و چنین تعالیمی هرگز با جهان ماورای طبیعت ارتباطی ندارد.

یکی از پیش فرض های این تفسیر، تفکر مادی گرایانه نسبت به جهان هستی است. چنین نگرشی که عالم هستی را محدود به عالم ماده می داند. برخلاف تفسیر واقع گرایانه از هستی می باشد. ما حتی در وجود خود، حقیقتی به نام روح داریم که هیچ یک از ویژگی های اساسی ماده را دارا نیست. از این رو؛ این گونه نیست که هستی با ماده مساوی باشد تا بر اساس آن بخواهیم هر چیزی از جمله وحی را به گونه ای مادی تفسیر کنیم. همچنین این نظریه با سخنان پیامبران الهی نیز سازگار نیست؛ زیرا آنان پیوسته اعلام می داشته اند که آنچه می گویند، جز وحی الهی و برای اثبات حقانیت سخنان خود به معجزه متوسل می شده اند. البته حقانیت سخنان پیامبر اسلام (ص) در خود سخن اوست؛ چرا که قرآن معجزه پیامبر می باشد. بر این اساس، لازمه تفسیر فوق آن است که پیامبران الهی، افرادی دروغگو تلقی شوند که این با مقام والای آنان که تاریخ از آن خبر داده، در تنافی است.

۲. برخی، وحی انبیا را از سنخ تجربه های عرفانی عارفان می دانند. این دیدگاه نیز صحیح نیست؛ چرا که وحی انبیای الهی کاملاً با تجربه عرفانی عرفا تفاوت دارد. در سیر و سلوک عرفانی، ممکن است حقایق برای عارف کشف شود. چه بسا عارف دیگری همان حقایق را به گونه ای دیگر و حتی مخالف با یافته های عارف اول کشف نماید. گاه حتی ممکن است عارفی، و همیات و حقایق نادرست را به جای حقایق عرفانی عارفان، نیازمند معیار و ملاکی هستیم تا بر اساس آن، شهودهای صحیح را از ناصحیح بازشناسیم. بنابراین از یک سو تجربه های عرفانی نیازمند معیارند و از دیگر سو اختلافات در بین شهودهای عارفان بسیار است. اما وحی انبیای الهی را نمی توان از سنخ تجربه عرفانی دانست؛ چرا که وحی انبیای الهی خود معیار حقیقت است و انبیای الهی هیچ گاه در مورد وحی به خطا نمی روند و همچنین در مسائل اساسی اختلافی بین آنها نیست.

^{۱۱} طه (۲۰): ۱۱.

^{۱۲} شوری (۴۲): ۵۱.

همچنین وحی معمولاً ملازم با معجزه است؛ یعنی همه انبیای الهی برای اثبات حقانیت وحی و دستورهای الهی به معجزه متوسل می شوند، حال آنکه عارفان برای صحت تجربه های عرفانی خود چنین نمی کنند.

ب) معجزه انبیا صفحه ۶۸

معنای معجزه

واژه « معجزه » برگرفته از واژه عجز به معنای ضعف و ناتوانی است. معجزه اسم فاعل باب افعال و به معنای ناتوان کننده و به عجز درآورنده است.

اما در اصطلاح به عمل خارق العاده ای معجزه گویند که پیامبران الهی برای اثبات ادعای نبوت خویش انجام می دهند؛ به گونه ای که مردم را به آوردن مثل یا مقابله با آن دعوت می کنند و از این سو مردم از انجام آن عاجز و ناتوان اند. در قرآن کریم از معجزات پیامبران الهی با واژه « آیات » یاد شده است.

در توضیح این تعریف باید به توضیح نکاتی بپردازیم:

۱. اموری خارق العاده است که مطابق قوانین عادی و جاری طبیعت نیست. مثلاً بر حسب قوانین عادی، چوب به اژدها تبدیل نمی شود، اما حضرت موسی (ع) به اذن خداوند چنین کرد. البته برخی انسان ها بر اثر ریاضت نفس ممکن است به امور خارق العاده ای دست زنند که انجام چنین اموری تنها بر اثر تعلیم و تربیت ممکن است. همچنین چه بسا فرد دیگری اثر چنین عمل خارق العاده ای را خنثی سازد، یا ممکن است چنین عملی مغلوب عمل دیگران واقع شود. اما امور خارق العاده ای که پیامبران الهی انجام می دهند، از یک سو قابل تعلیم و تعلم نیست و از سویی دیگر کسی نمی تواند آنها را خنثی سازد.

۲. عملی معجزه است که همراه با ادعای نبوت و همچنین مطابق خواسته او باشد.

۳. معجزه باید همراه با دعوت به مقابله یا تحدی باشد؛ یعنی باید مردم را دعوت کند که یا مثل آن را بیاورند، و اثر آن را خنثی سازند که باید مردم نیز از انجام آن عاجز و ناتوان باشند. بنابراین امور خارق العاده ای که همراه با دعوی نبوت و تحدی نباشد، معجزه نامیده نمی شود و در اصطلاح به آن کرامت می گویند.

برای مطالعه بیشتر

معجزه و قوانین عقلی

آیا معجزات انبیای الهی با قوانین عقلی سازگار است؟ آیا معجزات علت خاصی دارند، یا بدون علت واقع می شوند و آیا براساس قوانین عادی طبیعت هستند، یا برخلاف آنها؟

در پاسخ به این سوالات به اجمال می توان گفت معجزات انبیای الهی برخلاف قوانین عقلی از جمله قانون علیت نیستند، هرچند ممکن است برخلاف قانون عادی طبیعت باشند. برای مثال، یکی از معجزات حضرت موسی تبدیل شدن عصا به مار و اژدها بود. جریان عادی طبیعت بدان گونه نیست که چوب به مارتبدیل شود و هنگامی که چنین حادثه خارق العاده ای رخ دهد، شاید برخی بپندارند که این حادثه برخلاف اصل علیت، یعنی بدون علت است؛ زیرا آنها هیچ گاه در طبیعت مشاهده نکرده اند که چوب به مار تبدیل شود.

۳. تاثیر نفوس و ارواح: ممکن است پیدایش برخی از پدیده ها، معلول تاثیر نفوس و ارواح قوی پیامبران باشد. امروزه در برخی نقاط جهان، مرتاضانی هستند که بر اثر ریاضت نفس، کارهای عجیبی انجام می دهند که از حیثه توانایی افراد عادی بیرون است. انجام این اعمال تنها از طریق تاثیر نیروی مرموز روح آنها قابل توجیه است.

بنابراین آیا نمی توان گفت که پیامبران الهی بر اثر توجه و عنایت بی پایان قدرت الهی می توانند با نفوس قوی خود به یک سلسله امور خارق العاده دست بزنند که از حیثه قدرت نوع بشر بیرون است؟

۴. علل غیرمادی: ممکن است پیدایش پدیده ای، معلول علت های غیرمادی مانند فرشتگان الهی باشد؛ یعنی فرشته های الهی از طرف خداوند مأمور به انجام عملی به شیوه ای غیرمتعارف شوند، یا پس از درخواست پیامبر، به امر خداوند چنین کارهایی را انجام دهند. قرآن از فرشته های الهی به « فالمدبرات أمراً » یاد کرده است.

یک پدیده طبیعی می تواند در پرتو هر یک از این علل چهارگانه به وجود آید و هرگز علت یک پدیده طبیعی، منحصر به علل طبیعی عادی و شناخته شده نیست. از این رو، اگر در پیدایش یک پدیده، علت عادی را مشاهده نکردیم، نباید گمان کنیم که این پدیده بدون علت است.

بنابراین می توان معجزات پیامبران الهی را به یکی از سه علل اخیر توجیه نمود:

۱. ناشی از علل مادی ناشناخته هستند.

۲. نفوس قوی و نیرومند پیامبران موجب پیدایش آنها می گردد.

۳. به دنبال درخواست پیامبران، فرشتگان الهی با یک سلسله علل غیبی، معجزات را خلق می کنند.

۳. عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی.

پیامبران بر اساس حکمت الهی باید در هر سه قلمرو معصوم باشند. اینک به اجمال هر یک از این سه قلمرو را بررسی می کنیم:

۱. عصمت انبیا در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی

این نوع عصمت، از مقومات نبوت و نیز مورد اتفاق همه متکلمان اسلامی است چرا که بدون آن، هدف نبوت تحقق نمی یابد و ارسال رسولان عبث خواهد بود. به دیگر بیان، اگر بر پیامبری وحی شود و او نتواند بین وحی و القائات درونی خود و القائات دیگران تفاوت نهاد و آنها را با یکدیگر خلط کند و یا در مورد وحی به تردید افتد، چنین پیامبری قابل اعتماد نیست و نمی تواند وحی الهی را درست و صحیح به مردم انتقال دهد. همچنین اگر پیامبری وحی را به درستی دریافت نمود، اما در مقام حفظ و ابلاغ وحی دچار اشتباه و خطا شد، یعنی محتوای وحی را کم و زیاد نمود و با مطالب دیگر در آمیخت، اعتماد به چنین پیامبری نیز روا نیست. برای اثبات این نوع از عصمت می توان به دلایل عقلی و نقلی تمسک نمود:

دلیل این نوع عصمت آن است که چون خداوند، حکیم و عالم و قادر مطلق است، می باید وحی بی هیچ خطایی توسط پیامبران به دست مردم رسد تا به کمال واقعی خود نایل گردند. البته ناگفته نماند علم و قدرت نامتناهی خداوند هر مانعی را از سر راه برخواهد داشت تا وحی به طور صحیح به انسان ها برسد. بنابراین حکمت و علم و قدرت مطلق خداوند اقتضا می کند که این نوع عصمت تحقق یابد.

دلیل نقلی

قرآن در آیه ای یادآور می شود که خداوند پیامبران را تحت مراقبت کامل قرار می دهد تا وحی الهی به درستی به انسان ابلاغ گردد. عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا* الا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسداً* لیعلم أن قد ابلاغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم و احصى کل شیء عدداً؛^{۲۵} دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند؛ جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت؛ تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

این آیه از دو نوع نگاهبان برای صیانت از وحی سخن می گوید که فرشتگانی که پیامبران را از هر سو احاطه کرده اند و خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد.

هدف از این مراقبت کامل آن است که خداوند حکیم، غرض نبوت را که همان رساندن صحیح وحی به انسان هاست، تحقق بخشد.

۲. عصمت از معصیت و گناه

پیامبران الهی در عمل به احکام شریعت خود، باید از هر گونه گناه و نافرمانی و لغزش مصون باشند و یا به بیان دیگر، نباید هیچ عمل حرامی را مرتکب شوند برای اثبات این نوع عصمت نیز می توان به دلایل عقلی و نقلی استناد کرد.

دلیل عقلی

تعالیم الهی در دو شکل گفتاری و کرداری صورت می پذیرد؛ یعنی همان گونه که گفتار پیامبران می تواند راه صحیح سعادت را به مردم نشان دهد، اعمال آنها نیز به گونه ای شدیدتر چنین است. از این رو در روایات تصریح شده است که مردم را با غیر زبان، یعنی با عمل، دعوت به هدایت کنید؛ چرا که تأثیری فزون تر دارد. بنابراین اگر پیامبر الهی در گفتار، مردم را از عمل حرامی نهی کند، ولی خود مرتکب آن شود، مردم در تشخیص راه صحیح دچار اشتباه خواهند شد و در نتیجه غرض بعثت انبیای الهی تحقق نمی یابد و این خلاف حکمت الهی است.

پیامبران الهی افزون بر تعلیم دستورهای الهی، عهده دار تربیت و تزکیه مردم نیز هستند. به سخن دیگر، پیامبران الهی هم معلم مردم اند و هم مربی آنان. بدیهی است در حوزه تربیت، عمل مربی و سازگاری آن با گفتار او نقشی بسیار سازنده و اعمال ناشایست و ناسازگاری آن با گفتار، نقشی بسیار منفی در تربیت انسان ها ایفا می کند.

بنابراین نقش تربیتی پیامبران الهی و وظیفه به کمال رساندن فضایل و مکارم اخلاقی انسان ها، مستلزم آن است که آنان از هر گناه و آلودگی پیراسته باشند تا به نیکی بتوانند اعتماد مردم را جلب کرده، وظیفه خود را به انجام رسانند، و چنانچه پیامبری خود اهل گناه و معصیت باشد، نه تنها نقش یک مربی الهی را از دست می دهد، بلکه عملاً مردم را به گناه و معصیت ترغیب می کند که این با حکمت الهی سازگار نیست.

همین دلیل نیز اقتضا می کند که پیامبران از آغاز زندگی خود معصوم از گناه باشند، وگرنه منکران انبیای الهی می توانند بر نقاط تاریک زندگی آنان دست نهاده، به مخدوش کردن شخصیت والای آنان پردازند و در نتیجه رسالت آنها را با مشکل مواجه سازند که این امر نیز با حکمت الهی در تنافی است.

همچنین نباید در پیامبران ویژگی ها و خصلت های ناپسند و بیماری های واگیردار باشد؛ زیرا برخی بیماری های جسمی نظیر بیماری های واگیردار و یا خصلت های زشت روحی مانند تندخویی، مایه تنفر و انزجار مردم می شود. از این رو؛ پیامبران الهی باید از عیب های جسمی و روانی منزّه باشند تا مردم از آنها منزجر نشوند.

دلیل نقلی

عصمت پیامبران از گناه و معصیت در آیات گوناگونی مورد تأکید قرار گرفته که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. در قرآن کریم انبیای الهی کسانی معرفی شده اند که خداوند آنها را خالص گردانیده و از این رو شیطان هیچ تصرفی بر آنها ندارد.^{۲۶} بنابراین آنها از هر گناه و معصیتی مصون اند.

۲. در قرآن از امامت به عهدی الهی یاد شده است که به افراد ظالم نمی رسد.^{۲۷} ظلم معنای وسیعی دارد که ظلم به خود، ظلم به حقوق دیگران و ظلم به خداوند را- که شرک از بارزترین آنهاست- شامل می شود و به تعبیری ظلم مترادف با عصیان و گنهکاری است. بنابراین عصمت در امامان امری مسلم است و چون برخی پیامبران مقام امامت نیز داشته اند و از سویی نبوت نیز عهدی الهی است، پیامبران نیز باید از هر گناه و معصیتی مصون باشند.

۳. قرآن کریم پیامبران را کسانی می داند که خدا آنها را برگزیده و هدایت نموده است و کسی را که خداوند هدایت کند، هیچ کس قادر به گمراه ساختن او نیست؛^{۲۸} از این رو پیامبران الهی هیچ گاه در معرض گمراهی قرار نمی گیرند و از آنجا که انجام گناه، خود از نمونه های روشن گمراهی است، پیامبران الهی هرگز به گناه و معصیت آلوده نمی گردند و در این حوزه نیز معصوم اند.

۳. عصمت در امور فردی و اجتماعی

پیامبران در امور عادی خود نیز باید از خطا و اشتباه و سهو نسیان مصون باشند؛ چرا که اینها از اعتماد مردم می کاهد. البته اشتباه و خطا در امور روزانه و عادی، ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست و چه بسا ممکن است پیامبری در بیان تعالیم معصوم باشد، ولی در امور عادی خطاکار، و عالمان بتوانند بین آنها تمایز قائل شوند. اما عموم مردم به سختی می توانند بین این دو موضوع تفاوت قائل شوند. ای بسا آنان با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی پیامبران، این خطا را به تمامی تعالیم آنان و نیز قلمروهای دیگر عصمت سرایت دهند و در نتیجه دیگر به آنان اعتماد نکنند که این نیز با هدف بعثت پیامبران سازگار نیست.

عامل و منشأ عصمت

متکلمان اسلامی در این باره به دو عامل اشاره نموده اند:

^{۲۶} . « قال فبعتک لاغوینبهم اجمعین * الا عبادک منهم المخلصین. » (ص (۳۸): ۸۲ و ۸۳)

^{۲۷} . « و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین. » (بقره (۲): ۱۲۴).

^{۲۸} . « واجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم. » (انعام (۶): ۸۷).

^{۲۹} . « و من ینهده الله فما له من مضل. » (زمر (۳۹): ۳۷).

۱. پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت خداوند، در مرتبه ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضا و خشنودی خداوند و عشق به او، ترجیح نمی دهند. به تعبیر دیگر، شناخت آنان از عظمت و جمال و جلال خداوند، مانع از آن می شود که به غیر خدا توجه کنند و یا عشق بورزند و اندیشه ای جز رضای خدا را در سر پیرورانند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می دانند و اصولاً در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آنها خطور نمی کند، تا چه رسد به انجام آن. اینان اگر خدا را نیز می ستایند، به دلیل شایستگی و اهلیت و عظمت مقام الهی است و نه چیز دیگر. به تعبیری دیگر، آنان از سر عشق به مقام الهی عبادت می کنند.

۲. پیامبران و اولیای خاص الهی از نتایج نیکوی اطاعت خدا و پیامدهای ناگوار معصیت و گناه، آگاهی کامل دارند. بی گمان انسان عاقل اگر از نتایج ناگوار عمل خود آگاهی یابد، طبعاً از آن عمل روی می گرداند. برای مثال، فرد عاقلی که می داند اگر به سیم برق دست بزند می میرد، هرگز چنین کاری نمی کند. بنابراین او نسبت به این عمل، نوعی مصونیت دارد. حال اگر افرادی مانند پیامبران و پارسایان از نتایج بسیار ناگوار گناهان آگاه کردند- به گونه ای که جهنم و عذاب را با چشم ببینند و از اراده نیرومندی نیز برخوردار باشند- طبعاً به نوعی از گناه مصونیت می یابند. بنابراین منشأ عصمت پیامبران الهی، علم آنان نسبت به عظمت و جمال و جلال خداوند و آگاهی کامل آنها از نتایج ناگوار گناهان است. این آگاهی همچنین سبب می شود اراده بر انجام و یا ترک عمل نیز نیرومند تر گردد. البته عنایات و امدادهای غیبی خداوند نیز شامل حال آنان می شود، ولی به گونه ای نیست که اختیارشان را سلب کند.

بنا به آنچه بیان شد عصمت پیامبران الهی به سبب «شایستگی ذاتی»، «مجاهدت های فردی و اجتماعی آنها» و از سویی به دلیل «عنایات و توجهات خداوند» است؛ عنایاتی که مسئولیت بیشتری برای آنان به ارمغان می آورد. البته تأثیر امدادهای غیبی و عنایات های خداوند در عصمت نوع اول بیشتر است.

عصمت و اختیار

رابطه عصمت و اختیار، با توجه به بحث های مربوط به منشأ عصمت به خوبی روشن می گردد. عصمت به گونه ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران به دلایلی که پیش تر گفتیم و به خطا نمی روند و دارای ملکه عصمت اند، اما اگر بخواهند، می توانند به انجام آن کارها مبادرت ورزند؛ درست مانند فرد عاقلی که گرچه می تواند به سیم برق دست بزند، ولی چنین نمی کند. بی شک انجام ندادن چنین کاری به معنای نداشتن قدرت بر انجام آن عمل نیست، بنابراین پیامبران با اینکه می توانند گناه کنند، ولی هیچ گاه چنین کاری را انجام نمی دهند. قرآن نیز در آیاتی بدین نکته اشاره می کند:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر برای عصیان و نافرمانی خدا دلالت می کند. اگر فرد معصوم بر انجام گناه قدرت نداشت، خداوند نمی فرمود که «ای پیامبر! اگر چنین کاری را انجام ندهی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای»، بنابراین آیه آشکارا تصریح می کند که پیامبران بر عصیان و نافرمانی خدا توانایی دارند، هرچند که معصوم اند، و هیچ گناهی از آنان سر نمی زند.

(د) نقش دین در زندگی دنیایی

امروزه پرسش‌هایی درباب گستره تاثیر دین مطرح است: آیا دین تنها برای سعادت اخروی انسان‌ها نازل شده، یا افزون بر آن سعادت و تدبیر زندگی دنیوی انسان‌ها نیز نظر دارد؟ آیا دین تنها بر جنبه فردی انسان‌ها تأکید دارد؛ یا اینکه بر جنبه اجتماعی آدمیان نیز انگشت می‌نهد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها یک دیدگاه بر آن است که دین جنبه فردی دارد و ناظر به سعادت اخروی انسان‌هاست؛ اما دیدگاه دیگر می‌گوید خداوند دین را برای سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها نازل فرموده و سعادت اخروی انسان تابع و بازتاب زندگی سعادت‌مندانه انسان در دنیاست که تنها از طریق عمل به تعالیم دین میسر است. اهداف پیامبران الهی بیانگر آن است که دین در تمامی ارکان زندگی انسان نقش بسزایی دارد. نقش دین در زندگی را در قالب چند بحث پی می‌گیریم.

۱. جامعیت و کمال دین

دین اسلام، آخرین آیینی است که خداوند از طریق پیامبر خاتم برای هدایت، تکامل و سعادت انسان‌ها نازل کرده است. اعمال انسان ابعاد مختلفی مانند فردی و اجتماعی، جسمی و روحانی و دنیوی و اخروی دارد. همچنین رفتار و عمل انسان گاهی متوجه خود او، خدا و یا اجتماع است. رفتار انسان در برابر اجتماع، گاه مربوط به زندگی خانوادگی و گاهی نیز مربوط به زندگی اجتماعی است. زندگی اجتماعی نیز دارای ابعاد مختلفی نظیر؛ اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، بین‌المللی و حکومتی است.

جامعیت دین بدین معناست که دین اسلام به همه این ابعاد نظر دارد و برای تمامی آنها متناسب با نیازهای انسان، قوانین عام و خاصی وضع نموده است؛ به گونه‌ای که آدمی با عمل به آنها می‌تواند به سعادت همه جانبه دست یابد. درواقع می‌توان گفت دین اسلام کامل است و در پاسخ به نیازهای انسان هیچ نقصی ندارد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

اليوم اكملت لكم دينكم؛ امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.

و نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء^{۳۱}؛ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است، بر تو نازل کردیم.

البته منظور از هر چیز، یعنی هر آنچه به هدایت، تکامل و سعادت انسان‌ها مربوط است؛ چرا که هدف پیامبران جز این نیست.

امام علی (ع) در این باره می‌فرماید:

پس قرآن فرمانده است و بازدارنده... [خدا] دین خود را به کمال رساند و جان پیامبر خویش را هنگامی ستاند که از رساندن احکامی که موجب رستگاری آفریدگان است، فارغ ماند.

همچنین در روایات دیگری آمده است که خداوند قرآن را – که بیان‌کننده هر چیزی است – فرو فرستاد و حلال و حرام و احکام و تمام آنچه مردم بدان نیاز دارند در قرآن و سنت بیان نمود.

۳۱. مائده (۵): ۳.

۳۲. نحل (۱۶): ۸۹.

بنابراین قرآن به همه ابعاد وجودی و رفتاری انسان توجه نموده و حکم الهی را در آن مورد هرچند به گونه ای کلی - بیان کرده است. اینکه به برخی از شبهات در این باره می پردازیم.

شبهات صفحه ۷۹

۱. گروهی به خطا پنداشتنه اند که دین برای سعادت اخروی انسان ها نازل گردیده و تدبیر زندگی دنیوی مردم به عقل و خرد آنها وانهاده شده است. این گونه نگرش، نوعی تفکر سکولاریستی است که با روح تعالیم اسلامی ناسازگار است؛ چرا که در قرآن آیاتی هست که بخشی از اهداف پیامبران را تنظیم روابط اجتماعی براساس عدالت، مبارزه با مفسدات اجتماعی و سنت های ناپسند مستکبران، تشویق مردم به کارهای نیکو و رشد و تربیت صحیح می داند. بی گمان بدون تشکیل حکومت تحقق چنین اهدافی میسر نیست و حاکم اسلامی نیز وظیفه دارد بستر اجرای احکام الهی را در جامعه مهیا نماید تا جامعه بر اساس عمل به آن احکام الهی به سعادت رسد.

۲. برخی به آن اند که چون دین اسلام و اصول و احکام آن جاودانه و برای همه عصرهاست، طبعاً باید اصول آن ثابت باشد، در حالی که کیفیت زندگی انسان متغیر است. اگر بگوییم دین افزون بر سعادت اخروی انسان، سعادت دنیوی وی را نیز مورد توجه قرار داده، چگونه اصول ثابت می تواند با زندگی متغیر انسان ها سازگار باشد؟ بنابراین به ناگزیر باید گفت دین برای سعادت اخروی انسان ها آمده است، نه تدبیر زندگی دنیوی آنها.

در پاسخ به این شبهه باید گفت: اول اینکه زندگی اخروی انسان از زندگی دنیوی او جدا نیست. به سخن دیگر، دنیا مزرعه آخرت است و زندگی در آخرت، تابع و بازتابی از زندگی این جهانی است. دوم اینکه تحقق بسیاری از احکام و قوانین الهی، مبتنی بر تشکیل حکومت و تدبیر زندگی دنیوی توسط متولیان دین است. بنابراین چگونه می توان به قرآن اعتقاد داشت و بسیاری از احکام را بی فایده و عبث دانست؟ در واقع اعتقاد به احکام ملازم با تدبیر زندگی این جهانی است.

همچنین قرآن و روایات در بسیاری از موارد حکم کلی ثابت را بیان می دارند که می توان حکم هر مسئله جزئی را با توجه به آن کلیات ثابت، آشکار نمود؛ درست مانند علوم ریاضی که اصول آن ثابت است؛ ولی هر مسئله ای را می توان با توجه به آن اصول ثابت حل کرد. نیز می توان گفت برخی از نیازهای آدمی نیز ثابت است، اما شکل و مصداق آن تغییر می کند. برای نمونه، قرآن می فرماید: توان دفاعی خود را در برابر دشمنان بالا ببرید. این حکم و قاعده ثابت است، ولی مصداق آن در زمان های مختلف متفاوت می باشد؛ در یک زمان مصداق توان دفاعی، اسب و شمشیر بود، اما اکنون هواپیما و موشک و تانک و جز اینهاست. بنابراین تدبیر زندگی دنیوی انسان با اصول ثابت و جاودانه اسلام منافاتی ندارد.

قرآن با تعقل و خردورزی مخالف نیست و در برخی موارد، تدبیر و برنامه ریزی زندگی را نیز به عهده عقل نهاده است و حتی عقل، یکی از منابع فقه اسلامی به شمار می رود. بنابراین وحی الهی به کمک عقل می تواند سعادت انسان را در دنیا و آخرت تأمین نماید.

امروزه در جوامع غربی، تفکری وجود دارد که می‌کوشد بدون استعانت از دین به ساماندهی زندگی دنیوی انسان‌ها بپردازد. معتقدان به این نگرش، تأثیر دین را تنها در جنبه شخصی و خصوصی زندگی انسان محدود کرده‌اند.

تعریف سکولاریسم

سکولاریسم از نظر لغوی: مفهومی غربی است به معنای دنیامداری، دنیا محوری، دین‌گریزی و دین‌جدایی است.

از نظر اصطلاحی: سکولاریسم یک ایدئولوژی است که مدافعان آن آگاهانه همه امور و مفاهیم ماورای طبیعی و وسایط و کارکردهای مربوط به آن را نفی می‌نمایند و از اصول غیردینی یا ضددینی به عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی دفاع می‌کنند.^{۳۴}

به تعبیری دیگر، قائلان به سکولاریسم می‌کوشند زندگی انسان را از طریق ابزارهای مادی صرف، یعنی عقل ابزاری و علوم تجربی و بدون استعانت از وحی، توسعه و سامان بخشند. به گونه‌ای که آموزه‌های وحیانی و ماورای طبیعی را کاملاً نادیده می‌گیرد، یا مورد انتقاد قرار می‌دهد. به لحاظ سیاسی نیز می‌کوشد سیاست را از تأثیر آموزه‌های دینی دورنگاه دارد. در حوزه تعلیم و تربیت نیز سعی می‌کند تا تعلیم دینی را از برنامه آموزشی کنار نهد.^{۳۵}

زمینه‌ها و عوامل پیدایش سکولاریسم

۱: متون مقدس و منابع اولیه دینی

تفسیرهای ناروا از کتاب مقدس مسیحیان و اندیشه‌های تحریف شده‌ای که در این کتاب راه یافته بود راه را برای ظهور سکولاریسم هموار ساخت که برخی از آنها بدین قرار است:

۲. جدایی دین از سیاست

در کتاب مقدس مسیحیان آمده است که حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ به این پرسش فریسیان که آیا جزیه دادن به قیصر رواست، گفت: «مال قیصر رابه قیصر ادا کنید و مال خدای رابه خدا.»^{۳۶}

این عبارت بدین معناست که جزیه دادن که کاری دنیوی است، شأن و مقام قیصر است و به خدای تباری ندارد، یا به تعبیر دیگر، شأن و مقام حکومت از شئون بشری و دنیوی است و نه از شئون الهی و دینی. بر اساس چنین تفسیری، جدایی دین و امور خدایی از سیاست و حکومت، آموزه‌ای دینی است.

در تعبیری دیگر، حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ به سوال پیلطس که پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ فرمود:

اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم، لکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.^{۳۷}

از این تعبیر نیز به خوبی برمی‌آید که پادشاهی این جهان، مربوط به عیسی و حواریون او نیست و کسان دیگری که با او نسبتی ندارند، در این جهان پادشاهی کنند. این آموزه در واقع جدایی دین از سیاست را اعلام می‌دارد.

^{۳۳} Secularism .

^{۳۴} . میرچا الیاده، فرهنگ و دین (برگزیده مقالات دائرة المعارف دین)، ص ۱۲۶.

^{۳۵} Jaroslav Pelikan, "Christianity in: Western Europe" in Encyclopaedia of Religion, vol.3, p.385.

^{۳۶} . متی، ۲۲/۱۲-۱۸؛ مرقس، ۱۵/۱۲.

^{۳۷} . یوحنا، ۳۶/۱۹.

۳. نبود قوانین اجتماعی و حکومتی

در آیین مسیحیت، قوانین اجتماعی و حکومتی یا به تعبیری شریعت وجود ندارد

طبیعی هنگامی که در مسیحیت برای تدبیر و ساماندهی زندگی اجتماعی قوانین دینی نباشد، به ناگزیر باید از قوانین عقلی مدد گرفت.

۴. ناسازگاری آموزه های کلامی و فلسفی مسیحیت با عقل و علوم تجربی

در کتاب مقدس تحریف یافته مسیحیان، آموزه هایی وجود داشت که با عقل و دانش تجربی سازگار نبود و این خود عامل و زمینه ای بود برای روشنفکران، دانشمندان و فیلسوفان که نسبت به مسیحیت بی اعتنا و بی رغبت شوند و موضعی سکولاریستی اتخاذ کنند و چون در دنیای غرب، مسیحیت کامل ترین دین تلقی می شد، مسیحیت گریزی در واقع دین گریزی لحاظ شد. برای مثال می توان به آموزه های گناه ذاتی انسان، مرگ فدییه وار عیسی مسیح،^{۳۸} الهویت و تجسد مسیح، تثلیث و عشای ربانی اشاره نمود که مخالف عقل است.

همچنین جنجالی که بر سر تئوری تکاملی داروین و نظر گالیله و کوپرنیک در نجوم و تحقیقات انتقادی مربوط به کتاب مقدس و ... در عالم مسیحیت به پا شد، بسیاری از روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم را به این فکر انداخت که دین و علم ضرورتاً در تعارض با یکدیگرند.

۵. رفتار و برخورد نادرست متولین کلیسا

رفتار و برخورد ناشایست متولیان کلیسا، مردم را از دین گریزان کرد و سبب شد آنان در سازماندهی زندگی خود، دیگر به کلیسا اعتنایی نکنند. فساد مالی و اخلاقی، فروش آمرزش نامه ها و دادگاه های تفتیش عقاید از جمله این رفتارهای پلید و نادرست بود که به برخی از آنها به اختصار اشاره می نمایم:

۶. فساد اخلاقی

اصولاً یکی از عوامل دین گریزی آن است که رفتار متولیان و متصدیان دین با گفتار آنها متفاوت باشد. از این روست که در تعالیم اسلامی تأکید شده است کسانی که به ترتیب دینی مردم همت می گمارند، پیش از پرداختن به تربیت آنها باید به تربیت و تأدیب نفس خود پردازند. تفاوت در گفتار و رفتار حاکمان کلیسا و اخلاق ناپسند آنها، خود یکی از عوامل دین گریزی بوده است.

ویل دورانت، مورخ بزرگ مغرب زمین، می نویسد که

زمینه اخلاق در میان روحانیان به قدری سست بود که می شد هزاران شاهد برای اثبات آن آورد. زندگی بی بندوبار روحانیان ایتالیا موضوعی است که به کرات در ادبیات ایتالیا نمودار شده است.^{۳۹}

پاپ لئوی دهم در سال ۱۵۱۶ درباره راهبان چنین می گوید: بی انضباطی در دیرها فرانسه و زندگی نامتعادل و ناسنجیده راهبان، چنان فزونی یافته است که هیچ کس - نه پادشاه، نه حاکم و نه مردم - برای آنها ارزش و احترامی قائل نیست.

ویل دورانت در همین باره می نویسد: نفرت مردم از روحانیان فاسد در این ارتداد و از دین برگشتگی بزرگ، عامل کوچکی نبود.^{۴۰}

^{۳۸} از دیدگاه مسیحیت، خطای آدم و حوا در خوردن درخت ممنوعه، یعنی درخت معرفت باعث شد آنان ذاتاً گنهکار و پلید گردند و بدین طریق، این گناه ذاتی را برای بشریت به ارث بگذارند. (تورات، سفر پیدایش، ۱۷-۲). بر اساس این آموزه، جستجوی معرفت در تعارض با رستگاری و خلود انسان در بهشت است. انسان یا باید علم و دانش را برگزیند، یا سعادت در بهشت را.)

به نظر مسیحیان، عیسی رنج را تحمل نمود و به صلیب کشیده شد تا مرگ او فدییه انسان گنهکار گردد. (جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۶۰۷؛ نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۱۴۴.)

^{۳۹} ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۵، ص ۶۰۴.

^{۴۰} همان ص ۶۲.

دینی که باید حامی علم و تفکر و تعقل باشد، به گونه ای جلوه کرد که هیچ گاه با پیشرفت و طرح نظریات جدید علمی سر سازگاری نداشت. بنابراین میان روشنفکران و متفکران، این اعتقاد پدید آمد که باید از میان آن دو یکی را برگزینند: دین و یا پیشرفت و طرح نظریات علمی. متفکران و اندیشمندان به جای اینکه با دین تحریف شده و روحانیان فاسد مبارزه کنند، به خطا اصل دین را کنار نهادند.

ویل دورانت آمار قربانیان این برخورد خشن را بدین سان گزارش می دهد که از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸، هزار و ۸۰۰ تن سوخته و ۹۶ هزار و ۴۹۴ تن به کیفرهای مختلف محکوم شدند و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸، ۳۱ هزار و ۹۱۲ تن سوخته و ۲۹۱ هزار و ۴۵۰ تن محکوم شدند.^{۴۱} بر این اساس کلیسا بدترین نوع خشونت را با استناد به دین و به نام دفاع از اعتقادات دینی، علیه دانشمندان و آزادی خواهان اعمال می کرد. این رفتارها دین را در اذهان دانشمندان و متفکران، علم ستیز و خردسوز جلوه داد و در نتیجه آنان را در صف مخالفان دین قرار داد. تاکنون به برخی از عوامل و زمینه های مهم پیدایش سکولاریسم بر شمردیم. اکنون اجمالاً به مبانی و اصول سکولاریسم خواهیم پرداخت.

مبانی سکولاریسم

یک. علم گرایی

علم گرایی برگردان فارسی واژه *Scientism* است، به معنای اعتقاد به لزوم محوریت علوم تجربی و روش تجربی در همه شئون زندگی. متفکر سکولار اعتقاد دارد که بر اساس علم تجربی می توان به تدبیر جامعه پرداخت. با رشد و تکامل و موفقیت ها و دستاوردهای چشمگیر علوم تجربی نظیر فیزیک، ریاضیات، شیمی، زیست شناسی و نجوم در عرصه های مختلف، این اعتقاد در ذهن برخی شکل گرفت که می توان به روش مشابه، نظامی فکری در باب زندگی این جهانی طراحی کرد. و دیگر نیازی به فرض عالم ماورای طبیعت نیست.

در نتیجه، سکولار کردن دانش بدین معنا شد که حوزه معرفت باید به حوزه دانش تجربی محدود گردد و علوم غیر تجربی به عنوان امور نامعقول و غیر عقلانی باید از حوزه علم جدا شود. به سخن دیگر، علم گرایی در حوزه شناخت، تجربه گرا شد که روش شناخت آن مشاهده و آزمایش و تجربه است.

می توان گفت پشتوانه تفکر سکولاریستی، نوعی مادی گرایی است که قلمرو هستی را به عالم ماده محدود می کند و ماورای عالم ماده و تأثیرات عالم ماوراء الطبیعی در عالم ماده را قابل شناخت نمی داند. در نتیجه مفاهیم و آموزه های کتاب مقدس نظیر خدا، فرشته، بهشت، جهنم، وحی، امدادهای غیبی، دعا و معجزات که از مفاهیم آزمون ناپذیر تجربی اند و در مقیاس تجربه نمی گنجند، باید از حوزه علم و معرفت بیرون روند. بدین ترتیب دین و مفاهیم بنیادی آن از تدبیر و تبیین گری امور دنیوی کنار نهاده شد.

دو. عقل گرایی

عقل گرایی^{۴۲} این باور است که همه رفتارها و عقاید باید مبتنی بر عقل باشد، نه احساسات یا عقاید دینی. البته تصور سکولاریسم از عقل، آن عقلی است که از مبانی دینی بهره نمی گیرد. این تعریف و کارکرد عقل، صحیح نیست؛ زیرا چه بسا فیلسوفان عقل گرایی که با تکیه بر عقل، خدا و عقاید دینی را اثبات نموده اند و در زمره متدینان زندگی می کنند. بنابراین چنین معنایی از عقل گرایی - که بر اساس آن عقل نباید از اصول دینی بهره گیرد - در واقع ایجاد نوعی محدودیت بی دلیل برای عقل است.

در هر حال اندیشمندان دوره رنسانس با توجه به توانایی عقل در حوزه علم تجربی گمان کردند که می توان در همه عرصه های زندگی به جای دین بر عقل تکیه کرد و بر اساس آن، زندگی این جهانی را سامان بخشید.

^{۴۱} . همان، ج ۶، ص ۲۶۳.

^{۴۲} Rationalism.

حال پرسیدنی است چه عواملی باعث شد برخی از متفکران مغرب زمین به این باور برسند که باید با عقل صرف و بدون استقامت از وحی به تدبیر زندگی این جهان پردازند؟ عوامل متعددی در این باره موثر بود که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

آموزه‌های مسیحیت: بسیاری از آموزه‌های مسیحیت نظیر تثلیث، گناه ذاتی انسان، الوهیت و تجسد عیسی مسیح رازوار بوده و با عقل هماهنگی ندارد و نمی‌توان آنها را با عقل فهم کرد. از همین رو، این فکر در اذهان برخی پدید آمد که یا باید تعقل و تفکر را برگزید، یا دین و اعتقادات دینی را.

تعابیر متفکران بزرگ مسیحی: این متفکران تعابیری دارند که بر اعتقاد آنان به ناسازگاری عقل و دین دلالت می‌کند:

ترتولیان (۱۶۰۳-۲۲۰) از پدران کلیسای اولیه می‌گفت: آتن را با اورشلیم چه کار؟ آکادمی را با کلیسا چه کار؟ روشن است که آتن و آکادمی نماد تعقل، فلسفه و علم، و اورشلیم نماد دین و کلیساست.

پولس، حواری عیسی مسیح نوشت که باخبر باشید کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرساند.^{۴۳} در این تعبیر، فلسفه که نماد عقل‌گرایی است، در کنار مکر باطل قرار گرفته است.

برخورد نادرست کلیسا با متفکران و فیلسوفان: عالمان و فیلسوفان بر اثر برخورد متولیان کلیسا با آنان به این باور رسیدند که از دین فاصله گیرند و تنها با عقل به تدبیر زندگی پردازند.

نقد و بررسی

نقد علم‌گرایی:

۱. هرچند اسلام برای علم ارزش بسیاری قائل است، این نکته را نیز باید یادآور شد که حوزه فعالیت علوم تجربی، محدود به عالم مادی و آزمایش و تجربه است و در بیرون از این حوزه، یعنی عالم ماورای طبیعی نمی‌تواند نفیاً و اثباتاً به اظهار نظر پردازد. موضع علم تجربی در حوزه ماورای عالم ماده، لاادری‌گری یا ندانم‌گویی است. بنابراین اگر سکولاریسم بر آن است که از علوم تجربی در زندگی مادی انسان بهره‌گیرد، کاملاً امری پسندیده است، اما اگر با یافته‌های علوم تجربی می‌خواهم همه ابعاد وجودی انسان از جمله بعد اخلاقی و معنوی و همچنین عالم ماورای طبیعی و عالم آخرت را توجیه نماید، بی‌شک چنین تفکری نادرست است؛ زیرا ابزار علم تجربی مشاهده و آزمایش است و چنین ابزاری در این حوزه‌ها کارایی لازم را ندارد.

۲. یافته‌ها و نتایج علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست؛ چه آنکه پیوسته فرضیه‌ای نو به جای فرضیه پیشین می‌نشیند. حال چگونه می‌توان با این یافته‌های لرزان و تغییرپذیر، به اظهار نظر قطعی در باب عالم پرداخت و عالم ماورای طبیعت و آخرت را انکار نمود و زندگی انسان را به عالم مادی محدود کرد.

۳. اعتقاد به خدا و عالم آخرت، در ساماندهی زندگی انسان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، اما لازمه علم‌گرایی و مادی‌گرایی نادیده گرفتن چنین اعتقاداتی و در واقع نادیده انگاشتن بخش مهمی از نیازهای اساسی انسان است؛ چرا که انسان به لحاظ فطری خداجو و جاودانه طلب است. بنابراین علم‌گرایی، قلمرو هستی را به عالم ماده محدود کرده است و از قلمروهای دیگر هستی نظیر عالم ماورای طبیعت و آخرت، غفلت ورزیده. همچنین از میان شیوه‌های مختلف کسب آگاهی، به شیوه مشاهده و آزمایش بسنده کرده و از روش عقلی و شهود عرفانی و تعالیم وحیانی، صرف نظر نموده است. چنین غفلتی، محرم کردن انسان از دستیابی به حوزه‌های دیگر معرفت است که ضایعه‌ای بس بزرگ برای انسان به شمار می‌رود.

نقد عقل‌گرایی

در بحث نیاز انسان به تعالیم انبیای الهی یادآور شدیم که عقل حجت درونی انسان و مورد تکریم اسلام است، اما تنها با استفاده از آن نمی‌توان به سعادت دنیا و آخرت نائل گردید. عقل انسان برای تدبیر زندگی دچار اختلاف و تناقضات بسیار است. هر کس براساس عقل ادعا می‌

^{۴۳}. نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۱۱۷.

^{۴۴}. رساله پولس به کولسیان، ۸/۲.

کند که شیوه او برای ساماندهی زندگی اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی صحیح تر است، از این رو اتفاق نظر افراد بر سر یک شیوه واحد، بسیار دشوار است. حال چگونه می توان بر پایه عقل، به شیوه ای واحد برای ساماندهی جامعه دست یافت؟ چنین آرمانی، هیچ گاه برای آدمی حاصل نمی شود؛ از همین روی تنها راه چاره، متوسل شدن به دین و قوانین آن برای اداره جامعه است. همچنین عقل انسان بسیاری از خوبی ها و بدی ها (نظیر خوبی عدالت و بدی ظلم) را به طور کلی درک می کند، ولی در تشخیص مصادیق آن با مشکل رو به روست. بنابراین عقل به تنهایی نمی تواند راهگشای انسان باشد.^{۴۵}

دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم

از دیدگاه اسلام پیامبران الهی برای این مبعوث شده اند که انسان را از ظلمت برهانند و عدالت را در جامعه برپا نمایند و فضایل و کرامت اخلاقی را نیز به اوج رسانند. بی گمان لازمه اجرای این اهداف آن است که پیامبران، سرپرستی جامعه انسانی را برعهده گیرند. پاره ای از مسلمانان طرفدار سکولاریسم که دین را تنها در عرصه مسائل فردی خلاصه کرده اند و بر این باورند که اگر دین در عرصه سیاست دخالت کند از قداست آن کاسته می شود، از آموزه های اسلامی فاصله گرفته اند. چرا که پیامبر اسلام هدایت امور دینی و دنیوی مردم را توأمان بر عهده داشت و پس از او نیز امامان معصوم این هدایت عام را عهده دار شده اند. قرآن در آیه ای به صراحت بیان می کند که دین با فرمانروایی و تدبیر سیاسی جامعه سازگاری دارد:

ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.^{۴۶}

در این آیه منظور از کتاب و حکمت، مرجعیت علمی و دینی است و مقصود از فرمانروایی بزرگ نیز مرجعیت سیاسی که خداوند به فرزندان حضرت ابراهیم (ع) عطا کرده است.

اجرای احکام اسلامی نیز نیازمند تشکیل حکومت است. اعتقاد به حکومت جهانی حضرت ولی عرص (عج) نیز بیانگر آن است که دخالت دین در عرصه مسائل اجتماعی و حکومتی، آموزه ای دینی است. بنابراین دین با تدبیر زندگی دنیایی مردم هم سمت و سو است و سکولاریسم نیز با تعالیم قرآن ناسازگار است.

^{۴۵} . پیش تر در بحث نیاز ضروری انسان به نبوت، درباره نارسایی عقل انسانی سخن گفتیم.

^{۴۶} . نساء (۴): ۵۴.

^{۴۷} . این مسئله را در بحث ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت به تفصیل پی خواهیم گرفت.

۳. لیبرالیسم صفحه ۹۲

مع لیبرالیسم از نظر لغوی: به معنای آزادی خواهی و آزادمنشی است که از واژه لیبرال به معنای آزادی خواه برگرفته شده است
لیبرال از نظر اصطلاحی: فردی است که به آزادی و اختیار و قدرت انتخاب انسان ها اعتقاد دارد .

این اصطلاح در اصل اسپانیولی است و از نام حزبی سیاسی برآمده است که در اوایل قرن نوزدهم از استقرار حکومت مشروطه در اسپانیا طرفداری می کرد. بعدها اصطلاح لیبرال در کشورهای اروپایی دیگر نیز رایج شد و برای نامگذاری حکومت، حزب، سیاست، یا عقیده ای به کار رفت که طرفدار آزادی و مخالف دیکتاتوری و خودکامگی بود. لیبرالیسم در مقام نظام فلسفی، به نظامی بسته از تفکر با اصول ثابت و تغییرناپذیر تبدیل نمی شود .

زمینه های شکل گیری لیبرالیسم

برخی سقراط (۴۷۰-۳۹۹ ق.م) را از آن رو که به آزادی تحقیق و بیان اعتقاد داشت و همچنین پیتر آبلارد (۱۰۷۹-۱۱۴۲ م) متکلم قرون وسطی را که از پذیرفتن بی چون و چرای آمریت آباب کلیسا سرباز زد و بر عقل تأکید بسیار می کرد، از لیبرال های برجسته دوران باستان و قرون وسطی می دانند. اما چنان که گفتیم، لیبرالیسم زاییده تمدن بعد از رنسانس غرب است.
شماری از پیشگامان لیبرالیسم در طلوع عصر جدید به صحنه آمدند که برجسته ترین آنها دزیدریوس اراسموس هلندی (۱۵۳۶-۱۴۶۵)، رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰-۱۵۹۶) و جان میلتون انگلیسی (۱۶۷۴-۱۶۰۸) و ایمانوئل کانت آلمانی (۱۸۰۴-۱۷۲۴) می باشند.
اراسموس، انسان گرای مسیحی و برجسته دوره رنسانس معتقد بود که آرمان های انسان گرایی، این امکان را دارند که در درون ایمان مسیحی جایی بیابند. دکارت در کتاب گفتار در روش، با بیانی ساده و روشن و در عین حال جسورانه مدعی حاکمیت عقل در امور انسانی شد. از نظر دکارت، عقل یگانه روش کشف حقیقت است. میلتون نیز منادی آزادی بود^{۴۹} و کانت برای انسان به عنوان یک فرد ارزشی ذاتی قائل شد.^{۴۹}

افکار این متفکران درواقع زمینه ظهور لیبرالیسم در غرب را فراهم نمود. البته اندیشمندان دیگری نیز در شکل گیری لیبرالیسم نقش داشتند که برای نمونه می توان به جان لاک انگلیسی، جان استورات میل و ژان ژاک روسو اشاره نمود.

مبانی و ارزش های لیبرالیسم

یک. فردگرایی

یکی از مبانی لیبرالیسم، فردگرایی و یا برتری فرد بر هر گروه اجتماعی یا هیئت جمعی است که بر اساس آن باید هر فرد همچون غایتی فی نفسه رفتار شود، نه همچون وسیله ای برای پیشبرد اغراض و منافع دیگران. جامعه باید به گونه ای ساخته شود که از منافع و استقلال و هویت فرد حمایت کند. از این رو، برتری فرد بر جامعه یکی از ویژگی های اساسی ایدئولوژی لیبرالیسم است. فردگرایی در مقابل تفکری در عصر . بنابراین زندگی و هویت افراد اساساً بر مبنای وضعیت گروه های اجتماعی تعیین می شد:^{۵۰}

دو. آزادی

از دیدگاه لیبرالیسم، اعتقاد به شدن ولای فرد، به تعهدی در برابر آزادی او می انجامد. لیبرال ها به شدت معتقدند که زندگی بدون آزادی ارزش زیستن ندارد و از همین روست که آنان همواره خوسته اند فرد را از تزییقات و اجبارهای ناعادلانه و بازدارنده ای که حکومت ها، نهادها و سنت ها به او تحمیل می کند رها سازند. فرد خودمختار باید آزاد باشد تا شغلش را برگزیند؛ عقایدش را اظهار کند و حتی ملیت خود

۴۸. جان سالوین، شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۱۱.

۴۹. محمد محمدرضایی، تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت، ص ۱۳۵.

۵۰. اندرووی وود، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ص ۶۸-۶۶؛ جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۴؛ جان کری، لیبرالیسم، ص ۱۶.

را تغییر دهد.^{۵۱} اما با این حال لیبرال ها هرگز بر این باور نیستند که فرد حق بهره مندی مطلق از آزادی را دارد. اگر آزادی نامحدود باشد، به صورت مجوز یا یک حق برای آسیب رساندن به دیگران در می آید.^{۵۲}

سه. عقل گرایی

دفاع لیبرالیسم از آزادی، با اعتقاد به عقل گرایی پیوندی تنگاتنگ دارد. از دیدگاه لیبرالیسم، انسان با عقل خود می تواند بهترین منافع خود را بشناسد و پی گیرد و به تعبیری عهده دار زندگی خود شود و سرنوشت خویش را بسازد. از این رو لیبرال ها، عقل را راهنما و هدایت گر خود می دانند و نه وحی را.^{۵۳}

لیبرال ها به جهت عقل گرایی، همان گونه که مدافع آزادی بی دینی و بی اعتقادی هستند، از آزادی اعتقاد و دین نیز دفاع می کنند. بدین بیان، آنان کلیسا را نهادی خصوصی می دانند که باید آن را همانند همه نهادهای دیگر پذیرفت. از نظر لیبرال ها، رسیدن به آزادی کامل دینی مستلزم دنیوی یا غیردینی ساختن زندگی عمومی است. به طور کلی لیبرال ها در همه جا از جدایی کلیسا از دولت، آموزش همگانی و غیردینی، ازدواج مدنی و قوانین اجازه دهنده طلاق دفاع کرده اند.^{۵۴} به تعبیری دیگر؛ آنان به نوعی سکولاریسم اعتقاد دارند که در آن نهاد دین باید از نهاد دولت و حکومت جدا باشد و دین تنها به حوزه خصوصی افراد مربوط است.

چهار. عدالت و برابری حقوق انسان ها

یکی دیگر از اصول بنیادین تفکر لیبرال، برابری و عدالت است که بر طبق آن همه افراد از حقوق و احترام یکسان برخوردارند و در برابر قانون دارای حقوق برابرند و حق دارند از آزادی مدنی برخوردار باشند. هیچ قانونی نباید به برخی، امتیازات خاصی بدهد و به برخی نیز تبعیض های خاصی تحمیل کند. قانون، خواه یاری دهنده و حمایت کننده و خواه مجازات کننده باید برای همه یکسان باشد.^{۵۵} لیبرال ها کسب ثروت را نشانه شایستگی افراد می دانند. آنها معتقدند افراد از طریق پشتکار و به کارگیری قابلیت های فردی دارای و ثروت را کسب نموده اند.

پنج. تساهل

تساهل به معنای مدارا، آرمانی اخلاقی و اصلی اجتماعی است که به مردم اجازه می دهد که به طریقی سخن بگویند و عمل کنند که مطلوب نباشد. لیبرال ها اغلب این جمله معروف ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) را تکرار کرده اند که من از آنچه تو می گویی بیزارم، اما تا پای مرگ از حق تو برای گفتن آن دفاع می کنم.

آزادی های مدنی نظیر آزادی بیان، آزادی تشکیل انجمن ها و آزادی دین و مذهب، جملگی ضامن تساهل اند.

دفاع لیبرالیسم از تساهل ابتدا در قرن هفدهم در تلاش نویسندگانی همچون جان میلتون (۱۶۰۸-۱۶۷۶) و جان لاک برای دفاع از آزادی گزینش دین و مذهب، ظهور کرد. جان لاک در نامه ای درباره تساهل استدلال کرد که چون وظیفه حقیقی حکومت همانا صیانت از حیات، آزادی و مالکیت افراد است، هیچ گونه حقی برای مداخله در « مراقبت از روح انسان ها » ندارد.^{۵۶} بنابراین لیبرالیسم در واقع مشوق نسبیّت گرایی اخلاقی و فرهنگی است.

نقد و بررسی

چنان که گفتیم، لیبرالیسم ساخته غرب صنعتی است که با توجه به شرایط حاکم در غرب رشد و تکامل یافت. مبانی و ارزش های لیبرالیسم تا حدی در عناوین کلی آن نظیر احترام به فرد، عدالت، پیروی از عقل و همزیستی مسالمت آمیز، مورد قبول عقل و اسلام است. اسلام نیز این گونه عناوین را قبول دارد، ولی معنای خاصی از آنها اراده می کند.

۵۱. جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن. ص ۴.

۵۲. اندرو هی ود، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ص ۶۹.

۵۳. همان، ص ۷۵-۷۳؛ جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۷.

۵۴. همان، ص ۷.

۵۵. همان، ص ۴؛ اندرو هی ود، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی، ص ۷۶.

۵۶. همان، ص ۷۹.

۱. **فردگرایی**، آزادی و عقل گرایی را می توان ملازم هم دانست. اگر باید در برابر هر گروه اجتماعی برتری را به فرد داد، بدین معناست که باید آزادی او محترم شمرده شود. دفاع از آزادی فرد، ملازم با اعتقاد به عقل گرایی که عنصر محوری آن آزادی است می باشد. آزادی مفهوم بسیار دلنشینی است که همه انسان ها بدان عشق می ورزند و برای آن مبارزه می کنند و حتی جان خود را در این راه قربانی می کنند. اما هنگام سخن درباره آزادی، باید از خود پرسید آزادی از چه چیز و برای چه چیز؟

لیبرال ها بر این باورند که آزادی به معنای رها شدن فرد به حال خود است تا فارغ از مداخله دیگران به دلخواه خویش عمل کند. این معنای از آزادی جنبه منفی دارد؛ زیرا مبتنی بر نبود محدودیت ها و الزامات خارجی برای فرد است. اما سوال مهم تر، آزادی برای چه چیزی بود که لیبرال های جدید و متأخر، هوادار و مجذوب آن شدند و آن را آزادی مثبت نامیدند که بر اساس آن انسان آزاد است تا استعدادهای خود را شکوفا سازد.^{۵۷}

در بحث آزادی پرسش اساسی این است که آدمی باید آزاد باشد تا چه کاری انجام دهد؟ روشن است که انسان دارای دو دسته تمایلات است: یکی خواست هایی که برخاسته از تمایلات نفسانی و حیوانی اوست که با حیوانات مشترک است و دیگری خواست هایی که مترقی و عالی است و مربوط به جنبه های انسانی اوست.

چه بسیار انسان هایی که اگر به حال خود رها شوند، پیرو هوای نفس و تمایلات نفسانی خود می گردند که میگساری، قماربازی، شهوترانی بی حد، خودکشی، همجنس بازی، اعتیاد به مواد مخدر، ثروت اندوزی و استعمارگری و برده برداری نوین، به گونه ای که در ظاهر با آزادی فرد منافاتی ندارد، در زمره این تمایلات است. افرادی که مرتکب این اعمال زشت می گردند- که شمار آنها هم کم نیست- چنین اعمالی را بر اساس عنصر آزادی و احترام به فرد و عقلانیت، توجیه می کنند.

انسان لیبرال از قید و بندهای خارجی آزاد شده است تا چه انجام دهد؟ او تمایلات حیوانی و نفسانی خود را ارضا می کند یا خصایص عالی انسانی، یعنی حقیقت طلبی، عدالت خواهی، ظلم ستیزی و جز اینها را؟ درست است که انسان لیبرال به ظاهر خود را از اسارت قدرت های بیرونی فارغ نموده است، اما برده و اسیر تمایلات نفسانی خود شده که این نوع بردگی ذلیلانه تر از بردگی بیرونی است؛ چنان که امیرمومنان علی (ع) می فرماید:

عبد الشوهه اذل من عبدالرق: بنده شهوت از بنده مالک و ارباب ذلیل تر است.

پیامبر گرامی اسلام می فرماید: مبارزه با تمایلات نفسانی، جهاد اکبر است که مهم تر از مبارزه با دشمنان بیرونی انسان است که جهاد اصغر می باشد. یکی از اهداف پیامبران الهی نیز آن است که انسان را تزکیه کنند و به گونه ای پیروانند که بتواند در عرصه صفات انسانی رشد و تعالی یابد و به تعبیری اسیر و بنده شهوت نگردد. بسیاری از مناسک دین نظیر نماز و روزه نیز در این راستا قابل توجیه اند.

بنابراین تعلیم و تربیت و شرایط زندگی در جامعه باید به گونه ای برنامه ریزی شود که در جهت رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی باشد، نه اینکه تعلیم و تربیت و برنامه آموزشی خنثی باشد و حتی برنامه ها به سوی رشد ویژگی های حیوانی و رذایل اخلاقی جهت یابد. این در حالی است که از نظر لیبرال ها، دولت هیچ گونه حقی برای مداخله در مراقبت از روح انسان ها ندارد.

بنابراین اشکال عمده لیبرالیسم این است که کوشیده انسان را به ظاهر از الزامات بیرونی برهاند، ولی او را گرفتار و بنده هوای نفس گردانیده است. انسان ها برای رهایی از بندگی برون و درون ناگزینند از دین حقیقی و تحریف نشده که همان دین اسلام است، پیروی نمایند تا سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند.

همچنین اعتقاد به فردگرایی نباید مانع از آن باشد که جامعه نیز بستر و زمینه رشد و تعالی معنوی در فرد را فراهم آورد؛ چرا که جامعه و فرد تأثیری متقابل بر هم دارند؛ یعنی همان گونه که به فرد اصالت می دهیم، باید به جامعه نیز اصالت دهیم که این برخلاف آموزه لیبرالیسم است.

۲. **عقل گرایی**: که لیبرال ها عقل را راهنما و هدایت گرد خود می دانند، نه وحی را. شکل گیری چنین اعتقادی که در آن عقل در برابر وحی و دین قرار می گیرد، ناشی از آموزه های دینی مسیحیت است؛ بدین بیان که آموزه های اساسی این دین نظیر تثلیث، الوهیت عیسی، مرگ فدی و وار عیسی، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی با عقل همخوانی ندارد و انسان برای اعتقاد به این آموزه ها باید عقل خود را کنار نهد و به آنها ایمان آورد. لیبرال ها با توجه به این نوع نگرش به دین، این باور را پذیرفتند که انسان یا باید از دین تبعیت کند، یا از عقل. بنابراین عقل گرایی بدین معناست که انسان از عقل پیروی کند، نه از دین و وحی.

این پندار لیبرال‌ها از رابطه عقل و دین به هیچ رو صحیح نیست. در اسلام بر این نکته تصریح شده است که خردمندان و صاحبان عقل و خرد هستند که خدا و دین را می‌پذیرند و خوبی و بدی را باز می‌شناسند و به بهشت رهنمون می‌گردند و در مقابل کافران و مخالفان دین افرادی اند که از تعقل و خردورزی بی‌بهره‌اند. عقل در دین اسلام حجت باطنی نام گرفته که همسنگ با حجت بیرونی (انبیا و رسولان الهی) است. بنابراین انسان‌ها در عین حال که می‌توانند عقل را راهنما و هدایت‌گر خود بدانند، همین عقل آنها را به دین رهنمون می‌کند جامعه خود را براساس آموزه‌های دین تدبیر نمایند؛ چه آنکه دین، رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی را در پی دارد.

۴. نهاد دین باید از نهاد حکومت جدا باشد.

« اندرو هیوود » در این باره می‌گوید:

یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ لیبرالیستی را تمایز میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی تشکیل می‌دهد. بر مبنای این تمایز، یک جدایی کامل میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی وجود دارد: قلمرو عمومی زندگی توسط قواعد اجتماعی به وجود می‌آید و تابع اقتدار سیاسی است. در قلمرو خصوصی زندگی، مردم از این آزادی بهره‌مند هستند که به میل خود رفتار کنند. مزیت بزرگ این تمایز از منظر یک لیبرال این است که با محدود کردن قدرت دولت به لحاظ دخالت در امور شخصی یا خصوصی، آزادی فرد را تضمین می‌نماید. اما ضمناً آثار و عوارض مهمی برای دین دارد؛ زیرا آن را به زندگی خصوصی محدود می‌کند و اجازه می‌دهد که زندگی اجتماعی بر یک مبنای دقیقاً غیردینی سامان یابد.^{۵۸}

بنابراین قائلان به لیبرالیسم اعتقاد دارند که دین امری شخصی است و نباید در حوزه اجتماعی و تدبیر زندگی دخالت نماید. اشکال این دیدگاه آن است که ما از پیش برای دین تعیین تکلیف کرده ایم که تو در چه حوزه‌ای دخالت کن و در چه حوزه‌ای دخالت نکن. حال اگر با بررسی دین به ویژگی‌های آشکار شد که بسیاری از آموزه‌های آن مربوط به حوزه اجتماعی است، آیا می‌توان به اسلام باورن گفت که شما متدین به دین اسلام باشید، ولی بسیاری از آموزه‌های آن را ناصحیح بدانید؟ این تناقض است که انسان‌ها آزادی انتخاب دین را داشته باشند، اما نتوانند به آموزه‌های آن دین جامعه عمل بپوشانند. البته خصوصی سازی دین در مورد مسیحیت ممکن است روا باشد؛ چه آنکه تدبیر و برنامه‌ریزی مشخصی برای زندگی اجتماعی انسان‌ها ندارد، ولی این امر در مورد اسلام صحیح نیست.

۵. عدالت و برابری انسان‌ها در برابر قانون است

اینکه همه انسان‌ها در برابر قانون، حقوق برابر داشته باشند، امری بسیار نیکوست. اما عدالت، تنها به این جنبه محدود نمی‌شود. برای مثال، عدالت در ساختار حاکمیت و دولت به چه معناست؟ آیا حاکمان باید دارای صفات اخلاقی نیکو باشند، یا اینکه تبهکاران و صالحان به یکسان حق حاکمیت دارند؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که حاکمان فقط به جنبه‌های مادی و حیوانی انسان توجه کنند و زمینه رشد و شکوفایی آن را مهیا سازند، یا اینکه باید به صفات و فضایل اخلاقی انسان نیز بنگرند و بستر رشد آن را فراهم کنند؟ آیا اقتضای عدالت این است که حکومت، قانون خانواده را حفظ کند، یا زمینه تلاشی شدن آن را فراهم سازد؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که نسبت به تربیت فرزندان، مادر عهده دار آن شود یا پدر و یا هر دو؟ در حوزه قانون گذاری عدالت به چه معناست؟

بنابراین عدالت ابعاد وسیعی دارد. ما هنگامی می‌توانیم در مورد انسان‌ها و زندگی خانوادگی و اجتماعی آنها قوانین عادلانه‌ای وضع کنیم که کاملاً ابعاد وجودی انسان را بشناسیم و این کاری است که از عهده آدمی بر نمی‌آید. بی‌شک تنها خداوند حکیم که خالق انسان هاست می‌تواند با علم و حکمت نامتناهی اش قوانین عادلانه‌ای برای انسان‌ها و اداره زندگی شان وضع نماید که البته این قوانین در قالب دستورهای دینی جلوه‌گر شده است. خداوند یکی از اهداف بعثت انبیا را اقامه قسط و عدل در جامعه می‌داند؛^{۵۹} بدین معنا که باید روابط و مناسبات اجتماعی بر اساس عدالت تنظیم شود. حتی پیامبر اسلامی می‌فرماید: من مأمور هستم که در میان شما عدالت ورزم.^{۶۰} از این رو، یکی از اهداف پیامبران اجرای عدالت در تمام ارکان زندگی است. شواهد بسیار حاکی از آن است که اگر می‌باید عدالت در تمامی ابعاد در جامعه اجرا شود، این وظیفه از عهده پیامبران الهی بهتر برمی‌آید تا افراد لیبرال.

^{۵۸} . اندرو هیوود، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ص ۵۰۴.

^{۵۹} . بنگرید به: حدید (۵۷): ۲۵.

^{۶۰} . شوری (۴۲): ۱۵.

در پایان باید گفت که لیبرالیسم در عمل به گونه ای دچار ضعف و تزلزل گردیده است که تاریخ شاهد شکست مبانی و اصول و ارزش های ناشی از آن است

گوهر مشترک دین و راز تعدد شریعت ها صفحه ۱۰۱

گوهر مشترک دین

گوهر و حقیقت مشترک همه شریعت های الهی، اسلام است که همان تسلیم بودن در برابر خداست. بی شک همه ادیان در اصول دین، یعنی توحید، نبوت و معاد و در اصول اخلاقی و کلیات احکام فردی و اجتماعی مشترک اند.

راز تعدد شرایع صفحه ۱۰۲

شرایط زندگی در طول تاریخ اقتضا دارد که برخی احکام جزئی و فرعی با هم متفاوت باشند. از آنجا که چنین شرایطی متغیر است، تبعاً احکام متناسب با آنها نیز متغیر می باشد و راز تعدد و نسخ شریعت ها نیز همین است. از این روست که خداوند می فرماید:

لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجاً؛ برای هر یک از شما [امت ها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم.

بنابراین شریعت های گوناگون، متناسب با استعداد و شرایط زندگی انسان ها و مقام انبیای الهی شکل می گیرند. همه شرایع در اصول مشترک هستند و با هم اختلافی ندارند، اما در برخی احکام به مقتضای زمان با هم تفاوت دارند و شریعت بعدی، شریعت پیشین را در آن مورد نسخ می کند. آخرین شریعت که پیام های آن تا روز رستاخیز اعتبار خاصی دارد و شریعتی پس از آن نخواهد آمد، شریعت پیامبر خاتم است.

راز جاودانگی و حقانیت شریعت اسلام صفحه ۱۰۲

از آنجا که دین اسلام آخرین و کامل ترین شریعت است، قوانین اساسی آن نی جاودانه می باشد. قرآن و روایات اسلامی نیز جاودانه بودن احکام و قوانین اسلامی اسلام را به صراحت بیان می دارند. خداوند در قرآن کریم اعلام می کند که هیچ باطلی به قرآن راه ندارد. همچنین پیامبر در حدیثی می فرماید:

حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه؛ بحلال محمد تا روز قیامت حلال است، و حرام وی تا روز قیامت.

اکنون جای این پرسش است که راز جاودانگی شریعت اسلام در چیست؟ در پاسخ باید گفت، قوانین اسلام براساس ساختار وجودی و فطرت انسان وضع شده اند و چون این گوهر وجودی در طی اعصار و قرون ثابت است، قوانین اسلام نیز ثابت و پابرجاست و رمز بقای قوانین اسلام نیز همین است.

هرچند رشد صنعت و فن آوری، شکل زندگی را دگرگون ساخته است، اما نتوانسته با ماهیت انسان چنین کند. بی شک یک سلسله امور که برخاسته از فطرت آدمی است، در طی اعصار و قرون ثابت مانده است؛ علاقه به علم آموزی و رشد و تکامل، علاقه به ممنوع و حتی حیوانات و محیط زیست، تمایل به تجارت و مالیکت خصوصی و روابط اجتماعی و خانوادگی، نیاز به همسر، مسکن و پوشش، صیانت نفس، عشق به زیبایی و همچنین یک سلسله مسائل اخلاقی نظیر گرایش به عدالت، وظیفه شناسی، کمک به ممنوع، ایثار و فداکاری و اجتناب از ظلم، دروغ و خیانت از این دست امور هستند.

بنابراین هر چند شکل زندگی امروزه با گذشته تفاوت یافته است، اما امور فطری انسان همچنان ثابت و پابرجاست. قرآن نیز این حقیقت را تأکید می‌کند:

فاقم وجهک للدين حنيفاً فطرت الله فطرناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون؛^{۶۲} پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

براساس این آیه، گرایش انسان به دین، مقتضای فطرت آدمی است و این فطرت نیز تغییرپذیر نیست و همچنین خود دین نیز مطابق با فطرت اوست.

ممکن است پرسیده شود از آنجا که جامعه انسانی روز به روز در حال پیشرفت و گسترش است و انسان‌ها همواره با مسائل تازه رو به رو می‌گردند و با توجه به محدودیت و ثبات قوانین اسلامی چگونه می‌توان حکم همه این مسائل را تعیین نمود؟ در پاسخ باید گفت منابع احکام اسلامی آن‌چنان غنی و گسترده است که حکم هر مسئله را می‌توان با توجه به این منابع تعیین نمود؛ درست همانند مسائل ریاضی که ریاضی‌دانان می‌توانند هر مسئله را با توجه به اصول اساسی ریاضیات حل کنند. عالمان اسلام افزون بر منابع غنی و سرشار دینی، ابزارهای دیگری نیز در اختیار دارند که می‌توانند با بهره‌گیری از آنها حکم هر مسئله را مشخص نمایند؛

۱. حجت و حکم عقل:

اسلام با اعتباربخشی به احکام صحیح عقلی توانسته است حکم برخی از مسائل را تعیین کند. در روایات اسلامی، حجت عقل هم طراز با حجیت قرآن و روایات قرار گرفته است. از این رو، عقل یکی از منابع فقه اسلامی است که به مدد آن می‌توان حکم پاره‌ای از مسائل را تعیین نمود.

۲. قاعده اهم و مهم:

از آنجا که احکام اسلامی، تابع مصالح و مفاسد است و از سویی مصلحت و مفسده چیزها نیز یکسان و مساوی نیست، عالمان اسلامی در برخی موارد باید مصالح و مفاسد را با هم بسنجند و مصلحت کم‌اهمیت‌تر را فدای مصلحت مهم‌تر نمایند. این همان قاعده اهم و مهم است که به کمک آن بسیاری از مشکلات فراوری عالمان اسلامی حل می‌شود. مثلاً از یک سو، در روزگار ما تشریح جسد برای پیشرفت علم پزشکی ضروری شناخته شده است و از سوی دیگر در اسلام جسد و بدن میت مسلمان از احترام خاصی برخوردار است. بنابراین هر دو امر مصلحت است، ولی باید دید کدام مصلحت مهم‌تر است. آیا پیشرفت و تحقیقات پزشکی که موجب سلامتی هزاران فرد می‌شود، مهم‌تر است یا احترام به بدن میت؟

۳. گشوده بودن باب اجتهاد:

این مورد که از افتخارات و امتیازات مذهب تشیع است، خود از عوامل موثر در جاودانگی شریعت اسلام به شمار می‌رود. عالمان دین با استفاده از قرآن، روایات، اجماع و عقل، در پرتو اجتهاد زنده، پویا و مستمر، حکم مسائل و حوادث جدید را استنباط می‌کنند.

۴. پیروی از قواعد حاکمه فقهی:

در شریعت اسلام یک سلسله قواعدی نظیر « نفی حرج »^{۶۳} و « نفی ضرر »^{۶۴} وجود دارد که عالمان اسلامی بسیاری از گره‌ها را با به کارگیری آنها می‌گشایند. فقها این قواعد را « قواعد حاکمه » نامیده‌اند؛ یعنی قواعدی که بر تمامی احکام و مقررات اسلامی چیره‌اند و بر همه آنها حکومت می‌کنند. برپایه این قواعد، هر حکمی از احکام اسلامی که مستلزم حرج و مشقت و ضرر و زیان باشد، برداشته می‌شود. البته

۶۲. روم (۳۰): ۳۰.

۶۳. حج (۲۲): ۷۸.

۶۴. محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۹۲.

تشخیص مصادیق آن « بر عهده عالمان دین است. بر این اساس می توان گفت پیوان مکتبی که از این قاعده ها بهره می گیرد هیچ گاه در زندگی به بن بست نمی رسند.

از آنچه بیان شد به خوبی برمی آید که شریعت اسلام جاودانه است و تا ابد می تواند پاسخگوی نیازهای دینی آدمیان باشد.

کثرت گرایی دینی صفحه ۱۰۵

در این باره پرسش اساسی این است که آیا ادیان ، مذاهب و شریعت های مختلف از حقانیت و نجات بخشی یکسانی برخوردارند؟ به تعبیری دیگر، آیا همه آنها حق و عمل بدانها موجب رستگاری و دستیابی به بهشت جاودان است، یا اینکه یکی از آنها حق و بقیه آمیزه ای از حق و باطل اند و یا آنکه عمل به تعالیم یکی از ادیان موجب رستگاری در آخرت می شود و رستگاری پیروان دیگر ایان بسته به شرایطی است؟

دیدگاه ها

۱. حقانیت و نجات بخشی مطلق یک دین (انحصار گرایی)

بر اساس این دیدگاه تنها یک دین حقانیت کامل دارد و بقیه مذاهب هر چند ممکن است از حقانیت بهره ای داشته باشند، حق مطلق نیستند و پیروان واقعی آن دین حقیقی نیز به طور مطلق اهل نجات اند، اما پیروان سایر مذاهب چنین فرجامی ندارند.

نقد و بررسی

اسلام در جایگاه کامل ترین و واپسین دین الهی، خود را حق و نجات بخش مطلق می داند، اما همه مذاهب پیش از خود نیز تایید می کند و اعلام می دارد که ادیان دیگر تحریف شده اند، و پیروان آنها با شرایطی اهل نجات خواهند بود.

اسلام برای اثبات حقانیت خود، قرآن را معجزه جاویدان معرفی می کند و اعلام می دارد که اگر کسی در حقانیت آن تردید دارد، سوره ای مانند آن بیاورد. قرآن در تأیید نجات بخشی مطلق خود می فرماید:

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا! ۗ پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت شده اند.

حال باید دید وظیفه مردم در شرایطی که مذاهب گوناگون نظیر اسلام، یهود و مسیحیت، هر یک مدعی حقانیت و نجات بخشی مطلق باشند چیست؟ بی گمان همه ادیان نمی توانند از حقانیت یکسان برخوردار باشند؛ چرا که مسیحیت به تثلیث اعتقاد دارد و آخرین پیامبر و اصولاً خود وحی را حضرت عیسی می داند، در حالی که اسلام به خدای واحد معتقد است و پیامبر اسلام را آخرین پیامبر و خود را آخرین تعالیم الهی می داند. به هر روی، همه این عقاید نمی توانند حقانیتی یکسان داشته باشند. اما وظیفه مردم آن است که دلایل مذاهب مختلف را با توجه به معیارهایی که در اختیار دارند، ارزیابی کنند و هر کدام را که قوت و استحکام بیشتری داشت، برگزینند. قرآن در این باره می فرماید:

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه... ۗ پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند...

۶۵. « و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدا کم من دون الله ان کنتم صادقین. » (بقره (۲): ۲۳).

۶۶. بقره (۲): ۱۳۷.

۶۷. زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸.

همچنین در آیه ای دیگر آمده است:

قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین!^{۶۸} «اگر راست می گوئید، برهان خویش را بیاورید.»

برخی از متفکران مغرب زمین معتقدند اینکه یک دین به طور مطلق حق و نجات بخش باشد و فقط پیروان خاص این دین اهل نجات باشند و پیروان مذاهب دیگر در آخرت گرفتار عذاب شوند، با رحمت واسعه خداوند منافات دارد. آنان این پرسش را مطرح کرده اند که چگونه ممکن است خدای رحمان و رحیم تنها اندکی از انسان ها را به بهشت برد؟

در پاسخ به این اشکال می توان گفت اسلام در کنار اعتقاد به حقانیت و نجات بخشی مطلق خود، به رحمت واسعه خداوند نیز معتقد است؛ آن گونه که می گوید: رحمت خدا همه چیز را فراگرفته است. از همین رو، اسلام معتقد نیست که بیشتر انسان ها هرچند از پیروان مذاهب دیگر باشند، گرفتار عذاب می شوند؛ زیرا آنها به دو گروه تقسیم می شوند:

۱. گروهی که بر اثر عوامل محیطی و تبلیغاتی نتوانسته اند به حقانیت اسلام پی ببرد و عوامل بیرونی مانع از دریافت پیام های دین نجات بخش توسط آنان شده است. به جهت استضعاف فکری محکوم به عذاب الهی خواهند بود.
۲. گروهی که به آخرین شریعت الهی دسترسی داشته و می توانسته اند آیین حق را از غیر آن بازشناسند، اما در این مورد تقصیر نموده و به عللی بر پیروی از آیین نیاکان خود اصرار ورزیده اند که بی شک اینان اهل عذاب الهی خواهند بود.

۲. شمول گرایی صفحه ۱۰۸

شمول گرایی بر آن است که یک دین خاص، حق مطلق است و پیروان آن نجات می یابند، اما پیروان مذاهب دیگر نیز به اندازه انطباق با دین حق می توانند اهل نجات شوند. خاستگاه این نگرش، جهان مسیحیت است. مدافعان این دیدگاه معتقدند با اینکه دین مسیحیت از حقانیت و نجات بخشی مطلق برخوردار است، کسانی هم که مسیحی نیستند، می توانند به سعادت جاودانه برسند و به تعبیر **کارل رانر**، متکلم برجسته کاتولیک، غیرمسیحیان می توانند حتی بدون آگاهی خود، مسیحیان گمنام نامیده شوند. امروزه شمول گرایی گسترده ترین دیدگاه پذیرفته شده در میان متکلمان مسیحی و رهبران کلیساست.^{۶۹}

نقد و بررسی صفحه ۱۰۸

باید دید اگر پیروان هر دینی، دین خود را حق و معیار و پیروان سایر مذاهب را پیروان گمراه آن دین معرفی کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ هر دینی دارای آموزه های شناختی است که گاه این آموزه های شناختی با هم متعارض و ناسازگار است. مثلاً دین مسیحیت به تثلیث معتقد است و اسلام به خدای واحد. حال اگر پیروان هر دینی اظهار دارند که دین آنها حق است، عملاً با آموزه های ناسازگار با هم روبرو خواهیم بود. وظیفه هر انسانی آن است که با تامل سعی کند به آموزه های صحیح دست یابد و یا از میان شریعت ها، شریعت حقیقی و درست را برگزیند. حال اگر افرادی به اثر تعقل به این نتیجه رسیدند که خدا یگانه، تعالیم اسلام همگی وحی الهی و قرآن نیز معجزه جاویدان است، اما بر مخالفت با این آموزه ها اصرار داشتند، آیا باز اهل نجات اند؟

اگر منابع دینی یک مذهب و آیین، پیروان مذاهب دیگر را با شرایطی اهل نجات نداند، آیا پیروان آن دین باز می تواند به شمول گرایی اعتقاد پیدا کند؟ از این رو، شمول گرایی نمی تواند مبنای صحیح برای تبیین تکثر مذاهب مختلف باشد.

۳. کثرت گرایی

^{۶۸} . نمل (۲۷): ۶۴.

^{۶۹} . جان هیک، پلورالیسم دینی و اسلام، ص ۴۵.

بر اساس دیدگاه کثرت گرایی همه مذاهب هم زمان از حقانیت و نجات بخشی یکسان بر خوردارند. این دیدگاه، آموزه های گوناگون و گاه متناقض همه مذاهب را به طور یکسان صحیح و همچنین پیروان همه مذاهب را، اهل نجات می داند و تفاوتی بین مذاهب مختلف قائل نیست. امروزه در جهان غرب، **جان هیک** به عنوان یکی از صاحب نظران در قلمرو فلسفه دین، مدافع و مروج این دیدگاه است.

وی معتقد است که یک واقعیت متعالی یا مطلق در خارج وجود دارد که وقتی انسان ها با آن روبرو می شوند، تفسیرهای مختلفی از آن به دست می دهند که همه آنها صحیح است و آنچه مهم است، مواجهه با این واقعیت متعالی است، نه تفسیر های مختلف از آن. بر اساس این دیدگاه، پیروان هیچ دینی نباید تفسیرهای خود را از این واقعیت متعالی، مطابق واقع بدانند، بلکه تنها باید بگویند برای ما چنین به نظر رسید.^{۷۰}

نقد بررسی

جان هیک از کجا فهمید که « پیروان هیچ دینی نباید تفسیرهای خود را از این واقعیت متعالی، مطابق واقع بدانند، بلکه تنها باید بگویند برای ما چنین به نظر رسید.»^{۷۱} آیا خود این جمله یک واقعیت است ؟

جان هیک از نظر فلسفی اعتقاد دارد که یک واقعیت متعالی یا حقیقت مطلق در خارج وجود دارد که هیچ مذهبی نباید مفهوم و عقیده و تفسیر خود را بدان نسبت دهد. حال باید پرسید **وی از کجا و به چه روشی به این اعتقاد رسیده که یک واقعیت متعالی در خارج هست؟** اگر راه روشی برای رسیدن به این اعتقاد وجود دارد، ما می توانیم با همان روش، صفات و ویژگی های دیگر این واقعیت متعالی را کشف کنیم و به عالم خارج نسبت دهیم و در نتیجه یک تفسیر از خدا صحیح می شود، نه همه تفسیرها. اما اگر هیچ روشی برای شناخت صحیح واقعیت متعالی وجود ندارد، از چه راهی می توان آن را کشف کرد؟ بنابراین جان هیک با بن بست روبروست که یا باید واقعیت متعالی را انکار کند، یا اینکه برخی تفسیرها از واقعیت متعالی را صحیح بدانند. او به هر یک از این دو اعتقاد یابد، با مشکل مواجه است.

۱۰ چنین دیدگاهی بر خلاف اعتقادات مذاهب مختلف است. هر مذهبی تفسیر خاص خود از خدا و واقعیت متعالی در خارج را صحیح می داند و دیگر تفسیرها را نادرست. برای مثال، اسلام اعتقاد دارد که خداوند حقیقت واحد، خالق، رحیم، رحمان، رزاق، حیات دهنده، میراننده و جز اینهاست و هر تفسیری را که مخالف آن باشد، نادرست می شمارد. از این رو، اگر به مسلمانان گفته شود که شما تفسیر خود را از خداوند به خارج نسبت ندهید، آنها چنین دیدگاهی را نخواهند پذیرفت. بنابراین کثرت گرایی، تبیینی نیست که پیروان مذاهب به آن تن در دهند.

۲۰ قرآن که وحی الهی است، پیامبر اسلام را پیام آور همه جهانیان و خود را نیز کتاب آسمانی همه مردم معرفی می کند و در این دعوت عمومی هیچ قوم و قبیله و پیروان مذهب دیگری را استثنا نکرده است:

وما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا^{۷۲} و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین^{۷۳} و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

اگر تفسیرهای دیگری از خدا و سایر مذاهب صحیح می بود، قرآن نمی بایست پیامبر اسلام را پیامبر همه جهانیان و قرآن را کتاب آسمانی همه مردم معرفی کند. این در حالی است که قرآن حتی اهل کتاب را مذمت می کند که چرا از اسلام پیروی نمی کنند:

۷۰- ۱- همان

۷۱- ۱- همان

۷۲- سبأ(۳۴): ۲۸

۷۳- ۱۰۷: انبیاء(۲۱)

یا اهل کتاب لم تلبسون الحق و انتم تعلمون؛^{۷۴} ای هال کتاب، چرا حق را به باطل در می آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید، با اینکه خود می

دانید؟

در آیه دیگری نیز می فرماید:

اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند.^{۷۵}

آن حضرت در نامه ای به حاکم مسیحی قبط مصر و هرقل پادشاه روم می فرماید:

من تو را به اسلام دعوت می کنم و در صورت عدم پذیرش، مسئول گناه تمامی مردم قبط و روم خواهید بود.^{۷۶}

(باید مطالب خودت هم بیاوری)

^{۷۴} آل عمران(۳): ۷۱

^{۷۵} (فان امنوا بمثل ما انتم به فقد اهتدوا)

^{۷۶} همان، ص ۹۷ و ۱۰۵.

تعریف علم:

علم عام: گاه به معنای عام اراده می شود که اعم از علوم عقلی، نقلی، تجربی، اخلاقی، عرفانی، هنری، ادبی و جز اینهاست و

علم خاص: گاه نیز معنای خاص آن اراده می شود که همان علوم تجربی است؛ علمی که روش آن مشاهده و آزمایش است و شامل روان شناسی، جامعه شناسی، باستان شناسی و علوم طبیعی نظیر نجوم، فیزیک، زیست شناسی، و شیمی می باشد. منظور از علم در این بحث، علوم تجربی و بیشتر علوم طبیعی است.

تعریف دین:

اما در این بحث منظور ادیان ابراهیمی است، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، و به تعبیری دیگر، تعالیمی که خداوند به واسطه ی پیامبران برای هدایت بشر نازل کرده است. این تعالیم، دارای ابعاد مختلفی است که بخشی مربوط به عالم ماورا و غیب، بخشی مربوط به حوزه اخلاق، بخشی مربوط به تکالیف فردی و اجتماعی و بخشی نیز مربوط به نظریاتی در باب جهان و انسان و برخی حوادث خارجی و ... است.

ویژگی های علوم تجربی

۱- علوم تجربی، علمی است که از طریق روش تجربی، یعنی مشاهده و آزمایش به دست می آید و به تعبیری قلمرو فعالیت آن امور مادی است و در امور غیرمادی و غیر تجربی نمی تواند به فعالیت و اظهار نظر پردازد؛ چراکه در قلمرو امور ماورای طبیعی و غیر تجربی، مشاهده و آزمایش کارساز نیست.

۲- مفاهیم و قوانین علمی، باز نمود جهان عینی اند و به تعبیری دانشمندان در کار علمی خویش معتقد به رئالیسم (واقع گرایی) هستند. اخترشناسان، زمین شناسان، زیست شناسان و شیمی دانان تقریباً همواره نظریه های علمی را بیانگر رویدادهای جهان خارج تلقی می کنند.^{۷۷}

۳- در قلمرو علوم تجربی، صحت هیچ نظریه ای را نمی توان اثبات کرد و حداکثر چیزی که درباره یک نظریه می توان گفت، توافق بیشتر یا بهتری با معلومات موجود دارد و در حال حاضر از نظریه های بدیل، جامع تر است. چه بسا نظریه های دیگری باشند که در آینده با این معیارها موافق یا موافق تر در آیند. بنابراین در این قلمرو هر ضابطه سازی و تدوینی (قانون) موقتی و دستخوش بازبینی است.

بنابراین در حوزه علوم تجربی هرگز یقین به دست نمی آید. **آرنیوس**^{۷۸} شیمیدان به خاطر نظریه تجزیه الکترولیتی خود جایزه نوبل دریافت کرد، اما چندی بعد همان جایزه به شیمیدان دیگری به نام **دبای**^{۷۹} که نارسایی های نظریه آرنیوس را نشان داده بود، تعلق گرفت. همچنین مفهوم جفت نمایی^{۸۰} (نقارن چرخش) که دیرگاهی به عنوان اصلی اساسی در ساختمان هسته پذیرفته شده بود، در سال ۱۹۵۶ متزلزل شد.

^{۷۷} ۱. ایال باربور، علم و دین، ص ۲۰۷.

^{۷۸} سوانته آوگوست آرنیوس (۱۸۵۹-۱۹۲۷) دانشمند سوئدی در رشته شیمی-فیزیک و برنده جایزه نوبل شیمی در سال ۱۹۰۳

^{۷۹} پیتر یوزف دبای (۱۸۸۴-۱۹۶۶) دانشمند هلندی-آمریکایی در رشته شیمی-فیزیک و برنده جایزه نوبل شیمی در سال ۱۹۳۶. (غلامحسین مصاحب، دایره المعارف فارسی.)

^{۸۰} ایان باربور، علم و دین، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

از این رو، برخی فیلسوفان نظیر **رودلف کارناب** (۱۸۹۱-۱۹۷۰) فیلسوف پوزیتیویست و منطق دان آلمانی و **هانس رایشباخ** (۱۹۵۳-۱۸۹۱) فیلسوف پوزیتیویست اتریشی-آمریکایی، طرفدار محاسبه میزانی از احتمال بودند که بر طبق آن می توان یک نظریه را معتبر شمرد. امروزه حتی مطرح می شود که جامعه اهل علم، از یک سنت خاص علمی تبعیت می کند و نظریات مخالف با سنت یا خلاف عرف علم را رد می کند، همانند **هیپنوتیزم**، یا آنها را نادیده می گیرد، همانند ادراک فراحسی، و یا با آن کجدار و مریز رفتار می کند، همانند طب سوزنی.^{۸۱} حتی **توماس کوهن**، انقلاب علمی را مطرح می سازد که بر اساس آن با تحولی در سرمشق های علمی، همه نظریات، معانی جدیدی به خود می گیرند. **ایان باربور** در این باره می گوید:

تلاش علمی غالباً در چهارچوب یک (سنت مأثور) انجام می گیرد که تعیین می کند چه نوع تبیینی را باید جستجو کرد (بدین سان وقتی قوانین **نیوتون** به صورت (سرمشق) درآمد، از آن به پس تبیین ها بر وفق نیروها و حرکات ذره ای انجام گرفت). سنت بر مفاهیمی که دانشمندان از خلال آنها جهان را می نگرند و انتظاراتی که حاکم بر کار آنهاست و زبانی که به کار می برند، تاثیر می گذارد. **کوهن** بر آن است که وقوع نادر یک تحول عظیم در سرمشق ها یا نمونه های عالی آرمانی چنان آثار درازآهنگی به بار می آورد که می توان آنرا انقلاب علمی نام نهاد. از جمله مثال های او اختر شناسی **گوپرنیکی**، فیزیک **نیوتنی**، کشف اکسیژن **لاوازیه** و نسبییت **انیشتمین** است. به عرصه آمدن یک سرمشق جدید مستلزم از میدان خارج شدن سرمشق کهنه است، نه اینکه فقط چیزی بر نظریه های پیشین افزوده شود، بلکه به داده های مأنوس به شیوه ای کاملاً نو نگریسته می شود و اصطلاحات قدیم تحول معنایی می یابند.^{۸۲}

دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی

خداوند در قرآن بر تعقل و تفکر تاکید بسیاری نموده است؛ آن گونه که حتی در آیه ای مطرح می کند از آنچه بدان علم ندارید، تبعیت نکنید.^{۸۳} همچنین به انسان ها سفارش می کند که به خلقت حیوانات و آسمان ها و زمین و جز اینها بنگرند تا به عظمت و حکمت خداوند پی ببرند.^{۸۴}

از دیدگاه قرآن، بدترین جانداران نزد خداوند کسانی هستند که کر و لال اند و به هیچ رو تعقل نمی کنند.^{۸۵} قرآن همچنین دوزخیان را افرادی معرفی می کند که به دستور عقل رفتار نکرده اند.^{۸۶}

امام کاظم (ع) در روایتی می فرماید:

خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطنی. رسولان و انبیا و امامان، حجت آشکارند و عقول مردم نیز حجت باطنی.^{۸۷}

بنابر این از دیدگاه اسلام، عقل و تفکر حجتی خاص دارد و همسان با سخنان پیامبران الهی است و هیچ گاه این دو سر ناسازگاری با هم ندارند.

مطالبی که بیان شد در باب حجیت عقل است و یکی از حوزه های فعالیت عقل، علوم تجربی است که با روش مشاهده و آزمایش به کشف قوانین و اسرار طبیعی می پردازد. بنابراین اگر عقل و یا علم به نتیجه ای قطعی و یقینی رسید، از دیدگاه اسلام قابل اعتنا و پیروی است.

در روایتی پیامبر اسلام طلب علم را بر هر مسلمانی واجب می شمارد^{۸۸} که در این روایت معنای **علم علوم تجربی و غیر تجربی** است. ایشان در روایتی دیگر می فرماید: علم را طلب کنید، هر چند در چین باشد.^{۸۹} لُبّی شک علمی که در چین آن زمان بوده، علم دینی نبوده است؛ چه

^{۸۱} همان، ص ۱۸۶

^{۸۲} همان، ص ۱۸۸

^{۸۳} (و لا تقف ما لیس لک به علم) (اسراء: ۱۷): ۳۶.

^{۸۴} (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدا الخلق ثم الله ینشی النشاه الاخره ان الله علی کل شی قذیر) (عنکبوت: ۲۹): ۲۰؛ نحل(۱۶): ۶۹.

^{۸۵} (ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون) (انفال: ۸): ۲۲.

^{۸۶} (وقالوا او کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) (ملک: ۶۷): ۱۰.

^{۸۷} محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

آنکه مرکز یادگیری علم دینی، مکه و مدینه و دیگر نقاطی بود که پیروان شرایع پیشین در آن می زیستند. از این رو بی گمان منظور ایشان علوم تجربی بوده است. بنابراین اسلام بر خردورزی و فراگیری علوم تجربی تأکیدی بسزا دارد. در حالی که اگر علوم تجربی متعارض و ناسازگار با دین باشد، چنین تأکیدی صحیح نیست. از این رو می توان نتیجه گرفت که یافته های علوم تجربی نمی تواند با آموزه های دینی در تنافی باشد. حتی می توان گفت یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اعجاز علمی آن است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

البته در کتاب مقدس مسیحیان، آموزه هایی وجود دارد که با عقل و نتایج علمی سازگاری ندارد. شاید یکی از دلایل این ناسازگاری تحریف شده بودن کتاب مقدس مسیحیان باشد که قرآن و تحقیقات تاریخی نیز این تحریف را تایید می کند. حتی به اذعان برخی متفکران مسیحی، انجیل های چهارگانه پنجاه سال پس از مسیح (ع) تالیف یافته اند. بر اساس تحقیقات تاریخی، پنج کتاب اول عهد عتیق نیز که سنتا منسوب به خود موسی (ع) است، نشانه هایی از چند مولفی بودن دارد که مربوط به زمان های مختلف است. پاره ای از اندیشمندان مسیحی نیز چنان فلسفه ارسطو و از جمله کیهان شناسی او را با الهیات درآمیختند که هر گونه انتقادی به کیهان شناسی ارسطو، در واقع مخالفت با دین تلقی می شد.^{۹۱}

انواع رابطه علم و دین

۱- علم و دین، دو شیوه بیان یک واقعیت

این دیدگاه بر آن است که گزاره های علمی و دینی، حقایق مشترکی را درباره جهان، اما به دو بیان و شوه مختلف باز می گویند که اگر میان این گزاره ها اختلافی هم باشد، سطحی است که اگر به درستی تحلیل گردند، روشن می شود که در توافق با یکدیگر هستند. برای مثال، قرآن به صورتی زیبا و لطیف با اشاره به حرکات زمین، آن را به گاهواره تشبیه می کند؛ از این رو که زمین نیز چون گاهواره در حرکت است. دانشمندان علم نجوم مانند کپرنیک، گالیله و کپلر نیز به شیوه خاص خود و از طریق روش تجربی به حرکت زمین اشاره می کنند.

گالیله طبیعت و متن مقدس را دو راه هم طراز و رهنمون به خداوند می داند.^{۹۲} به تعبیر دیگر آیات کتاب مقدس و آیات طبیعت، هر دو کلمه الله هستند.^{۹۳} بنابراین علم و دین، حقیقت واحدی را به دو شیوه مختلف بیان می دارند. بر اساس این دیدگاه، هیچ تعارضی بین علم و دین وجود ندارد.

۹۳/۸/۲۹.....

۲- علم، تایید کننده دین

بر پایه این دیدگاه، نظریات علمی پشتیبان آموزه های دینی هستند. به بیان دیگر هر چه علم، اسرار و قوانین طبیعت را بیشتر کشف کند، انسان به ظرافت ها و پیچیدگی های نظام هستی بیشتر پی می برد و بهتر می تواند به خداوند حکیم و دانا و توانا آگاه گردد. همچنین برخی از آموزه هایی که در دین وجود دارد با پیشرفت علوم تجربی، اسرار آن بیشتر کشف می شود. برای نمونه، خداوند در قرآن می فرماید: ما از هر چیزی جفت آفریدیم^{۹۴} و گیاهان را نیز به صورت نر و ماده قرار دادیم.^{۹۵} بدین ترتیب قرآن مسئله زوجیت عمومی از جمله زوجیت در گیاهان را چهارده قرن پیش به گونه ای لطیف و زیبا مطرح نموده است. شاید در عصر نزول این آیات، مردم به حقیقت آن آگاه نبودند. اما در قرن هجدهم میلادی گیاه شناسی سوئدی به نام شارل لینه مسئله زوجیت عمومی را کشف کرد.

^{۸۸} همان، ص ۳۰

^{۸۹} علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال، ح ۲۸۶۹۷.

^{۹۰} ایان بار بور، علم و دین، ص ۱۳۰.

^{۹۱} همان، ص ۶۳.

^{۹۲} همان، ص ۳۶.

^{۹۳} همان

^{۹۴} ذاریات (۵۱): ۴۹.

^{۹۵} رعد (۱۳): ۳؛ یس (۳۶): ۳۶.

قرآن در آیه ای دیگری به گونه ای بسیار ظریف به قانون جاذبه عمومی اشاره می کند،^{۹۴} اما این نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۸) بود که آن را در قلمرو فیزیک کشف کرد. به همین سان، بسیاری از احکام و آموزه های دینی وجود دارند که بر اثر پیشرفت علم، اسرار آن کشف می شود. بنابر این علم تایید کننده دین است. می توان از جهاتی، این دیدگاه و دیدگاه پیشین را به هم شبیه دانست.

۳- علم و دین، مکمل یکدیگر

مطابق این دیدگاه، علم و دین را باید مکمل یکدیگر دانست؛ بدین بیان که هر یک جنبه خاصی از حقیقت را بررسی می کنند و شناخت کامل حقیقت مستلزم آن است که هر دو نگرش را گرد آوریم. مثلاً برای ارزیابی کامل یک شخص، هم ارزیابی جسمانی و هم ارزیابی اخلاقی لازم است و این دو ارزیابی ما را در شناخت بهتر او یاری می رسانند. همچنین در مورد جهان طبیعت، هم باید نسبت به ساختار طبیعی آن شناخت داشت و هم نسبت به هدف و مبدا آن. به تعبیر دیگر، علم به پرسش هایی مانند (چه چیزهایی و چگونه رخ می دهند)، برحسب عواملی که قابل مشاهده تجربی اند، پاسخ می دهد و دین نیز با سوالاتی نظیر (چرا رخ می دهند و هدف و غایت آنها چیست)، سروکار دارد.

دونالد مک کی (۱۹۲۲-۱۹۸۷) فیلسوف و دانشمند انگلیسی، رابطه علم و الهیات را رابطه میان دو امر مکمل می داند که علم در پی کشف (علل) وقایع است و هدف الهیات نیز کشف (معنای) وقایع. مک کی معتقد است میان این دو مدعا که (پیدایش این عالم محصول فرایندهای طبیعی است.) و (عالم مخلوق خداوند است.) تعارضی وجود ندارد.

استاد مرتضی مطهری بر این اعتقاد است که علم و ایمان مکمل و متمم یکدیگرند، نه متضاد با هم. علم نیمی از ما را می سازد و ایمان نیمی دیگر را. ایشان همچنین معتقد است که در شناخت کامل جهان، هم به شناخت علمی نیازمندیم و هم به شناخت دینی. از نظر علم، جهان کهنه کتابی است که اول و آخر آن افتاده است به عبارت دیگر نه اولش معلوم است و نه آخرش. از این رو برای شناخت بهتر جهان می باید آغاز و فرجام آن نیز مشخص گردد. ایشان رابطه علم و ایمان را چنین ترسیم می کند:

علم به ما روشنایی و توانایی می بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی. علم ابزار می سازد و ایمان مقصد. علم سرعت می دهد و ایمان جهت. علم توانستن است و ایمان خوب خواستن. علم می نمایاند که چه هست و ایمان الهام می بخشد که چه باید کرد. علم انقلاب برون اسن و ایمان انقلاب درون. علم جهان را جهان آدمی می کند و ایمان روان را روان آدمیت می سازد. علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می برد. علم طبیعت ساز است و ایمان انسان ساز. هم علو به انسان نیرو می دهد هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است. علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح. علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می بخشد و هم ایمان. علم امنیت برونی می دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری ها، سیل ها، زلزله ها و طوفان ها ایمنی می دهد و ایمان در مقابل اضطراب ها، تنهایی ها، احساس بی پناهی ها، پوچ انگاری ها. علم جهان را با انسان سازگار می کند و ایمان انسان را با خودش.^{۹۷}

البته گاهی دین افزون بر معنای وقایع، به علل وقایع نیز می پردازد. بنابر این گاه دین وظیفه علم را انجام می دهد. حال جای این پرسش است که اگر بین تبیین دینی و تبیین علمی در مورد علل وقایع تعارض واقع شد، چه باید کرد؟

راه حل این تعارض روشن است؛ چرا که از یک سو نظریات علمی، قطعی و یقینی نیستند و با تردید آمیخته اند و از سوی دیگر متون دینی نیز تا حدی مجال تفسیر و تاویل دارند. اگر تعارض بین علم و دین واقع شود، یا تفسیر از دین صحیح نیست و یا اینکه نظریه علمی قطعی نمی باشد، ولی به مثابه نظریه قطعی تلقی شده است. بنا براین اگر تفسیر از دین قطعی و یقینی بود، به احتمال زیاد نظریه علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست و شاید در آینده نظریه علمی جایگزین این نظریه علمی گردد که با تفسیر دین سازگار باشد. اگر نظریه علمی قطعی بود - که بسیار بعید است - در آن صورت پی می بریم که تفسیر ما از دین صحیح نبوده و در مقدمات آن باید تجدید نظر کنیم.

^{۹۶} رعد (۱۳): ۲.

^{۹۷} مرتضی مطهری، مجموعه آثار (انسان و ایمان)، ج ۲، ص ۳۲.

۴- ناسازگاری علم و دین

دین و علم دست کم در برخی موارد با هم ناسازگارند و نمی توان هر دو را پذیرفت. برای مثال، نظریه زمین مرکزی و سکون آن، نظریه ای دینی (بر اساس دیدگاه مسیحیت) و نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، نظریه ای علمی و نظریه تکامل انسان از حیوانات پست تر نظریه ای علمی و نظریه خلقت انسان به همین شکلی که الان وجود دارد، نظریه ای دینی است که قبول یکی از نظریات به منزله رد نظریه دیگر است.

۵- جدایی کامل حوزه علم از دین

برطبق این دیدگاه، حوزه علم از حوزه دین کاملا جداست و هیچ گونه تعارضی باهم ندارند؛ زیرا تعارض بین دو چیز در صورتی پیش می آید که موضوع واحدی داشته باشند و احکام ناسازگاری در مورد آن موضوع به دست دهند. اما در جایی که موضوع و روش و غایت آن دو چیز متفاوت است، بین آنها تعارضی به وجود نمی آید.

تعریف اسلام

واژه اسلام در لغت به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است. تسلیم شدن انسان در برابر احکام الهی است.^{۹۸} اما در اصطلاح، اسلام آخرین و کامل ترین شریعتی است که خداوند برای هدایت همه انسان ها تا به ابد، نازل فرموده است. قوانین چنین آیینی، مطابق فطرت و عقل آدمی و نیز پاسخگوی همه نیازهای فردی و اجتماعی و هدایتی و کمال معنوی و مادی و سعادت دنیا و آخرت انسان است

قرآن

ابعاد اعجاز قرآن

یک. فصاحت و بلاغت

فصاحت : خداوند برای ابلاغ پیام خود، شیواترین و زیباترین الفاظ و جذاب ترین ترکیب را به کار گرفته است(فصاحت)؛

بلاغت : به گونه ای که به بهترین شیوه، معانی خود را به مخاطبان می رساند(بلاغت).

هنگامی که اعراب و ادیبان و عالمان زمان عربی، آیات الهی را از زبان پیامبر شنیدند، ناگهان با سخنی نو که نه شعر بود و نه نثر روبرو شدند که آهنگی زیباتر از شعر و بیانی رساتر از نثر داشت.

دو. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی

قرآن دارای معارف و علمی است که از جهت گستردگی و ژرفا، همواره از آغاز نزول تاکنون روشنی بخش افکار و اندیشه های متفکران بوده است.

قرآن دارای ژرف ترین معارف و علوم، عادلانه ترین قوانین حقوقی و جزایی، بهترین قوانین فردی و اجتماعی، حکیمانه ترین مناسک عبادی، ارزشمندترین دستورها و مواظ و اندرزه های اخلاقی، متقن ترین نکات تاریخی و کارآمدترین شیوه های تربیتی است؛ تا جایی که هر چه علوم بشری پیشرفت می کند حقانیت و اسرار این معارف بیشتر جلوه گر می گردد. وجود این معارف بلند در قرآن، گویای آن است که از منشا وحی صادر شده اند؛ به ویژه آنکه همه این معارف از زبان فردی **اهمی** و درس نخوانده بیان شده است.

و ما کنت تلو من قبله من کتاب و لا تخطه بيمينک اذا لارتاب المبتلون؛^{۹۹} و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی نوشتی، وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند.

سه. اعجاز قرآن از نظر هماهنگی و عدم اختلاف در سبک و محتوا

قرآن مجموعه آياتی است که طی ۲۳ سال و در حالات و شرایط گوناگون بر زبان جاری شده است، اما این گونه گونی حالات هیچ گاه در شیوه و سبک بیان و محتوای مطالب قرآن تأثیری ننهاده است.

^{۹۸} (و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن؛ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده نیکوکار است.) (نساء(۴):۱۲۵).
^{۹۹} عنکبوت(۲۹):۴۸.

اگر پیامبر مطالب قرآن را از جانب خود و بدون ارتباط با وحی مطرح می نمود، طبعاً اختلاف در سبک و تناقض و ناهماهنگی در محتوی به چشم می خورد؛ چرا که:

یک. علوم و مهارت انسان و یا آثار فکری انسانی به مرور زمان کامل تر می شود و طبعاً چنین تکاملی در سخنان فرد آشکار می گردد. حالاًگر پیامبر در طی ۲۳ سال مطالب قرآنی را از پیش خود می گفت، بی شک اختلاف چشم گیری در سبک بیان او نمودار می شد.

دو. حالات درونی انسان مانند نشاط و شادی، غم و رنج، هیجان و آرامش، در شیوه سخن گفتن او تاثیر می نهد قرآن در آیه ای به این جنبه از اعجاز خود اشاره نموده است:

افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير لو جدوا فيه اختلافا كثيرا؛ آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشید؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند.

چهار، اعجاز قرآن از نظر اسرار آفرینش

قرآن در آیات متعددی از اسرار قوانین هستی و طبیعت و اجرام آسمانی پرده برمی دارد. کشف این اسرار برای فردی درس نا خوانده جز از طریق وحی امکان پذیر نیست. البته قرآن کتابی علمی نیست که در آن قوانین علمی آمده باشد، بلکه اگر برخی از اسرار طبیعت را باز می گوید، به دلیل جنبه ای تربیتی، اخلاقی و خداشناسانه است؛ چراکه قرآن کتاب هدایت و تربیت انسان هاست.

حرکت زمین

در عصر نزول قرآن، نظریه حاکم بر جامعه علمی، نظریه زمین مرکزی بود؛ بدین معنا که زمین ثابت، ولی سیارات دیگر از جمله خورشید به دور زمین در گردش اند. اما قرآن به شیوه ای لطیف و زیبا به حرکت زمین اشاره می کند که بر خلاف آن نظریه است.

الذی جعل لکم الارض مهدا؛ همان کسی که زمین را برایتان گهواره ای ساخت.

قرآن در توصیف زمین، از لفظ مهد (=گهواره) استفاده کرد که حرکتش چنان ملایم است که کودک درون آن به آرامی به خواب می رود. حرکت وضعی و انتقالی کره زمین، که برای سکونت انسان آفریده شده، نیز همانند حرکت گهواره نرم و آرام است.

قرآن در آیه ای درباره حرکت کوه ها می فرماید:

و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمر مر الحساب؛ و کوه ها را می بینی [و] می پنداری که آنها بی حرکتند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکتند.

از این آیه نیک بر می آید که حرکت کوه ها بدون حرکت زمین امکان ندارد. چرا که حرکت کوه ها بدین معناست که کره زمین در حرکت است و همچنین حرکت زمین همانند حرکت ابرها بی سر و صداست. این در حالی است که گالیله و کوپرنیک تقریباً هزار سال بعد به حرکت زمین اشاره نمودند.

^{۱۰۰} نساء(۴): ۸۲.

^{۱۰۱} طه(۲۰): ۵۳.

^{۱۰۲} نمل(۲۷): ۸۸.

قرآن در آیه ای دیگر به حرکت منظومه شمسی نیز اشاره می کند که خورشید و ماه هر کدام در مسیر خود شناورند و حتی خورشید به سوی قرارگاهش در حرکت است.^{۱۰۳}

بنابراین قرآن، هم به حرکت زمین و هم به حرکت خورشید و ماه اشاره دارد که این دیدگاه بر خلاف نظریه حاکم در عصر نزول، یعنی نظریه بطلمیوس بوده است. قرآن در آیاتی به کروی بودن زمین نیز اشاراتی دارد.

تلقیح نباتات به وسیله باد

از دیگر اسرار شگت انگیزی که در قرآن بیان شده، نیازمندی برخی گیاهان به تلقیح یا گرده افشانی از طریق باد است:

و ارسلنا الریاح لواقح؛^{۱۰۴} و بادها را باردار کننده فرستادیم.

همچنین قرآن در آیاتی می گوید که ما از هر چیزی جفت آفریدیم و این نر و مادگی نه تنها در حیوانات، که در گیاهان نیز وجود دارد.

و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون؛^{۱۰۵} و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم، امید که شما عبرت بگیرید.

سبحان الذی خلق الأزواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون؛^{۱۰۶} [خدایی] که از آنچه زمین می رویاند و [نیز] از خودشان و از آنچه نمی دانند، همه را نر و ماده گردانیده است.

مسئله زوجیت عمومی در دنیای گیاهان را گیاه شناس سوئدی در قرن هجدهم میلادی کشف کرد، هر چند در گذشته اعتقاد به نر و ماده بودن برخی گیاهان از جمله درخت خرما وجود داشت.

جاذبه عمومی

اهمیت قانون جاذبه عمومی به اندازه ای است که برخی قرن هفدهم را قرن نیوتن نامیده اند. بر اساس قانون جاذبه عمومی، همه اجسام بر یکدیگر نیرو وارد می کنند و نیروی جاذبه با فاصله دو جسم نسبت عکس دارد. یعنی هر چه فاصله بین دو جسم کمتر باشد، نیروی جاذبه بین آنها بیشتر و هر چه فاصله بیشتر، نیروی جاذبه کمتر است. البته در اجسام دورانی، نیروی گریز از مرکز نیز وجود دارد. هنگامی که نیروی جاذبه با نیروی گریز از مرکز مساوی باشد، جسم در مدار ثابت به دور جسم دیگر در حرکت باقی می ماند. بسیاری از سیالات و قمرها در پرتو این دو نیرو به دور یکدیگر در گردش اند.

قرآن در چهارده قرن پیش چنین می گوید:

اللّٰه الذی رفع السماوات بغير عمد ترونها؛^{۱۰۷} [همان] کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینید، برافراشت.

در آسمان، سیارات و ستاره های بسیاری هست که در مداری ثابت در حال حرکت اند. قرآن اشاره می کند که برافراشتن آسمان ها بر اساس ستون های نامرئی است که همانند ستونهای یک ساختمان، سقف را از سقوط حفظ می کنند. این ستون های نامرئی همان نیروهای جاذبه و دافعه ای است که نگاه دارنده اجرام آسمانی است.

^{۱۰۳} یس (۳۶): ۳۸-۴۰.

^{۱۰۴} حجر (۱۵): ۲۲.

^{۱۰۵} زاریات (۵۱): ۴۹.

^{۱۰۶} یس (۳۶): ۳۶.

^{۱۰۷} رعد (۱۳): ۲.

پنج، اعجاز قرآن از نظر خبر های غیبی

قرآن در آیاتی، از حوادث مهمی که جملگ ۹ مخی مربوط به آینده بوده، خبر داده که بعد ها به همان سان و بی هیچ کم و کاستی به وقوع پیوسته است. این خبر های غیبی به همراه دعوی نبوت دلالت بر آن دارد که آنها از جهان وحی گرفته شده اند. ممکن است برخی بر اثر ریاضیت های نفسانی، برخی از حوادث آینده را پیش بینی کنند، اما نه به طور قطع و با جزئیات کامل؛ ضمن آنکه آنها دعوی نبوت نیز ندارند. اینک به برخی از خبر های غیبی قرآن می پردازیم.

خبر های غیبی قرآن

۱- ناتوانی انسان ها از معارضه با قرآن

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا؛^{۱۰۸} بگو (اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند). اکنون چهارده قرن از این خبر غیبی می گذرد و هنوز آدمی نتوانسته است سوره و حتی آیه ای همانند قرآن بیاورد.

۲- پیروزی رومیان پس از مدتی کوتاه

هنگامی که سپاه ایران در دوران حکومت خسرو پرویز به قلمرو رومیان حمله برد، شام، فلسطین و آفریقا را فتح کرد و اورشلیم را غارت نمود و امپراتور روم شرقی را سخت شکست داد. مشرکان مکه و دشمنان اسلام با شنیدن این خبر، آن را به فال نیک گرفتند و پنداشتند که آنها نیز بر سپاه محمد پیروز خواهند شد. اما قرآن در آیه ای اعلام داشت که کمتر از ده سال دیگر، این رومیان اند که ایران را شکست می دهند. هنوز ده سال نگذشته بود که در سال دوم هجری سپاه روم بر ایران پیروز گشت و این پیش بینی تحقق یافت. مقارن با این پیروزی، در جنگ بدر، مسلمنان نیز بر سران قریش غالب آمدند که قرآن آن را نیز خبر می دهد:

رومیان شکست خوردند؛ در نزدیکترین سرزمین، و [لی] بعد از شکستشان، در ظرف چند سالی، به زودی پیروز خواهند گردید؛ [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست، و در آن روز است که مومنان از یاری خدا شاد می گردند.^{۱۰۹}

۳- پیروزی پیامبر بر مشرکان

قرآن در آیه ای به پیامبر اعلام می دارد:

پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب؛ که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد؛ همانان که با خدا مبعودی دیگر قرار می دهند. پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست.^{۱۱۰}

این آیه از آیات مکی است که در سال سوم بعثت نازل گردیده است. محدثان درباره شان نزول این آیه می گویند گروهی از مردم مکه هرگاه پیامبر را در کوچه و بازار می دیدند، به طعن و بدگویی می پرداختند و می گفتند: (این مرد، مدعی است که من پیامبرم و فرشته وحی بر من نازل می گردد.) این آیه برای پاسخ دادن به بدگویی آنان نازل شد و بدین ترتیب از پیروزی و گسترش آیین او و کمک های خداوند

^{۱۰۸} اسراء(۱۷):۸۸.

^{۱۰۹} (غلبت الروم* فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون * فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المومنون)(روم(۳۰):۲-۴).

^{۱۱۰} (فاصدع بما تورم و اعرض عن المشرکین * انا کفیناک المستهزئین * الذین یجعلون مع الله اخر فسوف یعلمون.) (حجر(۱۵):۹۶-۹۴).

بدو و ذلتی که نصیب دشمنان او خواهد شد، پرده برداشت. هنگامی که این خبر را اعلام شد، کسی باور نمی کرد روزی فرابرسد که شوکت و قدرت قریش شکسته شود و پیامبر بر آنها پیروز گردد و مکه را فتح نماید.

۴- خبر بازگشت پیامبر به مکه

آن هنگام که پیامبر به دستور خداوند مکه را به قصد مدینه ترک گفت، در بین راه با خود می اندیشید که آیا دوباره به مکه بازمی گردد. در این هنگام آیه ای نازل گشت:

ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد؛^{۱۱۱} الذر حقیقت، همان کسی که این آیه را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند.

معاد در لغت به معنای بازگشت گاه است. از این نظر به وطن معاد می گویند که فرد مسافر هر کجا برود، دو باره به همان جا بازمی گردد. قرآن از بازگشت پیامبر به مکه - در زمانی که هیچ شهادی بر آن گواهی نمی داد - خبر می دهد که چند سال پس از نزول این آیه پیامبر پیروزمندانه به مکه بازگشت.

۵- مصونیت قرآن از تحریف

بی گمان کتاب های آسمانی پیامبران پیشین نظیر تورات و انجیل تحریف شده اند .

بی تردید قرآن بر خلاف کتاب های آسمانی پیشین، از هر گونه تحریفی در امان مانده است

برخی از دلایل تحریف ناپذیری قرآن صفحه ۱۵۱

۱- تاریخ گواه آن است که مسلمانان به آموزش و حفظ و کتابت قرآن عنایت ویژه ای داشته اند؛ آن سان که تنها در یک جنگ، شمار شهدایی که حافظ قرآن بودند، به هفتاد نفر رسید. حال با توجه به اهتمام بسیار مسلمانان در حفظ قرآن - وحتی تعداد آیات و کلمات و سوره های آن - چگونه می توان گفت چنین کتابی با این همه قاری و حافظ و علاقه مند، تحریف شده باشد؟ اگر تحریفی صورت می گرفت، در تاریخ ثبت می شد و بی شک مسلمانان در برابر آن واکنش تندی نشان می دادند و از آن مانع می شدند. به تعبیری دیگر، اجماع مسلمانان بر عدم تحریف قرآن، خود دلیلی بر تحریف ناپذیری آن است.

۲- خداوند خود در آیه ای، حفظ و صیانت قرآن را بر عهده گرفته است:

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون؛^{۱۱۲} بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

در این آیه که با نشانه های تاکید (ان)، (نحن)، (لام تاکید) و (جمله اسمیه) آمده، خداوند با تاکید بسیار، نزول قرآن و نگاهبانی از آن را به خود نسبت داده است.

در آیه ای دیگر آمده است:

لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید؛^{۱۱۳} از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید؛ وحی

[نامه] ای است از حکیمی ستوده [صفات] .

^{۱۱۱} قصص(۲۸):۸۵.

^{۱۱۲} حجر(۱۵):۹.

^{۱۱۳} فصلت(۴۱):۴۲.

منظور از باطل که به هیچ رو در قرآن راهی ندارد، هر باطلی است که مایه وهن قرآن گردد و چون کم و زیاد کردن الفاظ قرآن موجب وهن آن می شود و خود از مصادیق باطل است، بر این اساس هیچ گونه فزونی و کاهشی در قرآن راه نمی یابد.

۳- امام علی و سایر امامان معصوم (ع) هیچ گاه در مورد تحریف قرآن سخنی نگفته اند بلکه به عکس، آنان همواره مردم را به تدبیر و عمل به قرآن می خواندند،^{۱۱۴} دل حالی که اگر تحریفی در قرآن صورت می پذیرفت، امامان معصوم هرگز سکوت نمی کردند که این خود گواهی است بر تحریف ناپذیری قرآن. البته ممکن است روایاتی نیز باشند که بتوان از آنها تحریف قرآن را استنباط نمود. اما عالمان و محققان بزرگ شیعه و سنی جملگی تصریح دارند که این گونه روایات ضعیف هستند و نمی توان به آنها اعتنا کرد.

سنت (صفحه ۱۵۲)

پیامبر اسلام افزون بر مقام دریافت و ابلاغ وحی الهی، مقام تبیین و توضیح آیات الهی را نیز بر عهده داشت؛ چرا که تمام جزئیات احکام الهی در قرآن نیامده است. مثلا تعبیر (اقیموا الصلاه) بارها در قرآن آمده، اما در هیچ جای آن تعداد رکعت های نماز بیان نشده است. برخی از آیات قرآن نیز نیازمند تفسیر صحیح است. از این رو، پیامبر با گفتار خود به تبیین جزئیات آیات و تفسیر آیه های تفسیر آیه های مربوط به احکام می پرداخت. مثلا در مقام تبیین جزئیات نماز فرمود:

نماز را به جا آورید، همان گونه که می بینید من نماز می گذارم.^{۱۱۵}

پس از پیامبر، وظیفه تبیین و توضیح آیات الهی بر عهده امامان معصوم است.

تعریف سنت

لغوی: سنت در لغت به معنای روش و طریقه است

اصطلاح: تمام گفتارها و کردارها و تقریرهای معصومان سنت نامیده می شود.^{۱۱۶}

توضیح اینکه، به مطالبی که پیامبر و امام معصوم در تبیین آیات الهی بیان می کنند، در اصطلاح (گفتار) می گویند. کردار و فعل معصوم نیز دست کم بر مباح بودن و مشروعیت آن عمل دلالت دارد؛ همان گونه که انجام ندادن عملی از سوی آنان دست کم بر واجب نبودن آن عمل گواهی می دهد. اگر شخص یا گروهی در حضور معصوم عملی انجام دهند یا سخنی بگویند که امام در برابر آن هیچ موضع مخالفی اعلام نکند و سکوت را برگزیند، چنین عملی را تقریر، امضا و تایید معصوم می نامند؛^{۱۱۷} زیرا اگر آن عمل و سخن مشروعیت نداشته باشد، بر معصوم واجب است نامشروع بودن آن را از باب امر به معروف و نهی از منکر و یا ارشاد جاهل ابراز نماید.

بنابر این، به آنچه پیامبر و امام معصوم در تبیین آیات الهی گفته یا انجام داده اند، (سنت) می گویند که یکی از منابع فقه شیعه به شمار می رود.

عقل و جایگاه آن در شناخت دین صفحه ۱۵۶

لغوی: در لغت به معنای منع و بازداشتن است و گاه به وسایلی که به نوعی بازدارندگی دارد، عقل اطلاق می گردد؛ مانند افسار که از بیراهه رفتن حیوان جلوگیری می کند. از این رو به قوه ای که انسان را از بیراهه باز می دارد، عقل می گویند.

اصطلاح: قوه ای است در انسان که او را از سایر حیوانات متمایز می سازد و انسان به واسطه آن به تفکر و استدلال می پردازد و امور خوب و بد و حق و باطل را از یکدیگر باز می شناسد. این قوه کم و بیش در همه انسان ها وجود دارد.

^{۱۱۴} نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.

^{۱۱۵} محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۲۷۹؛ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۲.

^{۱۱۶} جعفر سبحانی، الموجز فی اصول الفقه، ص ۱۶۱.

^{۱۱۷} همان.

(عقل نظری) و (عقل عملی).

عقل نظری: اگر عقل اموری را درک کند که مستقیماً و بی واسطه مقتضی تاثیر در مقام عمل نباشد، نظیر **(محال بودن اجتماع تناقض)**، به آن عقل نظری می گویند. به تعبیر دیگر اگر عقل با حوزه (هست ها) و (بودها) سروکار داشته باشد و یا موضع کارکرد عقل، چیزهایی باشد که شایسته دانستن است، آن را عقل نظری می خوانند، مانند اینکه (انسان موجودی وابسته) یا (جهان متغیر) است.

عقل عملی: اما اگر عقل اموری را درک کند که مستقیماً مقتضی تاثیر در مقام عمل است، نظیر (قیح بودن ظلم)، به آن عقل عملی می گویند. به بیان دیگر، چنانچه متعلق عقل **(خوبی ها) و (بدی ها) و (باید ها) و (نباید ها)** باشد و یا اگر متعلق عقل از اموری باشد که شایسته انجام یا عدم انجام است، مانند خوبی عدالت و بدی ظلم، عقل عملی نام می گیرد.

حجیت عقل

حجیت احکام یقینی عقل نظری و عملی، ذاتی است و لزومی ندارد البته این حجیت ذاتی، مخصوص احکام بدیهی یا استدلال های برهانی و یقینی عقل است، و گرنه برخی احکام غیر بدیهی و یا استدلال های غیر یقینی عقل ممکن است خطا و اشتباه باشد. اصولاً به واسطه عقل است که حجت های دیگر را درک می کنیم. لازمه عدم حجیت احکام و استدلال های یقینی عقل، شکاکیت محض است. بدین بیان، اگر کسی محال بودن اجتماع تناقض، نیازمندی معلول به علت و نیکویی عدالت و زشتی ظلم را انکار کند، سرانجام همه چیز را انکار خواهد کرد و به تعبیری، فرجام کارش شکاکیت خواهد بود.

عالمان اصولی و متکلمان امامیه بر آن اند که عقل، جدای از حکم دین و شریعت، می تواند حسن و قبح و پاره ای از افعال مانند خوبی عدالت و زشتی ظلم را درک کند. در مقابل، اشاعره اعتقاد دارند هیچ فعلی به خودی خود نه زیباست و نه زشت، نه حسن است و نه قبیح. اینان می گویند حسن و قبح منشا دیگری جز امر و نهی شارع ندارد؛ بدین بیان که اگر خدا فعلی را امر کند، نیکو و حسن و اگر نهی کند، زشت و قبیح است.

دلیل متکلمان شیعه بر حسن و قبح ذاتی اشیا این است که اگر حسن و قبح اشیا ذاتی نباشد، شرع و دین هم اثبات نمی شود؛ زیرا اگر دروغ گفتن قبیح نباشد، چنانچه پیامبری هم که نبوت او اثبات شده، خبر دهد که دروغ قبیح است، از او نمی توان پذیرفت، چرا که ممکن است دروغ گفته باشد. از سویی پیامبری او نیز اثبات نمی شود؛ چه آنکه خلاف حکمت بر خدا قبیح نیست و تصدیق دروغگو نیز قبیح نمی باشد و بعید نیست کسی به دروغ ادعای نبوت کند و خدا معجزات را به دست او جاری سازد و او را تصدیق نماید و او نیز بسیاری چیزها را که خدا منع نکرده و یا امر نفرموده، برای مردم حرام و واجب گرداند.^{۱۱۸}

بنابر این اگر خوبی و بدی افعال، تنها از طریق شرع و اخبار پیامبران الهی معلوم شود، ما نمی توانیم به خوبی و بدی هیچ فعلی حکم کنیم؛ چراکه در گزارش های آنها احتمال دروغ وجود دارد و فرض این است که قبح دروغ هنوز ثابت نشده است.

قرآن و روایات نیز به روشنی بر حسن و قبح عقلی گواهی می دهند. برای نمونه، در آیه ای می خوانیم:

ان الله يامر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذى القربى و يهنى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون؛^{۱۱۹} ذر حقيقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.

امام صادق (ع) در روایتی می فرماید:

فبالعقل عرف العباد خالقهم... و عرفوا به الحسن من القبيح؛^{۱۲۰} پس بندگان خدا با عقل، خدای خویش را شناختند و به واسطه آن، کار پسندیده و زیبا را از ناپسند و زشت تشخیص دادند.

در این روایت نیز به صراحت این نکته بیان گردیده است که عقل توانایی بازشناسی افعال پسندیده از ناپسند را دارد.

بنابر این عقل، جدای از حکم شرع، به خوبی و بدی برخی از اعمال پی می برد. و یکی از منابع دین دانسته شده و حتی در پاره ای از روایات، حجت باطنی نام گرفته است.

بر اساس احکام قطعی عقل - اعم از نظری و عملی - در حوزه خاص خود همانند احکام صریح قرآن دارای اعتبارند.

رابطه عقل و دین صفحه ۱۵۹

رابطه عقل و دین یکی از مسائل مهم در حوزه دین پژوهی است. دیدگاه های مختلفی در این باره وجود دارد که در این زمینه ما تنها به دو دیدگاه اصلی می پردازیم: ایمان گرایی و عقل گرایی.

ایمان گرایی: دیدگاهی است که ساحت دین را قلمرویی می داند که فعالیت عقلانی در آن کارآمد نیست. معتقدان به این دیدگاه می گویند متدینان نباید بر اساس عقل، باورهای دینی را بپذیرند، بلکه باید به آنها ایمان آورند. در مقابل این دیدگاه،

عقل گرایی: اعتقادات دینی را قابل ارزیابی با معیارهای عقلانی می داند و به نوعی سازگاری بین دین و عقل معتقد است.^{۱۲۱}

البته هر یک از این دیدگاه ها انوعی دارد که به آنها نمی پردازیم، بلکه بیشتر رابطه عقل و دین از دیدگاه اسلام را بررسی می کنیم.

از دیدگاه اسلام، عقل و دین دو موهبت الهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است و توامان آدمی را به سعادت جاودانه می رساند، نه به تنهایی. عقل، دین را و دین نیز عقل را تایید می کند. برای نمونه به برخی آیات و روایات در باب عقل می پردازیم: قرآن مجید اصولاً نزول قرآن را برای تعقل می داند؛ تا جایی که بدترین جنبندها را کسانی می داند که تعقل نمی ورزند:

انا انزلنا القرآن عربيا لعلكم تعقلون؛^{۱۲۲} ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون؛^{۱۲۳} قَلَطًا بدترین جنبندها نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند.

امام کاظم (ع) در روایتی عقل را حجت درونی و باطنی می خواند. امام صادق (ع) نیز می فرماید:

^{۱۱۹} نحل(۱۶): ۹۰.

^{۱۲۰} محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

^{۱۲۱} محمد محمد رضایی، رابطه عقل و ایمان، ص ۱۲.

^{۱۲۲} یوسف(۱۲): ۲.

^{۱۲۳} انفال(۸): ۲۲.

هر کس عاقل است، دین دارد و کسی که دین دارد، به بهشت می رود.^{۱۲۴}

هیچ فرقه اسلامی تعقل و خرد ورزی را به کلی انکار نکرده و اختلاف فقط در قلمرو و حیطة کارکرد عقل است. حتی اهل حدیث که هر گونه بحث و چون و چرا و استدلال عقلی در مسائل دینی را حرام می شمردند، با عقل خود، دین را پذیرفته اند. اینان هنگامی که وارد حریم دین می شوند، به کارگیری عقل را در کشف احکام و معارف الهی انکار می کنند.

دیدگاه شیعه: همان گونه که برای پذیرش دین به عقل نیازمندیم و اصول دین را با کمک عقل اثبات می کنیم، برای استنباط احکام دینی نیز باید از عقل بهره گیریم تا احکام دینی را از احکام غیر آن تمییز دهیم. از همین روست که احکام قطعی عقل به عنوان یکی از منابع احکام الهی مطرح است.

در جهان مسیحیت به علت غیر عقلانی بودن اصول اساسی مسیحیت نظیر تثلیث، الوهیت و تجسد عیسی مسیح، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی، متکلمان مسیحی چاره ای نداشته اند جز آنکه بگویند ایمان بیاورید تا بفهمید، نه اینکه ابتدا بفهمید، سپس ایمان بیاورید. برخی از ایمان گرایان اعتقاد دارند ایمان، ضد عقل است، اما پاره ای دیگر می گویند ایمان دینی، فراتر از عقل آدمی است، نه ضد عقل.

پولس، حواری عیسی مسیح می نویسد: (با خیر باشید که کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید).^{۱۲۵} **پولس** فلسفه و خرد ورزی را هم ردیف با مکر و باطل می داند و به مردم توصیه می کند که از آن پرهیز کنند. همچنین **تروتولیان** از مسیحیان صدر اول می گوید: (آتن را با اورشلیم چه کار؟) مقصود او از آتن، فلسفه و خرد ورزی، و از اورشلیم کلیسای مسیحی است، پاسخ او به این پرسش این بود که هیچ؛ ایمان و فلسفه هیچ وجه مشترکی ندارند و بلکه کاملاً ضد یکدیگرند.^{۱۲۶} برخی دیگر مانند کی یر کگارد^{۱۲۷} فیلسوف و متفکر دینی دانمارکی و پایه گذار فلسفه **اگزیستانسیالیسم الهی** بر آن اند که ایمان دینی اصیل هنگامی ظهور می نماید که عقل به پایان خود برسد.

البته در مسیحیت، دیدگاه عقل گرایانه در باب دین نیز وجود دارد، ولی همان عقل گرایان نیز در برخی موارد ناگزیر به ایمان گرایایی توسل می جویند. برای مثال، **توماس آکویناس** (۱۲۲۴-۱۲۷۴) متکلم عقل گرای مسیحی که کوشید فلسفه ارسطو را با آموزه های مسیحیت همسو کند، معتقد است برخی اصول اساسی مسیحیت نظیر تثلیث را نمی توان از طریق عقل فهمید، بلکه باید بدان ایمان آورد.

در پایان می توان نتیجه گرفت همان گونه که قرآن تصریح می کند، دینی که با عقل سازگار نباشد، تحریف شده است و دین واقعی و تحریف نشده با عقل همخوانی دارد، چنان که دین اسلام چنین است.

^{۱۲۴} محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۱.

^{۱۲۵} رساله پولس به کولیسان، ۸/۲.

^{۱۲۶} Pojman, philosophy of Religion, P. 397; Peterson, ... Reason and Religious Belief, p.33.

^{۱۲۷} Kier kegaard

^{۱۲۸} اتین ژیلسون، مبانی فلسفه مسیحیت، ص ۵۷.

خاتمیت در قرآن

ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین؛^{۱۲۹} محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

. خاتم از ماده (ختم) به معنای (پایان دادن به چیزی) است. ابن فارس، از علمای بزرگ لغت در قرن چهارم هجری می نویسد:

ختم، یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و اینکه مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می گویند، از همین باب است؛ زیرا بعد از پایان دادن چیزی بر آن مهر می نهند.

گاه برخی خاتم را (زینت) معنا کرده اند، از این رو خاتم انبیا به معنای زینت تمام پیامبران است، نه پایان دهنده آنها. اما باید گفت خاتم هرگز به معنای زینت نیامده است، بلکه به معنای انگشتر نیز آمده است؛ از این رو که به وسیله آن، نامه ها و چیزهایی مانند آن را ختم و مهر می کنند.

برخی ممکن است بگویند از مطالب گذشته بر می آید که (خاتم) به معنای پایان دهنده است، اما اشکال اینجا است که آیه می فرماید: پیامبر اسلام خاتم انبیاست، نه خاتم رسولان. بنابر این پس از پیامبر بی شک نبی دیگری نمی آید، ولی ممکن است رسولی بیاید.

در پاسخ باید گفت واژه نبی و رسول به دو معنای متفاوت است: قلبی به کسی گفته می شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه می تواند از جهان غیب خبر دهد، خواه مامور باشد که آنچه به او وحی شده، به مردم یا گروهی از مردم تبلیغ کند یا نکند و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه داشته باشد و یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبر دیگری باشد. اما رسول فقط به آن دسته از انبیا گفته می شود که افزون بر اخذ وحی و خبر داشتن از جهان غیب، دست کم یکی از این سه امتیاز را داشته باشد:

۱- مامور باشد که آنچه به او وحی شده، به مردم یا گروهی از آنان تبلیغ کند؛

۲- دارای شریعت جداگانه ای باشد؛

۳- دارای کتاب آسمانی باشد.

از این رو نبی، عام تر از رسول است. به بیان دیگر، هر کسی رسول است، نبی هم هست، ولی هر نبی، رسول نیست. بنابر این ختم نبوت به معنای ختم رسالت نیز هست.

در روایتی از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است: ابوذر از رسول گرامی (ص) پرسید تعداد انبیای الهی چندتاست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود:

۱۲۴ هزار نفر. سپس عرض کرد رسولان آنها چند نفر هستند؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: سیصد و سیزده نفر.^{۱۳۱}

چنان که پیداست، در این روایت سیصد و سیزده نفر از انبیای الهی رسول اند؛ یعنی افزون بر مقام نبوت، دارای مقام رسالت نیز هستند. بنابر این هنگامی که آیه می فرماید پیامبر اسلام خاتم انبیاست، بر خاتم رسولان نیز دلالت دارد.

واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لامبدل لکلماته ولن تجد من دونه ملتحدا؛^{۱۳۲} آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمات او را تغییر دهنده ای نیست، و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت.

^{۱۲۹} احزاب(۳۳):۴۰.

^{۱۳۰} مریم(۱۹):۵۱.

^{۱۳۱} محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۲؛ جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

در این آیه، (لن تجد) برای نفی ابد و تاکید بر تغییر ناپذیری کلمات وحی است؛ یعنی هیچ گاه غیر از خدا و کتاب او پناگاهی وجود ندارد. در واقع این تعبیر، وجود پناهگاهی غیر از قرآن را تا ابد نفی می کند. همچنین در تعبیر (لامبدل لکلماته) ضمیر کلماته به (کتاب ربک) باز می گردد؛ بدین معنا که هیچ امری نمی تواند کلمات قرآن را تغییر دهد.

این آیه دلیلی بر خاتمیت آیین اسلام است. این آیه و آیه پیشین، خاتمیت پیامبران صاحب شریعت را نیز اثبات می کند.

و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا؛^{۳۳} و لما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا؛^{۳۴} بگو ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم.

مطابق این آیات، رسالت پیامبر اسلام جهانی و همگانی است و عموم انسان ها شامل می شود. در نتیجه انسان های آینده نیز تا پایان جهان مشمول این آیه اند. از این رو این آیات، هم بر جاودانگی قرآن دلالت دارد و هم بر خاتمیت پیامبر اسلام.

خاتمیت در روایات اسلامی

هنگامی که پیامبر عازم جنگ تبوک بود، علی(ع) رابرای اداره امور به جای خود در مدینه گمارد و فرمود:

اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی؛^{۳۵} آیا راضی نیست که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ [با این تفاوت] که بعد از من پیامبری نیست.

این حدیث - که به حدیث منزلت مشهور است - به صراحت می گوید پس از پیامبر، نبی دیگر نخواهد آمد. در روایتی از پیامبر اسلام آمده است:

مثل من در میان شما مانند مردی است که خانه ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز اینکه جای یک آجر آن خالی است و هر کس وارد خانه می شود و به آن نگاه می کند، می گوید: (چه زیباست! جز اینکه جای این آجر خالی می باشد). سپس فرمود: من جای آن آجر خالی ام و پیامبران به وسیله من ختم شده اند.^{۱۳۶}

بر اساس این روایت نیز پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر است. صفحه ۱۶۶ دو حدیث از قلم افتاده است

شبهات درباره خاتمیت صفحه ۱۶۷

۱. خاتمیت پایان حاکمیت دوره غریزه

اقبال لاهوری توجه و تفسیری از فلسفه ختم نبوت به دست می دهد که خلاصه وار چنین است: زندگی در گذشته بر اساس غریزه اداره می شده که وحی مربوط به دوره غریزه است ولی با پیشرفت انسان تعقل و تفکر جای غریزه را گرفته است. خاتمیت یعنی پایان دوران غریزه یا هدایت بر اساس وحی و ظهور دوره هدایت عقل.

نقد و بررسی

لازمه تقریر اقبال آن است که انسان ها نه تنها به وحی و پیامبری جدید نیاز ندارند بلکه از راهنمایی وحی نیز مطلقا بی نیازند چرا که هدایت عقل تجربی جانشین هدایت وحی شده است این سخن اگر هم درست باشد به معنای ختم دیانت است نه ختم نبوت و گفته او مستلزم آن است که علم را به جای ایمان بنشانیم.

در نقد گفتار او می توان گفت اولاعقل تجربی هیچ گاه نمی تواند جانشین وحی شود زیرا قرآن می فرماید:

^{۱۳۲} کهف(۱۸): ۲۷.

^{۱۳۳} سبأ(۳۴): ۲۸.

^{۱۳۴} اعراف(۷): ۱۵۸.

^{۱۳۵} احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۲، ص ۳۹۸

^{۱۳۶} محمد بن حسن حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

ای پیامبر! تو که برترین انسانها هستی { ما به تو چیزهایی تعلیم دادیم که تو هرگز نمی توانستی بدانی .

بنابراین وحی از آن روی به انسان ها نازل شد که نمی توانستند به حقایق وحیانی دست یابند. سخن امام کاظم(ع) در باب عقل گویای این مدعاست : ((خداوند دو حجت برای آدمیان قرا داده است : یکی حجت آشکار که رسولان و انبیا وامامان معصوم هستند و دیگر حجت باطنی که عقول مردم اند)) بنا بر این هیچ یک از این دو نمی توانند به جای دیگری بنشینند. از همین و این سخن اقبال که هدایت عقل تجربی جانشین وحی شده خطاست .

دیگر اینکه مومنان و متدینان بر اساس عقل خودبه دین مراجعه کرده اند. چه بسیار عاقلان و متفکران برجسته ای که از لحاظ عقلی سرآمدند ولی باز هدایت وحیانی را پذیرفته اند. پیش تر گفتیم که اصولا قرآن نزول خود را برای تعقل میداند و بدترین جنبندگان را کسانی می دانند که نمی اندیشند.

روایات اسلامی نیز متدینان را کسانی می خواند که بر اثر عقل خود به هدایت وحیانی دست یافته اند. برای نمونه امام صادق(ع) میفرماید : ((عقل راهنمای مومن است.))

بنابراین مومنانی که قرآن را به عنوان کتاب زندگی خود برگزیده اند بر اساس راهنمایی عقل چنین کرده اند. از دیگر سو آموزه های وحیانی - چه مستقسم و چه غیر مستقیم - جملگی عقلانی اند. بنابراین نمی توان عقل را جای گزین وحی نمود و دیدگاه اقبال در باب خاتمیت به هیچ رو صحیح نیست.

۲. خاتمیت پایان دوران ولایت شخصی

برخی نظریه ها در باب خاتمیت رابه گونه ای تبیین کرده اند که به گمان خود قابل دفاع باشد. از نگاه آنها خاتمیت یعنی پایان دوران ولایت شخصی. پیامبر ولایت شخصی داشت بدین بیان که سخن او نوعا آمرانه از موضع بالا و اغلب بدون استدلال است و از این جهت با زبان و چگونگی بیان تفاوت آشکار دارد. اگر به قرآن بنگریم به ندرت در آن استدلال می یابیم به تعبیر دیگر سخن نبی آن بود که من خود قانون حجت ختمی ت به این معناست که دیگر سخن بدون استدلال پذیرفته نمی شود.

نقد و بررسی

استلال خطابات پیامبر(ص) در خود خطابات است و سخنان ایشان در قالب وحی به گونه ای است که خود حجت و استدلال است. قرآن خطابات وحیانی پیامبر را برهان و نور می داند که خود روشن است و هم روشنی بخش :

(یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا) ای مردم در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوی تابناک فرو فرستادیم.

افزون بر این قرآن مردم را به تفکر و تعقل فرا می خواند و نیز سفارش می کند که از علم و حجت تبعیت کنید و از آنچه بدان علم ندارید پیروی نکنید حال چگونه ممکن است خود را بدون استدلالو آمرانه معرفی کزد؟

قرآن در آیه ای دیگر برای تشخیص ادعای پیامبر مردم را با صراحت به تعمق در خود قرآن دعوت می کند :

(افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا) آیا در معانی قرآن نمی ادیشید ؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند.

قرآن در بیش از سیصد آیه مردم را به تفکر و تعقل و تدبر دعوت نموده و استدلال هایی رانیز از زبان پیامبران و اولیای الهی نقل می کند. خداوند در هیچ آیه ای به بندگان خود امر نکرده است که جاهلانه به قرآن یا هر مسئله ای دیگری ایمان بیاورند بلکه برای اثبات احکام و مسایل استدلال نموده است.

البته استدلال های قرآنی به صورت براهین فلسفی و کلامی متعارف نیست بلکه به گونه ای خاصی است و با فطرت آدمی تنایب دارد. گزاه های قرآنی نیز یا هماهنگ با عقل و یا مبتنی بر عقل هستند یعنی چون از طریق استدلال عقلی حجتیت قول پیامبر - که معصومانه است - به اثبات

رسیده اگر عقل نتواند مستقیماً حکمی از احکام قرآنی را درک کند باز هم پذیرفتنی است زیرا پشتوانه و تکیه گاه آن حکم عقلی است. از این رو می توان ادعا کرد تمام خطابات الهی - مستقیم یا غیر مستقیم - عقلانی است و اینکه سخن پیامبران اغلب بدون استدلال می باشد سخنی است بس گزاف.

۳. ناسازگاری خاتمیت با مرجعیت علمی امامان معصوم

برخی دیگر خاتمیت را با مرجعیت علمی امامان معصوم شیعه که سخن آنان از عصمت و حجیت برخوردار است جمع پذیر نمی دانند چرا که اگر سخنان ائمه (ع) معصومانه باشد در رتبه وحی خواهد نشست که این با خاتمیت ناسازگار است .

نقد و بررسی

همه مسلمانان به مرجعیت و وثاقت قرآن و سنت قطعی پیامبر اعتقاد دارند چنان که قرآن می فرماید :

این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه ا به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.

همچنین پیامبر در حدیث ثقلین یکی از احادیث متواتر اسلامی - که در کتاب های حدیثی معتبر شیعه و سنی ذکر شده است - می فرماید :

من در میان شما دو چیز گرانبها رابه امانت می گذارم و می روم . مادامی که به این دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت کنار حوض نزد من آیند.

در این روایت اهل بیت (ع) هم طراز با قرآن اند یعنی همان گونه که قرآن از هر نوع تحریفی مصون است اهل بیت نیز از هر گونه خطای فکری و عملی مبراینند به بیانی دیگر کسانی که تمسک به آنها مایه هدایت است و مسلمانان را از ضلالت و گمراهی باز میدارند و از قرآن نیز هرگز جدا نمی شوند از هر گونه خطا و گناهی مصون اند.

همچنین پیشتر گفتیم که پیامبر اهل بیت خود رابه کشتی نوح مانند کرده که هر کس بر آن سوار شود از امواج رهایی می یابد و هر از آن تخلف نماید به هلاکت می رسد.

قرآن در آیه تطهیر به صراحت اظهار می دارد که خداوند رجس را نیز از اهل بیت برداشته است. مقصود از رجس هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه و خطا از مصادیق بارز آن است. از این رو گفتار و کردار ائمه معصومین (ع) همانند قرآن حجیت دارد. بنابراین کسانی که سخن پیامبر را بر اساس آموزه های قرآن حجت می داند سخنان ائمه (ع) را نیز بر اساس آیات و روایات قطعی پیامبر همین گونه تلقی می کنند. در واقع ممکن نیست کسی به سنت پیامبر باور داشته باشد ولی حجیت و وثاقت تعالیم ائمه (ع) را انکار کند.

بنابراین بین خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم هیچ گونه ناسازگاری نیست.

ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کردیم پس آیا پند گیرنده ای هست ؟

همچنین امام باقر(ع) در روایتی می فرماید :

هر کسی گمان کند که قرآن کتابی مبهمی است خود را نابود کرده و با نظریه خویش دیگران را نیز به هلاکت می رساند .

البته فهم پذیر بودن قرآن بدین معنا نیست که همه افراد به یکسان از معارف قرآن بهره مند میگردند بلکه قرآن دریای بی کرانه ای است که هر کس به اندازه ظرفیت خود می تواند از آن سود جوید. همچنین مراتب فهم قرآن در طول یکدیگرند و هیچ گاه با ظاهر قرآن ناساگار نیستند.

روشمند بودن فهم دین

هر چند دین فهم پذیر است اما این فهم پذیری روشمند است یعنی بدان گونه نیست که هر کس به آیه یا روایتی مراجعه کند و بی آنکه منطق لازم فهم قرآن را رعایت نماید حکم اسلامی را استنباط کند یا اینکه با پیش فرض خاصی به سراغ قرآن رود و با تحمیل دیدگاه خود بر قرآن آن را حکم اسلامی بداند. بنابراین برای تفسیر قرآن باید روش صحیحی بر اساس رعایت امور ذیل داشت :

۱. آگاهی از قواعد زبان عربی : نخستین پایه برای فهم قرآن آگاهی از قواعد زبان عربی است تا فاعل از مفعول ظرف از مظهر و معطوف از معطوف علیه و... به خوبی تشخیص داده شود.

۲. آگاهی از معانی الفاظ قرآن : یکی دیگر از پایه های اساسی فهم و تفسیر قرآن آگاهی از معانی الفاظ و مفردات قرآن است. بای فهم این معانی نباید به معانی رایج این زمان و یا معانی ارتكازی در ذهن مراجعه نمود زیرا چه بسا معانی الفاظ به مرور زمان دگرگون شده و نسبت به معانی ایج در عصر رسالت به نوعی تغییر کرده باشد. بنابراین باید به طریقی معانی رایج در عص رسالت ا پی جویی کرد که در این راه کتابهی لغت منهسی وجود دارد.

۳. تفسیر قرآن به قرآن : قرآن که خود رایبانگر همه چیز معرفی می کند بی شک بیانگ خود نیز هست. بنابراین برای فهم یک آیه می توان به آیات دیگر نیز مراجعه نمود و اگر در آیه ای ابهامی به نظر رسید باید با توجه به آیات دیگر ابهام رازدود. امام علی(ع) در این باره می فرماید:

برخی از آیات قرآن با برخی دیگر به سخن در آمده معنای خود را می فهماند و بعضی از آن به بعضی دیگر گواهی میدهد.

همچنین برای فهم یک آیه باید از یک سو تمامی آیات مناسب آن موضوع را در نظر گرفت و آیه ا در پرتو آیات دیگر معنا کرد و از سوی دیگر سیاق یا قبل و بعد آن آیه را نیز مورد توجه قرار داد. در واقع منشا پیدایش مذاهب و فرقه های مختلف آنجاست که هر یک به آیه ای مراجعه نموده و از آیات دیگر غفلت ورزیده اند.

۴. مراجعه به احادیث صحیح : فهم برخی از آیات بدون مراجعه به احادیث صحیح اسلامی امکان پذیر نیست زیرا اغلب این آیات مطلق هایی اند که قیود آنها در احادیث پیامبر و امامان معصوم آمده است. برای مثال قرآن در باره وجوب نماز روزه زکات خمس و حج سخن گفته اما جزئیات آنها را بیان نکرده است. از همین رو در این موارد - به حکم قرآن - نهچهریم برای فهم آنها به احادیث پیامبر و امامان معصوم (ع) مراجعه کنیم. بنابراین برای فهم قرآن آشنایی با احادیث پیامبر و امامان معصوم امری ضروری است.

۵. توجه به شان نزول آیات : قآن در مدت ۲۳ سال و د پی یک سلسله پرسش ها و یا رویدادهایی نازل شده است. آگاهی از شان نزول ها به مفهوم آیه روشنی می بخشد. البته این بدان معنا نیست که بدون در نظر گرفتن شان نزول نمی توان به معنای آیه آگاهی یافت و آن را تفسی نمود بلکه با توجه به آن معنای آیه روشن تر خواهد شد.

۶. آگاهی از تاریخ نزول قرآن: قرآن در محیطی نازل شده که مردم آنجا زندگی خاصی داشته اند و آیات قرآن نیز به مناسبت هایبیه شیوه زندگی و آداب و رسوم آنها اشاره نموده و سپس به نقد آنها پرداخته است. آگاهی از وضع زندگی عرب قبل از اسلام و معاصر آن به معنای برخی آیات کمک می کند. برای مثال قرآن به مسائلی از قبیل ((ازلام)) و بت هایی مانند ((ود)) ((سواع)) و ((نسر)) اشاره می نماید که آگاهی از تاریخ آنها در فهم بهتر آیات موثر است.

۷. شناخت آیات مکی و مدنی: آیاتی که پیش از هجرت پیامبر در مکه نازل شده مکی و آیاتی که پس از هجرت پیامبر در مدینه نازل گدیده مدنی نامیده می شود. شناخت دقیق آیات مکی و مدنی برخی از معانی قرآن را روشن می سازد. آیات مکی بیشتر به طرح عقاید و معارف اسلام می پردازد و آیات مدنی بیشتر به طرح احکام.

۸. پر هیز از هر نوع پیشی داوری: مفسر برای فهم آیات قرآن باید بدون هیچ گونه پیش داوری و تحمیل عقیده به قرآن بنگرد تا به مقاصد آن دست یابد. به تعبیر دیگر در محضر قرآن باید علم آموخت و شاگردی کرد. در مذمت تفسیر به رای روایات بسیاری وارد شده است.

امروزه آفت تفسیر به رای دامن گیر جامعه اسلامی شده و برخی تحت تاثیر پیشرفت های علوم تجربی و افکار و عقاید مغرب زمینان - که از اتقان لازم نیز برخوردار نیستند - آیات قرآن و روایات معصومان را تفسیر می کنند. فهم آیات قرآن و روایات نیز باید به گونه ای باشد که با عقل ناسازگار نباشد. برای مثال دیدگاه گروه هایی مانند جبریه و مجسمه و مشتبه که فهم آنها از قرآن با عقل و همچنین با دیگر آیات قرآن در تنافی می باشد مقبول نیست.

الف) معنای امامت و ولایت

امام از نظر لغوی : به معنای پیشوا و رهبر از ریشه ((ام)) به معنای قصد کردن و توجه نمودن است چرا که مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می روند. در قرآن واژه امام اعم از پیشوای صالح و نا صالح است:

یوم ندعوا کل اناس بامامهم {یاد کن روزی را که گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم.

امام از نظر اصطلاحی : اصطلاح متکلمان شیعه کسی است که در مقام جانشین رسول خدا نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی ریاست الهی عام و فراگیر است.

بر اساس این تعریف امام همه منصب ها و شئون پیامبری به جز نبوت را داراست. از این رو امام باید دارای ویژگی هایی باشد:

۱. از جانب خدا نصب گردد

۲. دارای مقام عصمت (پیراستگی از گناه و خطا) باشد زیرا بدون داشتن عصمت نمی تواند اعتماد مردم را جلب کند و برای مردم الگو باشد و در قلب ها و اندیشه های آنان راه یابد. بنابراین امام بدین جهت باید از تمام لفظها و خطاها بری باشد تا مردم را به گزری رهنمون نکند.

۳. نسبت به همه امور دینی علم لدنی و وسیع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی نیازمند دیگران نباشد. امام بدون یک چنین علم وسیعی نمی تواند خلأئی را که از عدم حضو پیامبر در جامعه اسلامی پدید آمده است پر کند.

متکلمان اهل سنت : با این تعریف متکلمان شیعه مخالفند. اینان امامت را منصبی عادی و غیر الهی می دانند که با انتخاب مردم به ویژه مهاجر و انصار رویا علمای اهل حل و عقد به فردی واگذار می شود. پاره ای از متفکران اهل سنت نیز بر آن اند که حتی امام می تواند با زور و قدرت سرپستی جامعه را به عهده گیرد و اگر چه فاسق و شراب خوار باشد این آلودگی ها موجب عزل و بر کناری آن نمی گردد.

ابن خلدون از علمای اهل سنت توانسته است در مقدمه خود حقیقت دو دیدگاه تشیع و تسنن را در باب امامت به اجمال بیان نماید:

امامت در نظر اهل تسنن از مصالح همگانی است که به خود امت بستگی دارد : آنها هر کسی را تعیین کردند او پیشوا و امام خواهد بود . اما امامت از نظ شیعه ستون و پایه دین است و بر پیامبر(ص) جایز نیست آن را نادیده بگیرد یا به امت واگذار کند بلکه باید امام را تعیین کند و {امام} نیز از گناهان کبیره و صغیره مصون باشد.

بر پایه این دیدگاه امامت از نظر شیعه ادامه رسالت است و پیامبر می باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمی گوید چنین تعیینی تعیین خداوند است. به عبارت دیگر امام باید منصوب از طرف خدا و دارای مقام عصمت باشد. البته امام شرط دیگری نیز دارد و آن علم خدادادی است تا بتواند تبیین درستی از جزئیات احکام به دست دهد.

احادیث و روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است اختلاف درباره مسئله امامت و جانشینی رسول خدا هر چند پس از رحلت پیامبر(ص) در سقیفه به اوج خود رسید و سپس میان عالمان و دانشمندان و مردم مورد توجه گسترده قرار گرفت ولی در زمان خود پیامبر نیز مطرح بوده است. گروهی در زمان پیامبر درباره امامت امور مسلمانان پس از رحلت زمزمه ها و گفتگوها داشته اند و حتی برخی مانند **ابن شویق** فرمانروای یمامه پذیرش اسلام را منوط به این امر کردند که موضوع امامت و خلافت پس از رسول خدا (ص) به آنان واگذار گردد و چون از جانب پیامبر پاسخ منفی شنیدند از پذیرش اسلام سر باز زدند.

همچنین هر گاه پیامبر مدینه را به عزم سفر و یا دفاع و جنگ ترک می کرد جانشینی برای خود تعیین می نمود. تکرار این عمل در دوران حیات پیامبر حس کنجاوی مسلمانان را تحریک می کرد تا در مسئله امامت و جانشینی فکر کنند و نظر دهند.

بنابراین بر اساس دیدگاه شیعه نمی توان آغاز توجه به مسئله حیاتی امامت پس از رحلت پیامبر بوده بلکه در زمان حیات ایشان نیز مسلمانان کم و بیش به این موضوع می اندیشیده اند.

همچنین متفکران شیعه بر اساس دلایل قطعی بر آن اند که امامت و جانشینی امیرالمومنین علی(ع) در زمان خود پیامبر مطرح بوده و آن حضرت بارها بر این مسئله تاکید نموده است.

دست آوردهای بحث در باب امامت

برخی از عالمان اهل سنت معتقدند اختلاف در باب امامت و جانشینی پیامبر مسئله ای تاریخی بوده که زمان آن سپری شده است و از لحاظ علمی بحث درباره آن دیگر سودی ندارد.

این باور از دیدگاه شیعه صحیح نیست زیرا امامت دارای ابعاد مختلف تاریخی علمی اجتماعی و دینی است. بحث در باب امامت یک مسئله تاریخی نیست که زمان آن سپری شده باشد بلکه بحث درباره شیوه حکومت اسلامی است که یکی از ضروری ترین مباحث روزگار ماست. از آنجا که دین و احکام اسلامی ابدی است بحث درباره ویژگی های مجری این احکام یعنی امام و پیشوای جامعه اسلامی نیز جاودانه است. با توجه به اهمیت جایگاه امامت باید حاکم و مجری احکام اسلامی بر اساس نصب الهی تعیین گردد نه اجماع و شورای امت. اگر بپذیریم که مقام امامت مقامی انتصابی است در آن صورت اجرای احکام شریعت را باید به دست افرادی سپرد که از جانب خدا مسئولیت رهبری امت به آنها سپرده شده است.

سؤال : در دوران غیبت این پرسش رخ می نماید که طرح اسلام و امامان برای اجرای احکام جاودانه دین در این دوران چیست؟ آیا در دوران غیبت نیز حاکم اسلامی باید از سوی پیامبر و امامان منصوب شود یا اینکه مردم می توانند هر فردی را به عنوان امام برگزینند؟ از این بیان می توان نتیجه گرفت که بحث درباره امامت بحث از شیوه حکومت اسلامی در همه دورانهاست.

یکی دیگر از ابعاد امامت با هماهنگی و وحدت جامعه اسلامی نیز منافاتی ندارد چرا که در این بحث ها بیشتر به مشترکات توجه می شود و مسائل اختلافی نیز در ساحتی علمی و دوستانه به دور از تعصب و پیش داوری مطرح می گردد که پرداختن به بحث های علمی و شنیدن سخنان مختلف و پیروی از بهترین آنها مورد سفارش قرآن است.

هدف از تقریب بین مذاهب اسلامی به هم نزدیک شدن اندیشه ها تحمل یکدیگر تاکید بر نقاط مشترک و وحدت و انسجام اسلامی در برابر مستکبران و دین ستیزان است. بر اساس این نگرش بود که **شیخ الازهر شیخ محمود شلتوت** رسماً پیروی از مذهب شیعه برای برادران اهل سنت را جایز دانست. ایشان در تعبیری می گویند :

مذهب جعفری مشهور به مذهب شیعه امامیه اثنا عشری از جمله مذاهبی است که مانند سایر مذاهب اهل سنت شرعاً می توان از آن تقلید کرد.

نیاز به وجود امام صفحه ۱۸۵

پیامبر اسلام (ص) سه وظیفه را بر عهده داشت :

۱- دریافت و ابلاغ وحی الهی ۲- تبیین وحی ۳- زمامداری جامعه اسلامی.

پس از رحلت پیامبر (ص) دوران وحی به سر آمد از این رو آغازین وظیفه او پایان یافت اما دو جایگه دیگر برای هدایت جامعه اسلامی ضروری می نمود تشکیل حکومت برای اجرا و تحقق قوانین قضایی اقتصادی و اجتماعی اسلام و همچنین تبیین وحی بعد از پیامبر.

از دیدگاه شیعه پس از پیامبر خداوند امامان معصوم(ع) را با علم خدادادی نصب کرده تا بتوانند تبیین گر وحی الهی و به تعبیری مرجع و حافظ دین و تدبیر کننده جامعه اسلامی باشند.

دلایل نصب امام :

۱. پیامبر(ص) در طول ۲۳ سال نبوتش فرصت نیافت تمام تفصیلات و جزئیات احکام الهی را بیان نماید چرا که از یک سو اصولاً بسیاری از مسائل و احکام در زمان پیامبر موضوعیت نیافت و از این رو پرسشی نیز مطرح نشد از سوی دیگر در مدت سیزده سال نبوت پیامبر(ص) در مکه تنها اندکی ایمان آوردند و در ده سال آخر عمر حضرت در مدینه نیز جنگ های زیادی پیش آمد و به همین رو شرایط مهیا نشد تا ایشان به تفصیل احکام الهی بپردازند. بنابراین پس از پیامبر (ص) جامعه اسلامی به آگاهانی بری از خطا نیاز داشت تا بدین امر روی آورند.

۲. پس از پیامبر(ص) فرقه های مختلفی نظیر معتزله - خوارج - مرجئه - اشاعره و شیعه به وجود آمدند که هر یک عقاید خود را به قرآن مستند می کردند و آیات الهی را مطابق با باور خود تفسیر می نمودند که بی شک از میان این تفاسیر تنها یکی صحیح بود. از این رو باید کسانی باشند که تا بتوانند تفسیر صحیح را از نا صحیح باز شناسند و آن را به جامعه اسلامی معرفی کنند تا در آینده گروندگان به اسلام راه درست را برگزینند. مثلاً درباره کیفیت وضو با اینکه پیامبر روزانه چند بار در حضور مردم وضو می گرفت و همه می دیدند که چگونه دست ها و صورت خود را می شوید و سر و پای خود را مسح می کند اما اهل سنت و تشیع با توجه به آیات قرآن به دو صورت وضو می گیرند که در واقع یکی از آنها مطابق با وضوی پیامبر است.

بنابراین وجود امام معصوم برای به دست دادن تفسیر صحیح در مورد معارف و احکام اسلامی نظیر صفات خدا - لوح و قلم - عرش و کرسی - قضا و قدرت - جبر و اختیار - شفاعت بهشت و دوزخ امری ضروری است.

۳. پس از رحلت پیامبر بازار جعل احادیث مستند به پیامبر داغ شد و جاعلان حدیث با انگیزه های گوناگون وارد این میدان شدند. برخی یهودیان و مسیحیان مسلمان نما مانند کعب الاحبار یا وهب بن منبه به خاطر عداوتی که با اسلام داشتند اسرائیلیات و مسیحیات را به تایخ اسلام وارد کردند و گروهی از مسلمانان سست ایمان نیز به تحریک خلفا و امرای وقت یا به انگیزه مقام خواهی و یا به دلایلی دیگر به جعل حدیث پرداختند. در این مسئله نیز وجود امام معصوم و پیراسته از گناه و اشتباه کاملاً احساس می گردد تا مردم با مراجعه به وی حدیث حق را از باطل باز شناسند. البته افزون بر این امام می باید ریشه این نوع احادیث مجعول و منقولات باطل و افکار بی پایه را بسوزاند و جامعه را از چنگ این دروغ پردازان برهاند. برای نمونه به یکی از این جاعلان اشته می کنیم :

سمره بن جندب به نام صحابی پیامبر گرداننده دستگاه تبلیغاتی معاویه بود. او با گرفتن چهارصد هزار درهم شان نزول دو آیه را دگرگون ساخت. وی آیه ای را که درباره جانبازی علی (ع) در لیلۃ المبیت (شبی که امیرمومنان در خوابگاه پیامبر خوابید) نازل شده بود از فضایل قاتل ایشان ابن ملجم خواند و گفت این آیه در حق وی نازل گردیده است. همچنین از این سو آیه ای که در مذمت منافقان وارد شده بود درباره علی (ع) دانست.

این دروغ پردازی ها در حضور هزاران تازه مسلمان شامی که از منزلت علی(ع) در پیشگاه پیامبر آگاهی نداشتند سبب عداوت شدید آنان نسبت به حضرت و شیعیان وی و برپایی جنگی شد که صدها هزار کشته بر جای گذاشت.

امیرال مؤمنین (ع) درباره منافقانی که در لباس صحابی پیامبر جعل حدیث می کردند می فرماید :

اگر مردم یک چنین افرادی را می شناختند که آنان منافق و دوغگو هستند هرگز آنها را تصدیق نکرده و سخن آنها را قبول نمی نمودند ولی مردم فریب صحابی بودن آنها را خورده و با خود می گویند که اینان پیامبر خدا را دیده اند و حقایقی از او شنیده و اخذ کرده اند و هرگز سخنی بر خلاف حقیقت نمی گویند؛ در صورتی که از وضع و حال این دسته آگاهی ندارند.

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر با مراجعه به کتاب های رجالی اهل سنت نام او و ویژگی های هفتصد نفر از جاعلان حدیث را بیان می کند.

بنابراین برای حفظ اسلام و جلوگیری از زشت نمایی سیمای نورانی اسلام باید امامان معصوم و آگاهی باشند تا معیار حق و باطل شوند. در روایات اسلامی به وجود این حجت پس از رحلت پیامبر(ص) اشاره شده است. برای مثال امام صادق در روایتی می فرماید :

زمین خالی از پیشوا[معصوم] نمی باشد تا اگر افراد با ایمان مطلبی را در دین افزودند، آن را رد کند و اگر کم کردند، تکمیل نماید. خداوند زمین را از حجت خالی نمی گذارد؛ زیرا در غیر این صورت، حق از باطل شناخته نمی شود.

هشام ابن حکم، متکلم بزرگ و شاگرد برجسته امام صادق(ع) نیز در دو مناظره، وجود امام راپس از رحلت پیامبر ضروری می داند. او در مناظره مفصلی با دانشمندی درباره مسئله رهبری چنین استدلال می کند :

- آیا خداوند پس از درگذشت پیامبر برای رفع هر نوع اختلاف در میان مسلمانان، دلیل و حجتی فرا راه آنها قرار داده است یا نه ؟
- آری قرآن و احادیث پیامبر برای رفع اختلاف کافی است.

- اگر قرآن و احادیث برای رفع اختلاف کافی است، چرا من و شما با هم اختلاف داریم، در حالی که هر دو شاخه یک تنه و عضو یک درختیم ؟
چرا هر کدام مسیری را انتخاب نموده ایم که بر خلاف مسیر دیگری است ؟

همچنین **هشام ابن حکم** در بحث گسترده ای با **عمرو بن عبید**، پیشوای معتزله د بصره، به فایده معنوی وجود امام به گونه ای دلپذیر اشاره می کند :

هشام : آیا چشم داری ؟ عمرو : بلی.

- با آن چه می کنی ؟ - رنگ ها را می بینم.

- گوش داری ؟ - آری.

- با آن چه می کنی ؟ - با آن صداها را می شنوم.

وی سپس از وجود دیگر مانند بویایی، ذائقه و لامسه و اعضای از قبیل دست و پا و نقش آنها در وجود انسان پرسید و از عمرو نیز پاسخ های صحیح شنید. سپس افزود : عقل هم داری؟ وی در پاسخ گفت : آری، هشام گفت : نقش عقل در انسان چیست؟ وی گفت : به وسیله عقل آنچه بر اعضای بدنم می گذرد، تمیز می دهم. هشام افزود : نقش دیگر آن در بدن چیست؟ عمرو گفت : هر گاه یکی از حواس در ادراک خود خطا یا تردید نماید، به عقل رجوع می کند و تردید او را از بین می برد.

در این هنگام هشام نتیجه گرفت خداوندی که برای رفع تردید حواس و اعضای من چنین پناهگاهی آفریده، آیا ممکن است جامعه انسانی را به حال خود واگذارد و پیشوایی برای آنان تعیین نکند تا تردید و حیرت و خطای آنها را برطرف نماید؟

۴. مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان د زمان رحلت پیامبر اکرم(ص) به روشنی لزوم تنصیبی بودن منصب امام را اثبات می کند :

به هنگام درگذشت آن حضرت، **خطری سه گانه** آیین اسلام را تهدید می کرد که یک سوی آن **امپراتوری روم**، سوی دیگر آن **امپراتوری ایران** و سوی آخر آن را **منافقان داخلی** تشکیل می دادند.

اینک پرسیدنی است که آیا با وجود چنین خطرهایی شایسته است پیامبر(ص) امت اسلامی و آیین اسلام را - که دشمن از هر سو در کمین آن نشسته - بون رهبر به حال خود وانهد؟

دلایل نصب : دلایل قرآنی

۱- آیه انذار

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ / وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ / فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ و خویشان نزدیکت را هشدار ده، و برای آنن مومنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را فرو گستر؛ و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: « من از آنچه می کنید بیزارم »

پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی پرهیز نمود سرانجام پس از گذشت سه سال فرمان الهی رسید که پیامبر (ص) دعوت همگانی خود را با دعوت خویشاوندان و بستگان آغاز نماید: «بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده»

بدین جهت، پیامبر به علی (ع) دستور داد ۴۵ نفر از شخصیت های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت نهار دعوت کند. مهمانان همگی این دعوت را اجابت کردند اما پس از صرف غذا ابولهب عموی پیامبر، با سخنان سبک خود، آمادگی مجلس را برای شنیدن سخنان پیامبر بر هم زد و مجلس بی هیچ نتیجه ای پایان یافت و مهمانان خانه رسول خدا را ترک گفتند.

فردای آن روز، پیامبر تصمیم گرفت ضیافت دیگری ترتیب دهد و همه را جز ابولهب به خانه خود دعوت کند. دیگر بار پیامبر پس از صرف غذا در جمع بزرگی از شخصیت های بنی هاشم که در آنجا گرد آمده بودند، بای دعوت آنان به آیین توحیدی و رسالت خویش به پا خاست و چنین نمود:

به راستی هیچ گاه راهنمای مردم به آنان دروغ نمی گوید. به خدایی که جز او خدایی نیست، من فرستاده او به سوی شما و عموم جهانیان هستم. هان، آگاه باشید، همان گونه که می خواهید، می میرید همچنان که بیدار می شوید [روز رستاخیز] زنده خواهید شد، نیکوکاران به پاداش اعمال و بدکاران به کیفر کردار خود می رسند و بهشت جاویدان بای نیکوکاران و دوزخ همیشگی برای بدکاران آماده است.

هیچ کس از مردم برای کسان خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، نیاورده است: من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟

حضرت اندکی درنگ نمود تا ببیند کدام یک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می گویند. در این هنگام، سکوتی آمیخته با یهت و تحیر بر مجلس حاکم بود و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بودند.

ناگهان علی (ع) که سن او در آن روز از شانزده سال تجاوز نمی کرد، بر خاست و گفت: «ای پیامبر خدا، من تو را در این راه یاری می کنم.» و دست خود را به سوی پیامبر دراز کرد تا دست پیامبر را به عنوان پیمان فداکای بفشارد. در این هنگام پیامبر دستو داد که علی (ع) بنشیند. حضرت بار دیگر گفتار خود را تکرار نمود. باز علی (ع) برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر به وی دستور داد که بنشیند. در مرتبه سوم بسان دو مرتبه پیشین جز علی (ع) کسی بر نخاست و تنها او بود که پشتیبانی خود را از پیامبر اعلام داشت. آن گاه پیامبر دست خود را در دست علی (ع) گذاشت و جمله تاریخی خود را بر زبان راند:

هان ای خویشاوندان و بستگان من، بدانید که علی برادر و وصی و خلیفه ای من در میان شماست.

محدثان و مفسران اهل سنت و شیعه بر اساس احادیث متعدد معتقدند آیه ولایت درباره علی(ع) که در حال نماز... انگشتر خویش را به مستمند بخشید، نازل شده است:

انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاه و هم راکعون: ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

دلالت آیه بر امامت علی(ع)

الف - بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه گفته اند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، اما کسی به او چیزی نداد. امام در حالی که در رکوع بود، با انگشت کوچک خود که انگشتری در آن بود، به فقیر اشاره کرد تا انگشت را از دست او در آورد. فقیر نیز انگشتری را از دست امام د آورد و رفت.

هنگامی که این خبر به پیامبر رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان طور که برای موسی(ع) از خاندان خودش وزیری معین نمودی، پروردگارا بای من نیز از اهل بیتم وزیری معین بفرما.» در این لحظه فرشته وحی فرود آمد و آیه یاد شده را برای پیامبر خواند.

بنابر آنچه بیان شد مقصود از «الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة...» در آیه مورد بحث، علی بن ابی طالب(ع) است.

ب - تعبیر «ولی» در این آیه به معنای سرپرست، حاکم و صاحب اختیار است که خداوند اصالتاً و پیامبر و جانشین وی نیز در پرتو موهبت الهی عهده دار آن هستند، چرا که اگر ولی به معنای دوست، ناصر و یاور باشد، انحصار آن به سه نفر - که از تعبیر «انما» (به معنای تنها) بر می آید - بی معنا خواهد بود؛ چه آکه مطابق آیات، مومنان جملگی دوست و یاور یکدیگرند.

شاهد این مدعا، آیه بعدی است که می فرماید:

و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون؛ و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده ان، ولی خود بدانند، پیروز است؛ چرا که [حزب خدا همان پیروزمندان اند.

این آیه، قرینه دیگری است بر اینکه ولی به معنای سرپرست، حاکم و صاحب اختیار است؛ زیرا تعبیر «حزب الله» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است که از نوعی تشکیل و همبستگی اجتماعی برای هدفی مشترک حکایت می کند، نه یک دوستی ساده. از سوی دیگر، اگر «ولی» به معنای دوست و یاور بود، تعبیر «والذین آمنوا» کافی بود و هرگز ضرورتی نداشت و موضوع نماز و زکات مطرح گردد؛ چرا که مومنان همه با هم دوست بوده و ناصر یکدیگرند. ممکن است گفته شود علت بازگویی نماز و زکات، اهمیت این امر است که یکی نظام عبادی و دیگری مالی است. در پاسخ می توان گفت اگر هم ذکر نماز و زکات به جهت اهمیت آن باشد، اما در آیه به نکته دیگری اشاره شده و آن اعطای زکات در حال رکوع نماز است. این حالت چه خصوصیتی دارد که در آیه آمده است؟

بنابراین از تعبیر «الذین آمنوا» فرد خاصی اراده شده چرا که اگر مقصود همه مومنان بودند، دلیلی نداشت که این قید در آیه بیاید و اگر آیه به فرد خاصی نظر داشته است، دیگر نمی توان گفت مقصود از «ولی»، دوست و یا یاور است.

ج - منظور از زکات در این آیه، اصطلاح فقهی آن نیست، بلکه معنای عام قرآنی آن مد نظر است. قرآن به هر انفاقی که برای خدا انجام گیرد، زکات می گویند که اعم از زکات واجب و مستحب (انفاق) است. قرآن این واژه را در آیات مکی به کار برده است در حالی که زکات اصطلاحی بعد از هجرت واجب شده. بر این اساس، این اشکال که بخشش انگشتر زکات نمی گویند بر طرف می گردد.

د - برخی می گویند اگر مقصود آیه، امیرالمومنین (ع) است، چرا الفاظ «الذین امنوا»، «الذین یقیمون»، «یوتون» و «هم را کعون» به صورت جمع آمده است؟

پاسخ این است که، در قرآن به کرات الفاظ جمع در مورد فرد به کار رفته است. بای مثال، در آیه مباهله کلمه «فساءنا» (=زن های ما) «وانفسنا» (=جان های ما) فاطمه زهرا (س) و مراد از جان های ما، علی (ع) است. همچنین در موارد بسیار، هنگامی که خدا از خود سخن می گوید، با اینکه ذات خدا یگانه و یکتاست، ضمیر جمع به کار می برد.

بنابراین از آیه به نیکی بر می آید که خدا و پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) ولایت و حاکمیت بر مومنان و حق تصرف در امور آنان را دارند و هر ولایتی که بر محور آنها و یا به اجازت آنها نباشد، نامشروع است.

۳- آیه تبلیغ

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس؛ ای پیامبر، آنچه از جانب

پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو از [گزند] مردم نگاه می دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه بر آنند که این آیه در آخرین سال عمر پیامبر در مراسم حجة الوداع در هجدهم ماه ذیحجه در سرزمینی به نام غدیر خم در مورد امامت علی (ع) و داستان غدیر نازل شده است.

پیامبر: در آینده ی نزدیک دعوت حق الیبیک خواهم گفت. شما درباره ی من چه می گوئید؟ در پاسخ گفتند: گواهی می دهیم تو آیین خدا را به ما ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و در راه هدایت ما تلاش بسیا کردی. خدا به تو جزای خیر بدهد.

آنگاه فرمود: آیا بر وحدانیت خدا، رسالت من و واقعیت روز رستاخیز گواهی می دهید؟ همگی پاسخ مثبت دادند.

سپس فرمود: من قبل از شما بر حوض کوثر وارد می شوم. بنگرید با دو جانبین گرانبهای من چگونه رفتار می کنید؟ شخصی پرسید: مقصود از دو جانبین گرانبها چیست؟

پیامبر پاسخ داد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند، تا آنکه در روز قیامت در کنار حوض به من در آیند. بر آن دو پیشی نگیرید که نابود می شوید و از آنها نیز فاصله نگیرید که هلاک می گدید. آنگاه دست علی (ع) را گرفت و بالا برد و فرمود:

ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنینم انفسهم؟؛ ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر [=صاحب اختیار] است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می دانند. پیامبر (ص) فرمود: خداوند مولای من، و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب اختیارترم. سپس سه با فرمود: **فمن کنت مولاه فعلی مولاه؛** آن کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

آنگاه فرمود: پروردگارا، دوست بدار آن کس که علی را دوست می دارد و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمن است و مهربان باش با هر کس که نسبت به علی مهربان است و خشم آور بر کسی که بر علی خشم آورد و یاری کن آن کس را که علی یاری کند و خوار ساز آن کس را که علی را خوار سازد و حق را با او و در مدار او قرار ده. حاضران این مطلب را به غایبان ابلاغ کنند.

حدیث غدیر از احادیث متواتر است و روایان حدیث - ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۹ نفر از تابعین و ۳۵۰ نفر از علما و محدثان اسلامی - از آغاز تا کنون به تواتر آن را نقل کرده اند، از این رو در اصالت و اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی نیست.

اینگ باید دانست مقصود از مولی بودن پیامبر (ص) و علی (ع) چیست؟

قراین بسیاری گواهی می دهند که مراد از این تعبیر، زعامت و رهبری است

ابوبکر و عمر نیز وارد خیمه شده، رو به امام کردند و گفتند:

هنیئا لک یا علی بن ابی طالب أصبحت مولای ومولا کل مؤمن و مؤمنه؛ گوارا باد بر تو ای علی، امروز سزاوارترین فرد نسبت به هر زن و مرد مؤمن شده ای.

اما پیامبر با تعیین جانشین با کفایت، امید مخالفان را به یأس مبدل ساخت. با تعیین چنین رهبری نعمت اسلام به کمال رسید. از این روست که پس از نصب علی (ع) در روز غدیر، آیه ی «**اکمال دین**» فرود آمد:

امروز کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] در دین شما نا امید گردیده اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدیم. و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدیم.

دلایل روایی صفحه ۱۹۹

یک. حدیث منزلت

پیامبر اسلام (ص) در موارد مختلف، منزلت و مقام علی (ع) نسبت به خود را، همان منزلت و مقام هارون نسبت به موسی دانسته و تنها یکی از مقامات هارون - یعنی نبوت - را از علی (ع) سلب کرده است.

اما ترضی ان تکون منی به منزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی، انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی؛ آیا راضی نمی شوی که نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. هرگز شایسته نیست که من بروم، مگر اینکه تو خلیفه و نماینده من باشی.

بر اساس حدیث منزلت، علی (ع) تمام مقام های هارون را خز نبوت داراست. به نص قرآن کریم، هارون مقام نبوت، وزارت و جانشینی و خلافت حضرت موسی (ع) را داشت. بنابراین یکی از مقام های هارون جانشینی حضرت موسی (ع) بود و به همین روی بعد از موسی (ع) اطاعت از او بر بنی اسرائیل واجب بود. بر این اساس، بر مسلمانان نیز لازم است پس از پیامبر از علی (ع) پیروی نمایند.

پیامبر اسلام(ص) در روایتی اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده است:

الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح فی قومی من رکبها نجی ونحن و من تخلف عنها غرق؛ آگاه باشید که اهل بیت من در میان امتم، مانند کشتی نوح است که هر کس بر آن نشست، نجات یافت و هر کس به آن پناه نبرد، غرق شد.

سه. امامان دوازده گانه

پیامبر(ص) تنها به نصب علی(ع) به امامت بسنده نکرد، بلکه به آمدن امامان دوازده گانه ای پس از خود خبر داد که عزت دین به مدد آنها تحقق خواهد پذیرفت. ایشان در روایتی می فرمایند :

لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه ؛ همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود.

در حدیث دیگری نیز چنین می فرماید : همواره این دین، قدرتمند و شکست ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند.

بی گمان این **دوازده خلیفه** وجانشین پیامبر - که مایه عزت اسلام اند - **تنها امامان شیعه اند؛** زیرا خلفای نخستین **چهار نفر** بودند و حاکمان **بنی امیه نیز چهارده نفر** که همه آنها به جز عمر بن عبدالعزیز مرتکب ظلم و ستم های آشکاری شدند و از سویی شمار حاکمان **بنی عباس سی و هفت نفر** بود که آنها نیز مایه سرافکنندگی اسلام بودند بنابراین معنای حدیث کاملاً آشکار است، اما عجیب آنکه این حدیث از نگاه مذاهب دیگر، به صورت یک معما در آمده است.

عصمت امامان صفحه ۲۰۲

یکی دیگر از ویژگی های امامان، عصمت یا مصونیت از گناه و خطا می باشد چا که همه منصب ها و شئون پیامبری به جز نبوت را داراست، از این رو همان دلالی که اقتضا می کرد انبیا از خطا و گناه مصون باشند، در مورد امامان نیز صادق است. بنابراین عصمت مساوی با نبوت نیست و چه بسا افرادی که مقام عصمت دارا هستند - مانند حضرت مریم(ع) و حضرت فاطمه زهرا(س) - ولی پیامبر نیستند.

دلایل عصمت

یک. براین اساس است که امامت یک منصب الهی است خداوند اطاعت مطلق از امام را لازم شمرده و آن را همسنگ با اطاعت خود و پیامبر دانسته است. بنابراین امر به اطاعت مطلق از آنان، به معنای ضمانت عصمت است. به تعبیر دیگر، امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی رسد. هنگامی که ابراهیم(ع) مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد، با اجابت مشروط از جانب خدا روبه رو شد: **لا ینال عهدی الظالمین؛** پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

از سوی دیگر، ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران است، به گونه ای که شرکت و هر گونه اعتقاد باطل و گناه را دربر می گیرد. بنابراین اگر امامت عهد و منصب الهی است، در آن صورت ملازم با عصمت است.

۵۰. عصمت اهل بیت(ع) را می توان به آیه تطهیر نیز اثبات نمود. بر اساس این آیه، اراده قطعی و حتمی خداوند بر پاکی و طهارت اهل بیت از رجس و هر گونه پلیدی که گناه مصداق بارز آن است قرار گرفته: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛** خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

اراده تطهیر تکوینی: مطلق است که به افراد خاصی تعلق دارد که با مقام عصمت در تلازم است؛ زیرا مقصود از «رجس» در آیه، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه از مصادیق بارز آن است و چون این اراده به افراد خاصی، یعنی اهل بیت اختصاص دارد نه به همه افراد، بی شک با اراده تطهیر همگان تفاوت خواهد داشت. توضیح اینکه،

اراده تطهیر تشریحی: همگانی و تشریحی است و چه بسا بر اثر نافرمانی و گناه و معصیت تحقق نپذیرد.

ولی اراده مورد بحث تکوینی، و وقوع آن حتمی است. بر اساس روایات متواتر، مقصود از اهل بیت در این آیه، علی(ع) فاطمه زهرا(س) و امام حسن و امام حسین(ع) هستند.

شاین ذکر است اراده تکوینی خدا بر عصمت اهل بیت، مایه سلب اختیار و آزادی از آنان نیست؛ چه آنکه عصمت آنان از علم و آگاهی بسیار و ایمانی سترگ مایه گرفته که هم جنبه اکتسابی و هم جنبه موهبتی دارد. انسان های عاقل نیز هر چه علم و آگاهی و ایمان آنان به خطری و یا چیزی فزونی یابد، به همان نسبت در مورد آن معصوم اند. مثلا چون انسان عاقل از خطر سم کشنده آگاه است، از مصرف آن می پرهیزد، با اینکه اختیار و توانایی مصرف آن را دارد. انبیا و امامان(ع) چون از نتایج گناه آگاه اند و به خدا و روز قیامت باور عمیق دارند، هرگز خود ا به آن نمی آلایند.

سه. بر اساس حدیث ثقلین، اهل بیت و عترت پیامبر همسنگ با قرآن اند؛ یعنی همان گونه که قرآن از هر نوع خطا و اشتباهی مصون است، اهل بیت(ع) نیز از هر گونه کثری مبرا هستند: **انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتیما ان تمسکتُم بها لن تضلوا ابدا... وانهما لن یفتقا حتی یردا علی الحوض؛** من دو چیز گران بها برای شما باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم را. مادامی که به این دو تمسک جویند، هیچ گاه گمراه نمی شوید... و این دو از هم جدا نمی شوند، تا اینکه بر حوضی بر من وارد شوند.

روشن است چیزی که تمسک به آن مایه هدایت است و از گمراهی باز می دارد و هرگز از قرآن جدا نمی شود، باید از هر گونه خطا و کناه مصون باشد.

چهارم. پیامبر در حدیثی اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه می کند که هر کس بر آن در آید، از هلاکت و امواج طوفان رهایی می یابد و هر کس از آن روی گردان شود، غرق خواهد شد. بدین سان، همان گونه که کشتی نوح، یگانه راه نجات است، تمسک به اهل بیت و اطاعت و پیروی از آنها نیز تنها راه نجات و رستگاری است. بر این اساس کسانی که مایه رستگاری امت اند، طبعا از خطا و اشتباه به دور خواهد بود.

محبت به اهل بیت

محبت به اهل بیت پیامبر(ص) که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده، از ضروریات دین است. قرآن در این باره می فرماید:

قل لا أسئلكم علیه أجرألا الموده فی القربی؛ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندانم.» محدثان اهل سنت از ابن عباس روایت کرده اند که وقتی آیه مودت نازل شد، اصحاب گفتند:

ای رسول خدا، نزدیکان و خویشان تو که مودت آنها بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی و فاطمه

و پسراش.

در احادیث متواتر از پیامبر(ص) در باب دوستی اهل بیت روایت شده که هر کس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر کس که آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

اما در پاسخ این پرسش که محبت به اهل بیت چه سودی دارد، باید گفت محبت به انسان با کمال و پر فضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است. آدمی هر گاه فردی را از اعماق جان دوست داشته باشد . می کوشد خود را با او همگون سازد و آنچه مایه خرسندی اوست، انجام دهد و آنچه او را می آزارد، ترک نماید. یکی از بازتاب های محبت به اهل بیت(ع)، پیروی عملی از آنان است. کسانی که تنها اظهار علاقه ظاهری کرده، ولی در عمل با محبوب خود مخالف اند، از محبت واقعی به دورند. اهل بیت پیامبر، همان هایی هستند که خدا آنها را از هر پلیدی فکری و روحی تطهیر نموده و آنان را اصل و اساس هر خوبی و نیکی قرار داده است. بنابراین دوستی با اهل بیت در واقع دوستی با خوبی ها نیکی ها و پیروی از آنهاست.

از دیدگاه شیعه، امامان معصوم دوازده نفرند که نخستین آنها علی بن ابی طالب (ع) و آخرینش حضرت ولی عصر (عج) است که ایشان به اذن خدا در پس پرده غیبت است، اما روزی که جهان پر از ظلم و ستم شده باشد، به اذن خدا با ظهور خود، جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد و اسلام را در سراسر عالم خواهد پراکند. بی شک تحقق این امر، هدف نهایی پیامبران الهی به ویژه پیامبر خاتم (ص) است.

امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری (ع) در **پانزده شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا** چشم به جهان گشود. نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر (ص) است و از لقب های ایشان می توان به **حجت، مهدی، قائم و ولی عصر** اشاره نمود.

حضرت ولی عصر (عج) دو غیبت داشت: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته از آنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده ها پنهان بودند، برخی آغاز غیبت را هنگام ولادت ایشان یعنی سال ۲۵۵ هجری می دانند که پایان آن نیز سال ۳۲۹ هجری است.

در دوران غیبت صغری، شیعیان از طریق **چهار نایب خاص** با حضرت ارتباط داشتند: **عثمان بن سعید** که از اصحاب امام هادی و امام عسکری (ع) بود؛ **محمد بن عثمان**، فرزند نایب اول که نیابتش تا سال ۳۰۵ هجری به طول انجامید؛ **حسین بن نوح نوبختی**، از عالمان برجسته شیعه که تا سال ۳۲۶ نیابت داشته و سرانجام **علی بن محمد سمري** که نیابت وی تا سال ۳۲۹ هجری بود. چند روز پیش از مرگ نایب چهارم، حضرت ولی عصر (عج) ضمن قدردانی از نایبان خاص خود آغاز غیبت کبری را اعلام نمود که این دوره از غیبت تا کنون نیز ادامه دارد. در دوران غیبت کبری، شیعیان برای امور شرعی و حکومتی خود باید به نایبان عام حضرت، یعنی فقیهان آگاه و عادل مراجعه نمایند.

پیامبر فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَالِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛ اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن را به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد، همان گونه که از جور و ستم پر شده است.

بنابراین قیام و ظهور مردی از خاندان پیامبر در آخر الزمان، باور تمامی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی است، اما اختلاف در این است که آیا امام مهدی (عج) از مادر متولد شده و هم اینکه زنده است، یا اینکه در آینده به دنیا خواهد آمد؟ عالمان شیعه و محققان اهل سنت بر آن اند که آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری از مادر متولد شده و اکنون در پس پرده غیبت است، **گروهی از اهل سنت نیز معتقدند که ایشان در آینده متولد خواهد شد.**

قرآن و غیبت

از دیدگاه قرآن، اولیای الهی برد دو دسته هستند: ولی ظاهر که مردم او را می شناسند و ولی غایب که از نظرها پنهان است و مردم وی را نمی شناسند، هر چند او در میان آنهاست و از حال ایشان باخبر است.

قرآن در دو آیه ای به هر دو دسته اشاره می کند: یکی حضرت موسی(ع) و دیگری حضرت خضر که در سفر دریایی و زمینی همراه بودند. حضرت خضر به گونه ای بود که حتی حضرت موسی(ع) او را نمی شناخت و تنها با راهنمایی و اشاره خدا بود که او را شناخت و از عملش بهره برد:

تا بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی به او عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم؛ موسی به او گفت: «آیا تو را - به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟»

قرآن سپس به کارهای سودمند آن ولی الهی اشاره کرد که مردم او را نمی شناختند، ولی از آثار و برکات وجود او بهره مند بودند.

حضرت ولی عصر(عج) نیز به همان سان، ولی ناشناخته ای است که مایه برکات بسیار برای امت است. از این رو، غیبت حضرت به معنای جدایی او از جامعه نیست، بلکه وی بر پایه روایات، همانند خورشید در پس ابر است که دیدگان آن را نمی بینند، اما به اهل زمین نور و گرمی می بخشد.

افزون بر این، در طول غیبت حضرت ولی عصر(عج) بسیاری از پاکدلان و پارسایان که شایستگی تشریف به حضور وی را داشته اند، به محضرش رسیده و از او بهره برده اند و دیگران نیز به واسطه آنها از برکات وجودی آن حضرت بهره مند شده اند.

راز غیبت

غیبت حضرت ولی عصر(عج) یکی از رازهای الهی است که شاید ما نتوانیم به کنه و حقیقت آن پی ببریم. غیبت های موقت رهبران الهی از میان مردم، در امت های گذشته نیز سابقه داشته است: **موسی بن عمران(ع) چهل روز از امت خود غایب شد** و در میقات به سر برد. **حضرت مسیح به مشیت الهی از دیدگاه امت خویش پنهان گردید**، به گونه ای که دشمنان قادر به کشتن او نگشتند. **حضرت یونس(ع) نیز مدتی از قوم خود غایب شد.**

خداوند امام زمان(عج) را آخرین حجت معصوم برای تحقق آرمانی بزرگ - یعنی عدل فراگیر و به اهتزاز در آوردن پرچم توحید در سراسر جهان - در نظر گرفته است. بی گمان تحقق این مهم، نیازمند آمادگی روحی و شکوفایی عقل و دانش بشری است تا مردم، استعداد پذیرش آن رهبر الهی را یابند. اگر آن حضرت پیش از فراهم شدن مقدمات و بستر مناسب ظهور کند، چونان دیگر حجت های الهی، پیش از انجام وظیفه خود دیده از جهان بر خواهد بست.

در روایات نیز به این حکمت اشاره است؛ چنان که **امام باقر(ع) می فرماید:** برای حضرت قائم غیبتی است قبل از ظهور. راوی علت آن را جویا شد. امام(ع) فرمود: برای جلوگیری از گشته شدن.

افزون بر این، در برخی از روایات، مسئله آزمون الهی نیز مطرح شده است؛ بدین معنا که مردم در عصر غیبت آزموده می شوند تا مراتب استواری آنان در ایمان و اعتقاد سنجیده شود.

طول عمر حضرت مهدی(عج)

از آنجا که حضرت مهدی(عج) در سال ۲۵۵ هجری دیده به جهان گشوده است از عمر شریف ایشان بیش از یازده قرن می گذرد. اصولاً عمر طولانی با توجه به قدرت گسترده و نامتناهی خداوند، امر پیچیده ای نیست؛ یعنی خدایی که وجود و بقای همه مخلوقات به اراده اوست، می

توان عمر حجت خود را بسیار طولانی گرداند، چنان که در عمت های پیشین نیز عمر برخی را طولانی نموده است. برای نمونه قرآن رسالت حضرت نوح را نهد و پنجاه سال می داند و درباره حضرت یونس می فرماید:

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود، قطعاً تا روزی که برانگیخته می شوند، در شکم آن ماهی می ماند.

بر اساس این آیه، عمر و حیات انسان تا روز قیامت، امری ممکن است. از سوی دیگر، دانشمندان معتقدند که اگر انسان از برخی عوامل مانند سوء تغذیه، اضطراب های روحی و روانی و جز اینها دوری کند، عمری بسیار طولانی تر از عمر معمول خواهد داشت.

بنابراین با توجه به آنچه بیان شد، عمر طولانی حضرت مهدی (عج) از نظر قرآن و علم کاملاً پذیرفتنی است.

هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)

این امر از رازهایی است که مانند زمان برپایی روز رستاخیز، فقط خدا به آن عالم است و بس. بنابراین نمی توان ادعای افرادی که می گویند فقط ظهور حضرت را می دانند پذیرفت. البته در روایات، نشانه های کلی برای ظهور حضرت بیان شده که به دو دسته نشانه های حتمی و غیر حتمی تقسیم می شوند.

معنای انتظار

اکنون جای طرح این پرسش است که وظیفه مسلمانان در دوران غیبت چیست؟

بر اساس روایاتی که از حضرت مهدی (عج) نقل شده است در زمان غیبت، مردم برای امور دینی و دنیایی خود باید به مجتهدان آگاه و عادل مراجعه کنند و دستورهای آنان که چیزی جز عمل به قرآن و سنت پیامبر و امامان معصوم نیست سرلوحه کار خویش قرار دهند. همچنین وظیفه دارند در انتظار ظهور حضرت باشند و از خدا بخواهند فرج ایشان را نزدیک گرداند.

اما معنای انتظار چیست؟ انتظار در لغت به معنای «چشم به راه بودن» و در اصطلاح چشم به ظهور حضرت مهدی داشتن است. در انتظار نوعی عمل و کوشش وجود دارد: شخص منتظر در عین حال که چشم به راه است، می کوشد تا زمینه و محیط را به گونه ای مناسب برای فرد مورد انتظار فراهم آورد. حضرت یعقوب با آنکه در انتظار فرزندش حضرت یوسف بود، به فرزندان خود نیز فرمود:

یا بنی اذهبوا وتحسبوا من یوسف وأخیه ولا تئاسوا من روح الله؛ ای پسران من، بروید از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید.

از پیامبر (ص) نیز روایت شده است: **افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجل؛** برترین اعمال امت من، انتظار فرج از ناحیه خداست.

در این روایت، انتظار از سنخ عمل شناخته شده، نه خمودگی و انفعال. از این رو در پاسخ این پرسش که در عصر غیبت وظیفه مسلمانان چیست، باید گفت: آنان باید با خود سازی و دگر سازی بنای جامعه ای نمونه، یعنی با عمل به آموزه های دینی و تبلیغ عملی و گفتاری، زمینه ظهور حضرت ولی عصر (عج) را فراهم نمایند؛ زیرا سنت الهی بر این تعلق نگرفته است که سنوشت آدمیان از طریق اعجاز - و به طور دفعی - تغییر کند، بلکه تا اندیشه و روان و فطرت آنها آماده نگردد، سنوشت آنان تغییر نخواهد یافت. در قرآن می خوانیم:

إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم؛ در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

برای خودسازی بی شک باید پرهیزکار بود و اخلاق نکو داشت. امام صادق(ع) در این باره می فرماید:

هر کس خوشحال است که از اصحاب امام قائم باشد، باید منتظر باشد و در حالی که منتظر است، به ورع و اخلاق نیکو متصف باشد.

سیمای جامعه انسانی در عصر ظهور صفحه ۲۱۲

۱. تکامل و اعتلای عقلانیت؛ ۲- بسط و کمال علم و معرفت و حکمت؛ ۳- تحقق وحدت و صمیمیت؛ ۴- توسعه دیانت و معنویت؛
- ۵- تکامل اخلاق؛ ۶- زوال تبعیض و گسترش رفاه عمومی؛ ۷- تحقق آزادی؛ ۸- گسترش صلح جهانی؛ ۹- تحقق عدالت فراگیر جهانی؛
- ۱۰- وفور نعمت و باروری و بازدهی منابع؛ ۱۱- گسترش امنیت؛ ۱۲- ارتقای سطح معیشت و یشه کن شدن فقر؛ ۱۳- توسعه آبادانی؛
- ۱۴- ارتقای صنعت و فن آوری؛ ۱۵- صیانت و سلامت محیط زیست؛ ۱۶- تحقق رضایتمندی مردم؛ ۱۷- افول دولت های باطل؛

فصل پنجم: مرجعیت و ولایت در عصر غیبت صفحه ۲۱۷

- ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت
- ولی فقیه مبنای مشروعیت ولایت فقیه

ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت صفحه ۲۱۹

مقدمه

زندگی اجتماعی لازمه رشد و تکامل حیات عقلی الهی است و رشد و تکامل عقلی انسان نیز در گرو زندگی اجتماعی اوست. طبعاً دین اسلام که دین خاتم است و برای تمام نیازهای اساسی انسان دستور و برنامه دارد، برای تشکیل حکومت نیز دارای برنامه است. اسلام دلایلی لزوم و ضرورت تشکیل حکومت دارد، که به اختصار به آنها می پردازیم:

۱. پیامبر اسلام- که الگوی همه مسلمانان است- با ورود به مدینه بی درنگ حکومت اسلامی تشکیل داد و برای حفظ کشور اسلامی سپاهی را بنیان نهاد، فرمان جنگ و صلح صادر کرد، با برخی از گروه ها معاهده بست، برنامه های اجتماعی و اقتصادی تنظیم و قوانین قضایی اسلام را اجرا نمود و برای مناطق دیگر حاکمانی تعیین کرد.

۲. تشکیل حکومت در متن دستورات و تعالیم اسلامی است که در ادامه به برخی از این تعالیم اشاره می کنیم:

بگ. وحدت مسلمانان بدون حکومت امکان پذیر نیست: اسلام دین وحدت است. خداوند از مسلمانان می خواهد از قرآن پیروی کنند و به ریسمان الهی چنگ زنند و پراکنده نشوند. برای اینکه همه مردم از قرآن پیروی کنند، بی شک باید حکومتی تشکیل شود که احکام قرآن در

تمام نظام آن جریان یابد؛ چراکه قرآن تنها محدود به جنبه های فردی نیست و برای تمام ابعاد زندگی اجتماعی برنامه دارد. از این رو بدون حکومت که عامل وحدت بخش است، هر گروهی به راهی می رود و در نتیجه مسلمانان پراکنده می گردند که این مورد نهی قرآن است.

دو. اجرای قوانین اسلام مستلزم تشکیل حکومت است: قوانین اسلام برای ابعاد و نظام های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و... وضع شده است؛ قوانینی که بی گمان عمل به آنها بدون تشکیل حکومت، امکان پذیر نیست. مثلاً اسلام از مسلمانان می خواهد در جامعه، عدالت را در ابعاد مختلف سرلوحه کار خود قرار دهد و با ظلم مبارزه کنند و احکام قضایی اسلام را اجرا نمایند و در حد توان آمادگی نیروهای مسلح بپردازد.

بدیهی است ضرورت اجرای احکام و قوانین اسلامی، محدود به زمان پیامبر و امامان معصوم نیست، بلکه این ضرورت تا ابد باقی است. بنابراین حکمت های تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز ساری است و از همین رو باید حکومت را بنیان نهاد. بی شک عدم اجرای احکام اسلامی با خاتمیت دین اسلام ناسازگار است.

معنای ولایت فقیه صفحه ۲۲۱

ولایت فقیه مرکب از دو واژه «ولایت» و «فقیه» است که برای روشنی آن باید این دو واژه را توضیح داد:

«ولایت» در زبان فارسی: به معنای حکومت کردن، تصرف کردن و دست یافتن است.

ولایت در زبان عربی: واژه است که از کلمه «ولی» بر گرفته شده و به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر، بی آن که فاصله ای میان آن دو باشد. لازمه چنین ترتیبی، نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از همین رو، این واژه با شکل های مختلف به معنای دوستی، نصرت و یاری، متابعت، پیروی، سرپرستی، تصرف در امور و رهبری به کار رفته که وجه مشترک همه آنها همان قرب و پیوند معنوی است.

ولایت در اصطلاح: ولایت فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است. این واژه در قرآن و روایات نیز به معنای سرپرستی آمده است:

فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتِي وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ؛ خداست که دوستی راستین است، و اوست که مردگان را زنده می کند، و هموست که بر هر چیز تواناست.

اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ يَقِيْمُوْنَ الصَّلٰةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ؛ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

۳. امام علی (ع) در روایتی می فرماید:

وَاللّٰهُ مَا كَانَتْ لِيْ فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ اَرْبَةٌ؛ به خدا، که مرا نه به خلافت رغبتی بود و نه به حکومت حاجتی.

بنابراین ولایت در باب ولایت فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است.

اما «فقیه» در لغت به معنای عالم و متخصص در فقه است و یا به تعبیر دیگر کسی که آگاه به احکام حلال و حرام دین است. البته صرف آگاهی نیست، بلکه عالمی است که می تواند احکام شرعی را از منابع دینی به دست آورد.

فقه در بحث ولایت فقیه نیز به معنای مجتهد جامع الشرایطی است که آگاه به قوانین اسلام، عادل، باتقوا و کاردان، مدیر و توانا و در امر رهبری جامعه اسلامی است.

از این رو، ولایت فقیه به معنای حمایت زمامداری مجتهد جامع الشرایطی است که در زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی، ادامه دهنده راه امامان معصوم(ع) باشد.

پیشینه تاریخی ولایت فقیه صفحه ۲۲۲

ولایت فقیه در عصر غیبت مسئله نو ظهوری نیست که اخیراً فقها مطرح کرده باشند، بلکه از یک سو احادیث پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) ریشه دارد؛ بدین بیان که در این احادیث، از فقها و مجتهدان به عنوان نواب عام امام معصوم یاد شده است. از سوی دیگر، پس از غیبت حضرت ولی عصر(عج) نیز فقها و مجتهدان بزرگی چون شیخ طوسی، ابن ادریس(۵۴۳-۵۹۸ ق)، علامه حلی(۶۴۸-۷۲۶ ق)، محقق گرگی(۹۴۰ ق)، ملا احمد نراقی(۱۱۸۵-۱۲۴۵ ق)، صاحب جواهر(۱۱۹۳-۱۲۶۶ ق) و شیخ مرتضی انصاری(۱۲۸۱-۱۲۱۴ ق) به این موضوع تصریح کرده اند.

در ادامه به اختصار به پاره ای از این تعابیر اشاره می کنیم:

۱. امام خمینی در روزگار ما عملاً نظریه ولایت فقیه را جامعه عمل پوشاند و حکومتی بر اساس ولایت فقیه بنیان نهاد. ایشان در تعبیری می فرماید:

« موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است... در هر حال، این مسئله تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده و در دست آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد... والا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده اند. »

همچنین ایشان در باب ویژگی های ولی فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت فقیه، ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر و امامان معصوم در اراره حکومت داشتند؛ یعنی فقیه هنگامی که حکومت تشکیل داد و خواست حدود اسلامی را اجرا کند و مثلاً خمس و زکات بگیرد، کیفیت و کمیت آن با آنچه معصومین(ع) می کردند، تفاوتی ندارد. البته نباید پنداشت که مقام فقها و پیامبر و امامان معصوم یکی است، بلکه حکومت وظیفه است یکسان بر دوش آنها. همچنین ولایت در صورت عدم امکان، از عهده فقیه ساقط نمی شود و هر آنچه می تواند، باید این مسئولیت را انجام دهد. البته حکومت فقیه در محدوده قانون اسلام است و نباید از آن سرپیچی کرد؛ زیرا حکومت اسلام، حکومت قانون الهی است.

۲. شیخ مفید(۳۱۳-۴۱۳) از فقهای بزرگ قرن چهارم و پنجم در این باره می گوید:

« اما مسئله اجرای حدود، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خدا نصب می شود و آنان، همان امامان هدایت از آل محمد(ص) هستند و کسانی که امامان، آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب می کنند و امامان، اجرا و اقامه حدود را به فرض امکان، به فقهای شیعه پیرو خود واگذار کرده اند.

اگر برای ولایت در آنچه ذکر کردم، سلطان عادل وجود نداشت، باید فقهای عادل، اهل حق، صاحب نظر، خردمند و با فضیلت، ولایت آنچه را که به عهده سلطان عادل است، بر عهده بگیرند. »

از کلام اول شیخ مفید به خوبی بر می آید که اجرای حدود به ترتیب، حق امامان معصوم(ع) و سپس کسانی است که از طرف آنان منصوب خاص اند و پس از آن در صورت امکان تشکیل حکومت، **حق فقهای شیعه** است.

نیز روشن است که منظور شیخ مفید از **سلطان عادل، کسی جز امامان معصوم نیست**. اگر ولایت امام معصوم وجود نداشت - همان گونه که در عصر غیبت چنین است - این ولایت به فقهای عادل و با فضیلت می رسد. بنابراین به نظر شیخ مفید، سرپرستی جامعه اسلامی و اجرای احکام الهی در عصر غیبت، بر عهده فقهای با صلاحیت است.

۳. ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵) از فقهای قرن سیزدهم در این باره می گوید:

« بر آنچه پیامبر و امام - که سلاطین مردمان و دژهای مستحکم و استوار اسلام اند - ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر مواردی که به اجماع و نص و... از حوزه ولایت فقیه خارج شوند. »

۴. شیخ محمد حسن نجفی (۱۱۹۳-۱۲۶۶) معروف به **صاحب جواهر** نیز در این باره چنین می نویسد:

« از عمل و فتوای اصحاب در ابواب فقه، عمومیت ولایت فقیه استفاده می شود، بلکه شاید از نظر آنان این مطلب از مسلمات یا ضروریات و بدیهیات باشد. »

« نظر من این است که خداوند اطاعت از فقیه را به عنوان اولی الامر بر ما واجب کرده است و دلیل آن اطلاق ادله حکومت فقیه به ویژه روایت نصب از صاحب الامر(عج) می باشد. »

« ...در هر حال، بر پا شدن حدود و اجرای آن در روزگار غیبت واجب است؛ زیرا نیابت از امام معصوم(ع) در بسیاری از موارد برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد. فقیه در امور اجتماعی، همان جایگاهی را دارد که امام معصوم دارد. از این جهت، فرقی بین امام(ع) و فقیه نیست... اگر فقیهان از امام معصوم(ع) نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه تعطیل می ماند. از این رو، کسی که سخنان و سوسه انگیز درباره ولایت عامه فقیه میگوید، گویا طعم فقه را نچشیده و معنی و رمز سخنان معصومان را نفهمیده است... خلاصه، مسئله ولایت عامه فقیه به قدری روشن است که نیازی به دلیل ندارد. »

از مجموع این بیانات بر می آید که مسئله ولایت و زمامداری فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت، پیشینه ای بس دراز دارد.

اهداف و وظایف حکومت ولی فقیه صفحه ۲۲۵

در اسلام هدف حکومت، عمل به دستورات الهی است که برای سعادت مادی و معنوی انسان ها وضع شده است. حاکمان اسلامی، حکومت را نه برای بر خورداری از مواهب مادی، بلکه وسیله ای می دانند برای احقاق حق و ابطال باطل و بی شک حکومت وظیفه و امانت خطیری است که خداوند بر عهده آنان نهاده است. بنابراین حکومت فی نفسه نزد آنان ارزشی ندارد؛ چنان که ابن عباس(پسر عموی پیامبر) از **امام علی(ع)** نقل می کند:

در سرزمین «ذی قار» نزد امیر المؤمنین(ع) رفتم و او کفش های خود را پینه می زد. پرسید: بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: بهایی ندارد. فرمود: **به خدا این را از حکومت شما بیشتر دوست دارم، مگر آنکه حقی را بر پا سازم، یا باطلی را بر اندازم.**

همچنین **علی(ع)** در نامه ای به **اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان**، چنین می نویسد:

فرمانداری برای تو آب و نان نبوده، بلکه امانتی بر گردن تو است.

برخی از اهداف حکومت ولی فقیه عبارتند از:

۱. با عمل به تعالیم اسلامی و ساختن جامعه ای نمونه، زمینه تشکیل حکومت جهانی حضرت ولی عصر(عج) را فراهم آورد؛ چرا که اسلام دین جهانی است.

۲. عدالت را در تمام ارکان حکومت و جامعه برپا سازد؛ زیرا اسلام به قدری به عدالت ارجح نهاده که مأموریت پیامبر را اجرای آن می داند.

۳. برادری و برابری را در جامعه محقق سازد؛ از آن رو که در آموزه های ما، مؤمن برادر مؤمن است و مسلمان باید رنج و شادی دیگران را رنج و شادی خود بداند. همچنین ولی فقیه می باید در برابر قانون، مساوات را حکمفرما سازد.

امام صادق(ع) در روایتی می فرماید:

مسلمان برادر مسلمان است. حق مسلمان بر گردن برادر مسلمان خود این است که خود را سیر نکند، در حالی که او گرسنه است و از آب سیراب نشود، در حالی که برادر وی تشنه است؛ لباس نپوشد، در حالی که برادر دینی او برهنه است. راستی چقدر حق مسلمان بر گردن برادر دینی بزرگ است.

۴. سطح معنویات و فضایل اخلاقی جامعه را اعتلا بخشید؛ یکی دیگر از اهداف حکومت و لب فقیه آن است که از یک سو خود متصف به فضایل اخلاقی گردد و از سوی دیگر این فضایل را در جامعه نیز ترویج نماید.

۵. ارتقای سطح زندگی مادی و عمران و آبادی جامعه اسلامی؛ امیرالمؤمنین علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر در باب آبادانی چنین می فرماید: تو باید در ایجاد عمران و آبادی، بیش از اخذ مالیات کوشش نمایی.

۶. رواج تعلیم و تربیت و فرهنگ اسلامی در جامعه؛ امام علی(ع) درباره مسئولیت حاکم اسلامی در امر تعلیم و تربیت می فرماید: این وظیفه امام است که حدود اسلام و ایمان را به مردم تعلیم دهد.

ولی فقیه

اداره و تدوین جوامع انسانی به دو عامل مهم نیاز دارد که از هم جدایی ناپذیراند: یکی قوانین و مقررات و دیگری حکومت برای اجرای آنها. پیامبر اسلام(ص) در احادیث معتبر و متواتر، قرآن و عترت خود را لازم و ملزوم هم دانسته است؛ اصولاً قوانین و نظامات اجتماعی، نیازمند مجری است.

امام رضا(ع) در روایتی در پاسخ به این سؤال که چرا خدای حکیم، اولی الامر قرار داده و مردم را به اطاعت آنان امر کرده است، زیرا:

۱. حاکم و مجری عهده دار قوانین الهی است. خداوند برای نگاهداری مردم در محدوده قوانین و جلوگیری از تجاوز به حقوق دیگران باید شخص امینی را بر مردم بگمارد تا عهده دار اجرای قوانین باشد.

۲. تداوم زندگی اجتماعی نیازمند حاکم و مجری است. حضرت می فرماید: ما هیچ ملت و جمعیتی را نمی یابیم که بدون سرپرست و زمامدار بتواند به زندگی اجتماعی خود ادامه دهد.

۳. حیات و موجودیت ملت، به حاکم و مجری بستگی دارد تا در پرتو رهبری او مردم بتوانند با دشمنان بجنگند؛ اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند؛ عبادات اجتماعی چون نماز جمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه نمایند.

۴. اگر خداوند اولی الامر را در جامعه تعیین نکند، دین از بین می رود و سنت ها و احکام الهی تغییر می کند و بدعت گذاران زیاد می شوند و دین به گونه ای دیگر برای مردم جلوه می کند.

بنابراین در هر جامعه ای علاوه بر قانون مجری نیز لازم است، در عصر پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) مجری قوانین الهی خود آنان بودند، ولی در زمان غیبت، وظیفه اجرای احکام الهی بر عهده ولی فقیه است.

ویژگی های ولی فقیه صفحه ۲۲۸

۱. آگاهی از قانون اسلام

از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است، طبعا حاکم اسلامی که اجرا کننده این قانون است، باید به آن آگاهی داشته باشد. البته آگاهی از قانون برای همه متصدیان و مجریان حکومت اسلامی لازم است، ولی این آگاهی مراتبی دارد. بی گمان کسی که در رأس حکومت است، می باید از قوانین الهی آگاهی بیشتری داشته باشد. امام خمینی(ره) در این باره می فرماید:

چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می باشد؛ چنان که در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد - هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند - چنین علمی ضرورت دارد، منتها حاکم [به دلیل بزرگی مسئولیت] باید افضلیت علمی داشته باشد.

البته لازم نیست فقیه یا حاکم اسلامی خود شخصا تمام امور اجرایی را به عهده گیرد، بلکه می توان این مسئولیت را به شخص دیگری مانند رئیس جمهو واگذار کند. **امیر المؤمنین** در خطبه ای می فرماید:

ای مردم، سزاوارترین مردم به امر حکومت، کسی است که از همه تواناتر و آگاه تر به اوامر الهی باشد.

۲. ایمان به تعالیم اسلام

حاکم اسلامی باید به تعالیم قرآن و سنت پیامبر ایمان داشته باشد. بی شک کسی که به تعالیم قرآن ایمان قلبی ندارد، هرگز نمی تواند آن را با تمام وجود به کار بندد. از نظر عقل نیز مسلم است هر ملتی که بخواهد بر اساس آیین و عقیده خاصی زندگی کند، حاکم آنان باید به آن آیین و عقیده، باور داشته باشد. قرآن بر این مطلب اینگونه گواهی می دهد:

لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا؛ و خداوند هرگز بر [زبان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است.

حال اگر کافران بر مؤمنان ولایت و حاکمیت بیابند، در واقع اهی برای تسلط بر مؤمنان است که خداوند از آن نهی کرده است.

۳. کاردانی

حاکم اسلامی باید توانایی مدیریت جامعه اسلامی را دارا باشد تا بر مشکلات داخلی و خارجی فایق آید. افزون بر آیات قرآن و روایات، عقل نیز بر این امر گواهی می دهد.

پیامبر اسلام (ص) بر اهمیت این ویژگی چنین اشاره می نماید:

فردی لیاقت و شایستگی امامت را دارد که دارای سه خصلت باشد: ۱. تقوایی که او را از نا فرمانی خدا باز دارد؛ ۲. بردباری و حلمی که غضبش را کنترل کند؛ ۳. نیک حکومت کردن بر زیردستان، به گونه ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد.

دیگر عنصر کاردانی و شایستگی، بینش سیاسی حاکم اسلامی است؛ بدین بیان که او باید از جریان های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی روزگار خود آگاه باشد تا بتواند توطئه ها را خنثی کند. **امام صادق (ع)** در ضمن حدیثی در این باره می فرماید:

کسی که به اوضاع زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم ناگهانی و پیش بینی نشده واقع نمی شود.

۴. عدالت

عدالت یعنی هر چیز در جایگاه و موضع خود قرار دادن حقوق همه افراد را مراعات کردن. صفت عدالت آنچنان اهمیت دارد که پیامبر (ص) هدف رسالت خود را اجرای آن می داند. قرآن و روایات و عقل گواهی می دهند که نباید امر رهبری جامعه را به افراد ظالم سپرد؛ چنان که در آیه ای آمده است:

ولا تتركوا إلی الذین ظلموا فتمسككم النار؛ و به کسی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد.

امام علی (ع) در روایتی یکی از نشانه های عدالت را اینگونه بیان می کند:

آنچه برای خود نمی پسندی، برای دیگران مپسند و آنچه برای خود دوست داری، برای برادرت نیز دوست بدار که در این صورت در داوری عدالت خواهی داشت و در اجرای عدالت موفق خواهی بود و اهل آسمان تو را دوست خواهند داشت و محبت تو در دل اهل زمین جای خواهد گرفت.

۵. آراستگی به فضایل اخلاقی و آلوده نبودن به خصلت های ناپسند

اگر حاکم اسلامی از کمالات و فضایل اخلاقی برخوردار باشد، آنها در جامعه نیز ترویج می نمایند؛ همان گونه که پیامبر می فرمایند: همانا من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را در جامعه به کمال رسانم.

حاکم اسلامی باید از صفات ناپسند نیز مبرا باشد. **علی(ع)** در روایتی می فرماید:

هر که خود را امام و پیشوای مردم سازد، باید بیش از دیگران به تعلیم خود پردازد که پیش از آنکه به گفتار تأدیب نماید، به رفتار و کردار ادب نماید.

همچنین پیامبر اسلام(ص) فردی را شایسته امامت و رهبری می داند که از تقوایی بازدارنده از گناه، برخوردار باشد.

ادله ولایت ولی فقیه

دلایل اثبات ولایت فقیه به دو دسته عقلی و نقلی تقسیم می شود. برای اثبات حکم شرعی می توان به چهار منبع کتاب، سنت معصومان(ع)، اجماع عقل استناد کرد. بنابراین با استناد عقل - همانند دیگر منابع - می توان به احکام شریعت دست یافت و آن را اثبات نمود.

دلیل عقلی

۱. آگاهی فرد به آن مسئولیت و چگونگی انجام آن؛

۲. توانایی او بر انجام چنین مسئولیتی؛

۳. امانت داری وی در انجام آن مسئولیت به گونه ای که در کارش خیانت نکند.

حال جامعه اسلامی را در نظر بگیرید که می خواهد قوانین اسلامی، عدالت، فضایل اخلاقی و تعلیم و تربیت اسلامی را در آن جامعه حکمفرما سازد و در پی آن است که با تعیین حاکمی، این امور را محقق سازد. طبعاً عقل حکم می کند که چنین حاکمی باید آگاه به مسائل دینی، کاردان در امر مدیریت، عادل و برخوردار از کمالات اخلاقی باشد. بی گمان مصداق چنین شخصی فقیهان و مجتهدان جامع الشرایط هستند.

امام خمینی(ره) در این باره می فرماید:

« ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاجی ندارند؛ به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را - حتی اجمالاً - دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور در آورد، بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. »

دلایل نقلی

۱. یکی از روایاتی که ولایت فقیه و نیابت او در امر حکومت را اثبات می کند، توفیق شریف حضرت ولی عصر(عج) در پاسخ به نامه محمد بن عثمان است. ایشان می نویسند:

اما الحوادثُ الواقعةُ فارِجُوا فیها الی رُوَاةِ حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجةُ الله علیهم؛ در رویدادها و حوادثی که پیش می آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.

این روایت، کسانی را که راوی احادیث امامان و آگاه به احکام خدا هستند، نمایان امام(ع) معرفی کرده و حکم و داوری آنان را نیز حکم امام زمان(عج) دانسته است. اما منظور از حجت در این روایت آن است که همان گونه که امام زمان(عج) مرجع تمام کارهای مردم است، راویان یعنی فقیهان نیز از طرف ایشان حجت بر مردم اند تا در زمان غیبت به هنگام حوادث و پیش آمدهای روزگار - از جمله حوادث اجتماعی و

سیاسی - به آنان مراجعه کنند. به بیان دیگر، آنان مرجع تمام کارهای مردم اند. از این رو اگر مردم با وجود حجت به فرد دیگری مراجعه کنند، خداوند آنها را مؤاخذه خواهد کرد که چرا با وجود آنان به سوی حکام جور و ظالم - که حجت من نیستند - شتافتید.

۲. **امیر المؤمنین** در روایتی از پیامبر اسلام نقل می کند:

قال رسول الله (ص): اللهم ارحم خلفائي (ثلاث مرات) قيل: يا سول الله و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدي، يروون حديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدي؛ رسول الله (ص) فرمود: خدایا، جانشینان مرا رحمت کن [و این سخن را سه بار تکرار فرمود]. پرسیده شد: ای پیامبر خدا، جانشینان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می آیند؛ حدیث و سنت مرا نقل می کنند و آن را پس از من به مردم می آموزند.

پیامبر در این روایت از خداوند می خواهد رحمتش را شامل حال جانشینان او کند. حال باید پرسید پیامبر چه وظایفی داشت که باید جانشینان او نیز آنها را بر عهده گیرند تا مشمول رحمت خدا گردند؟

مهم ترین وظایف پیامبر سه چیز است:

۱- تبلیغ و بیان احکام الهی؛ ۲- قضاوت و حل و فصل اختلافات مردم؛ ۳- رهبری و تصدی حکومت.

از آنجا که تعبیر خلیفه و جانشینی در معنای عام به کار رفته است، تمام این وظایف به جانشینان او سپرده شده و به تعبیری، جانشینی در تمام شئون نبوت است. برخی گفته اند منظور از خلفا و جانشینان، امامان معصوم (ع) هستند. در پاسخ می توان گفت ذیل روایت به صورت عام است و مقید به امامان معصوم نیست؛ زیرا پس از امامان نیز این علما و فقیهان اند که سنت پیامبر را وایت می کنند. همچنین مراد از راوی در این روایت، صرف روایت کننده نیست، بلکه منظور کسانی اند که در روایات و سنت پیامبر متفقه هستند؛ چرا که ممکن است روایاتی به ناروا به پیامبر نسبت داده شود. از همین روی، روایت کننده باید بتواند بر اساس معیارهای علمی، حدیث صحیح را از ناصحیح بازشناسد. از سوی دیگر، آن روایات نباید با قرآن نیز در تعارض باشد، از این رو آشنایی با قرآن نیز لازمه آن تشخیص است. بنابراین مقصود از راوی در این حدیث، فقیهان و مجتهدان آگاه و تواناست.

۳. **امام حسین (ع)** در روایتی می فرماید:

مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءُ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ؛ جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند.

مبنای مشروعیت ولایت فقیه صفحه ۲۳۵

منشأ مشروعیت

از دیدگاه اسلامی، حق حاکمیت اصالتاً از آن خداست و هیچ فرد یا گروهی چنین حقی ندارد، مگر آنکه خداوند به دلیلی چنین حقی را به کسی واگذار کرده باشد.

بر پایه دلایل معتبر، خداوند این حق را به پیامبر و دوازده امام معصوم(ع) {با نام و مشخصات خاص} و در زمان غیبت- با بیان ویژگی های آن- به ولی فقیه واگذار کرده است. به تعبیر دیگر، پیامبر و امامان معصوم(ع) از طرف خدا به پیامبری و امامت بگزیده شده اند و دلیل و ملاک این مشروعیت، همین برگزیدگی از سوی خداست.

به چه دلیل در عصر غیبت، فقیه حق حکومت دارد؟

در پاسخ باید گفت که بر اساس عقل و احادیث معتبر در زمان غیبت، فرد شایسته برای حکومت، مجتهد جامع الشرایط است که آگاه به احکام اسلام، کاردان و متصف به فضایل اخلاقی باشد.

اما نقش مردم در این حاکمیت چیست؟

بی شک مردم باید به این حاکمیت جامه عمل پوشانند و آن را مستقر سازند؛ زیرا بدون پذیرش مردم، ولایت، عینیت خارجی نمی یابد. بنابراین نقش مردم در این حاکمیت فقط در استقرار و سپس استمرار آن است، نه اصل ثبوت آن.

در واقع تحقق چنین حاکمیتی بر دو پایه استوار است: یکی دینی و مکتبی و دیگری آرای عمومی و پذیرش مردمی.

حال به پرسش آغازین که حاکمیت ولی فقیه چه توجیه یا دلیل قابل قبولی دارد، این گونه باید پاسخ داد که چنین حاکمیتی اولاً مورد رضایت خداست، زیرا عقلی است و در آیات و احادیث معتبر یشه دارد و دوم اینکه مردم بدان راضی اند؛ چرا که اگر رضایتی نداشتند، آن را محقق نمی کردند. بی شک این دو دلیل برای تحقق چنین حاکمیتی قابل قبول است، اما هر کدام از سویی: یکی از جهت ثبوت و دیگری از جهت تحقق و استقرار.

نقش و جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه

از دیدگاه اسلام، خداوند انسان را آزاد آفریده است، از این رو می تواند در پرتو تعقل و اختیار خود حاکمیت دینی و ولایت فقیه را بپذیرد و یا از آن سر باز زند؛ چنان که پذیرش اصل دین نیز از سر اختیار و آگاهی است:

و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر؛ و بگو: «حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند.

إنا هدیناه السبیل إما شاکراً و إما کفوراً؛ ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

از سوی دیگر، یکی از مسلمات فقه اسلامی این است که هر فردی بر مال خود تسلط دارد (**إِنَّ النَّاسَ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ**) و هیچ کس نمی تواند این تسلط را از آنها بگیرد. صاحب مال اختیار دارد تا هنگامی که زنده است، اموال خویش را هر گونه که خواست، به مصرف برساند. بنابراین هنگامی که پذیرفتیم هر فردی بر مال خود تسلط دارد و تصرف در مال دیگران بدون اجازه آنان جایز نیست، بر اساس اولویت باید پذیرفت که هر کس بر جان خود نیز تسلط دارد؛ زیرا **سلطه بر جان، بر سلطه بر مال مقدم است**. این در حالی است که خداوند به هیچ کس اجازه نداده است این حق و سلطه بر مال و جان مردم را محدود و یا از آنها بازستاند. از سوی دیگر، **حکومت از هر نوعی که باشد، مستلزم نوعی سلطه بر جان و مال مردم است؛ مانند اخذ مالیات، شرکت در جنگ و یا اجرای حدود.**

این دو مطلب چگونه با هم جمع پذیر است ؟ که از یک سو مردم بر جان و مال خود تسلط دارند و از سوی دیگر آنان نیاز به حکومت دارند و حکومت نیز سلطه مردم بر جان و مال را محدود می کند و یا از آنها می ستاند؟

در پاسخ می گوئیم کسانی می توانند بر جان و مال مردم مسلط شوند که با اجازه آنها باشد. بنابراین مردم این حق را دارند که حاکمیتی را بپذیرند؛ یعنی با اختیار خود اجازه تصرف در مال و جان خود را به دیگران واگذارند، یا آن را نپذیرند.

حال پرسش این است که آیا هر نوع حاکم و حاکمیتی را که مردم بپذیرفتند، از نظر شرع نیز معتبر است؟

انتخاب حاکمیت توسط مردم به دو صورت قابل تصور است:

۱. انتخاب حاکمیت مطابق معیارها و صفاتی که در قرآن و احادیث پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) ذکر شده است.

این نوع حاکمیت از اعتبار شرعی و دینی هم برخوردار است. به تعبیری **این نوع حاکمیت، مورد رضایت خداست.**

۲. انتخاب حاکمیت، بر خلاف معیارهایی که در قرآن و احادیث آمده است. در این صورت، **چنین حاکمیتی تنها اعتبار مردمی دارد.** و مطابق معیارهای اسلامی نیست. این مردم - که در زمره ظالمان و فاسقان و کافران اند - بر خلاف این آموزه قرآنی عمل کرده اند که امانات را به اهلش بسپارند؛ زیرا بی شک حکومت، امانتی الهی است.

بنابراین آرای مردم و به تعبیری مردم سالاری می تواند **اسلامی و غیر اسلامی** باشد و این گونه نیست که بگوئیم مردم سالاری به طور مطلق اسلامی است.

انتصاب یا انتخاب صفحه ۲۳۸

حاکمیت ولی فقیه انتصابی است یا انتخابی؟ به بیان دیگر، آیا ولی فقیه از طرف خدا و معصومین به این مقام منصوب شده، یا اینکه مردم او را برگزیده اند؟

پاسخ اینکه در حاکمیت انتصابی، نصب به دو معنا به کار می رود: **نصب خاص و نصب عام.**

نصب خاص آن است : که خداوند فردی با اسم و مشخصات معین به رهبری جامعه اسلامی بگمرد؛ چنان که در مورد پیامبر و امامان معصوم صورت گرفت.

نصب عام آن است : که خدا و معصومین(ع) فرد خاصی را با اسم و مشخصات به رهبری جامعه اسلامی معین نکرده اند، بلکه صفات و ویژگی هایی را بیان نموده اند که در هر فردی یافت شود، او صلاحیت رهبری را دارد. بدین ترتیب در عصر غیبت، **ولی فقیه با نصب عام**، حق حاکمیت می یابد؛ زیرا ویژگی های مطرح شده در آیات و روایات برای رهبری در او یافت می شود. از این رو، حکومت او مورد قبول و رضای خدا و معصومین است. مردم نیز وظیفه دارند این حق حاکمیت را که واقعا در خارج وجود دارد، کشف و شناسایی کنند و چنین حاکمیتی را بپذیرند.

بنابراین حاکمیت ولی فقیه از یک سو انتصابی است؛ یعنی صفاتی را که قرآن و معصومین برای رهبری جامعه اسلامی برشمرده اند در ولی فقیه وجود دارد و رضایت خدا در چنین حاکمیتی است. از این رو چنین رهبری، **منصوب عام از جانب خداست**.

اما از سوی دیگر، حاکمیت ولی فقیه **انتخابی** است؛ به این معنا که مردم باید با انتخاب و رأی خود چنین حاکمیتی را بپذیرند تا تحقق و استقرار یابد. ولی فقیه در اصل تشکیل حکومت، به زور متوسل نمی شود؛ همان گونه که روش پیامبر و امامان معصوم نیز چنین بود.

در نتیجه حاکمیت ولی فقیه، هم انتصابی است (در اصل ثبوت) و هم انتخابی (در تحقق و انتخاب آن).

ولایت یا وکالت

یکی از پرسش های مهم در باب حاکمیت ولی فقیه آن است که آیا این حاکمیت از باب ولایت است یا وکالت؟

حاکمیت وکالتی آن است: که حاکم مقام و سمت خود را از مردم دریافت کند. طبعاً در این حاکمیت، **حاکم (یا وکیل) نایب و جانشین مردم** در تأمین خواسته هایشان است، هر چند بر خلاف شریعت باشد. به تعبیری معیار تصمیم حاکم، تشخیص مردم (یا موکلان) است. در این نوع حاکمیت، **حاکم پیش از انتخاب مردم، برای حکومت مشروعیتی ندارد**، از این رو مردم می توانند هر فردی را به عنوان وکیل خود انتخاب کنند. در واقع این نوع حاکمیت تنها بر پایه نظر و تصمیم مردم استوار است.

حاکمیتی ولایتی آن است: که حاکم اسلامی، مقام و سمت خود را دست کم در مقام ثبوت از خدا و معصومین دریافت نماید.

در این حاکمیت، معیار تصمیم گیری حاکم، قوانین دینی و تشخیص خود حاکم است که آن هم بر اساس ضوابط دینی است.

از دیگر سو، مردم نمی توانند هر فردی را نیز به عنوان حاکم بر گزینند، بلکه ولی فقیه دارای شرایطی است که در آیات و احادیث معصومین آمده است. بنابراین امامت و رهبری جامعه اسلامی، عهدی الهی است که به هر کسی نمی رسد. خداوند در پاسخ حضرت اباهیم (ع) که درباره امامت فرزندان خود پرسیده بود، می فرماید:

لا ینال عهدی الظالمین؛ پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

در این نوع حاکمیت، ولی فقیه به نصب عام، از جانب خدا حق دارد حکومت کند، اما مردم باید چنین حاکمیتی را بپذیرند. به تعبیری این نوع حاکمیت بر خلاف حاکمیت وکالتی بر دو پایه دین و مکتب و پذیرش مردمی استوار است.

نقد و بررسی صفحه ۲۴۰

حاکمیت وکالتی: بر دیدگاه انسان مدارانه استوار است؛ بدین بیان که حکومت و ولایت حق مردم است و طبعاً تمام حقانیت آن به مردم باز می گردد. این نوع حاکمیت بر خلاف آموزه های دینی است؛ زیرا حق حاکمیت و اطاعت، تنها از آن خدا و کسانی است که از جانب خدا اجازه حاکمیت دارند. همچنین با توجه به دلایل عقلی و نقلی ولایت فقیه، چنین ولایتی از یک سو منصبی الهی است که از سوی خدا و معصومین (ع) به ولی فقیه داده شده و از سوی دیگر استقرار چنین حاکمیتی بر پذیرش مردم مبتنی است. از این رو، چنین حاکمیتی نمی تواند تمام حقانیت خود را از مردم بگیرد؛ در حالی که د حاکمیت وکالتی، حاکم که وکیل مردم است، تمام حقانیت خود را از مردم می گیرد. بنابراین بر اساس آموزه های دینی نمی توانیم ولایت فقیه را از باب وکالت بدانیم.

